

فهرست

ایران نامه

سال ۲۸، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۲/۲۰۱۳

یادداشت سردبیر

محمد توکلی طرقی

۳

ارج نامه جلال متینی: خاطرات

دکتر متینی و بنیاد مطالعات ایران
غلامرضا افخمی

۴

تنها و یگانه!
محمد استعلامی

۸

معنای پایداری، تصویر استواری
صدرالدین الهی

۱۲

چهارشنبه‌ها با دکتر متینی
هادی بهار

۱۸

جبل‌المتین متینی
ایرج پارسی نژاد

۲۲

درودی چو بوی خوشِ یاسَمینی
جلال خالقی مطلق

۲۴

ارج‌گزاری به معلمان ایرانی
فضل‌الله رضا

۲۶

ایران دوستی عزیز
علی سجادی

۲۸

۳۲ مردی که حقیقت را از هر چه عزیزتر می‌دارد
محمدحسین مصطفوی جباری

۳۶ درخت تو گر بار دانش بگیرد/ به زیر آوری چرخ نیلوفری را
حشمت مؤید

ارج‌نامهٔ جلال متینی: پژوهش ادبی

۳۸ ملاحظات پیرامون تکوین ادب فارسی تا عهد سامانیان
محمود امیدسالار

۵۴ نوعی ساختار مبالغه در زبان فارسی کهن
محمد رضا شفیعی کدکنی

۶۰ ابیاتی از شعرای قدیم در نسخه‌ای از لغت فرس اسدی
علی اشرف صادقی

۶۸ گیاهان تورات
بهرام گرامی

۹۸ زنده باد عشق: از هر دری سخنی
احمد مهدوی دامغانی

۱۰۶ تحولات شعری را چگونه می‌توان توضیح داد؟
احسان یارشاطر

سال‌شمار

۱۱۰ سال‌شمار زندگی جلال متینی
علی سجادی

گزیده

۱۱۴ آغاز
جلال متینی

۱۱۸ آغاز سال دوم
جلال متینی

یادداشت سردبیر

یارشاطر را در بر می‌گیرد. سال‌شمار زندگی دکتر متینی را علی سجادی تهیه کرده است. در بخش گزیده‌ها، یادداشت‌های دکتر متینی را، که در شماره‌های نخست سال اول و دوم ایران‌نامه چاپ شده بودند، آورده‌ایم.

در گردآوری این ارج‌نامه از یاری و همکاری بی‌دریغ دکتر بهرام گرامی برخوردار بوده‌ایم. ایشان در مدتی کوتاه و با پشتکاری کم‌نظیر یادداشت‌ها و مقاله‌های اهدایی را درخواست کردند و برای چاپ فراهم آوردند. از یاری ایشان و همه همکاران عالی‌قدر این شماره سپاس‌گزاریم.

با ارج نهادن به پیشنهادهای سازنده خوانندگان عزیز ایران‌نامه، در این شماره اندازه حروف اندکی درشت‌تر است. برای کاهش مخارج طراحی این فصل‌نامه ایران‌شناسی، پانوش‌ها را نیز به پی‌نوشت تغییر داده‌ایم. برای به‌خوانی و کاهش هزینه‌های فصل‌نامه، امیدواریم تا پایان سال جاری ایران‌نامه را به شکل ساده‌تر و برزنده‌تری منتشر کنیم. با ساده‌سازی دسترسی به پایگاه ایران‌نامه (irannameh.org) نیز امید داریم که سال آینده در فضای مجازی حضور فعال‌تری داشته باشیم. برای پیشبرد این اهداف، سپاس‌گزار یاری و پیشنهادهای خوانندگان ایران‌نامه خواهیم بود.

نخستین شماره ایران‌نامه در پاییز ۱۳۶۱ش/۱۹۸۲م منتشر شد. از شماره نخست تا زمستان ۱۳۶۷ش/۱۹۸۸م (سال ۷، شماره ۲) استاد جلال متینی مدیریت این فصل‌نامه بنیاد مطالعات ایران را برعهده داشتند. ایشان با توان و پیگیری کم‌نظیری از همان شماره نخست اساس یک فصل‌نامه پایدار و معتبر علمی-پژوهشی را فراهم آوردند. در آن دوره بنیادین، که با انقلاب فرهنگی و "پاکسازی" استادان علوم انسانی و اجتماعی در دانشگاه‌های ایران هم‌زمان بود، ایران‌نامه نقش مهمی در چاپ و نشر نوشته‌های پژوهشی در گستره ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی داشت.

به پاس مدیریت و خدمات ارزنده ایشان، این شماره ایران‌نامه را به بزرگداشت دکتر متینی اختصاص داده‌ایم. این ارج‌نامه شامل چهار بخش خاطرات، پژوهش ادبی، سال‌شمار و گزیده‌هاست. بخش خاطرات شامل یادداشت‌هایی از غلامرضا افخمی، محمد استعلامی، صدرالدین الهی، هادی بهار، ایرج پارسی‌نژاد، جلال خالقی مطلق، فضل‌الله رضا، علی سجادی، محمدحسین مصطفوی جباری و حشمت مؤید است. بخش تحقیقات مقاله‌های اهدایی محمود امیدسالار، محمدرضا شفیعی کدکنی، علی‌اشرف صادقی، بهرام گرامی، احمد مهدوی دامغانی و احسان

بنیاد مطالعات ایران در سال ۱۳۶۰ش/۱۹۸۱م آغاز به کار کرد؛ هنگامی که ایران انقلاب زده در بحران به سر می برد و حکومت اسلامی هنوز قوام نیافته بود. رهبران تازه به قدرت رسیده نظام سیاسی، اداری و دفاعی کشور را در هم کوبیده و هم زمان در صحنه جهانی هل من مبارز سر داده بودند. اشغال سفارت ایالات متحد امریکا و گروگان گیری ده ها تن از اعضای آن ایران را در برابر نیرومندترین کشور جهان قرار داده بود. صدام حسین، برخوردار از پشتیبانی گسترده، فرصت را غنیمت شمرده و به ایران تاخته بود. اسلام ناب رهبران ملی گرای را بر نمی تابید و با آنچه ایرانیان را به گذشته پیش از اسلامشان می پیوست در نزاع و کشمکش بود. دستاوردهای سیاسی و فرهنگی دوران مشروطیت، به ویژه آنچه به حکومت پهلوی ارتباط می یافت، نیز پذیرفته نبود. حکومت اسلامی با شاهنامه، تخت جمشید و نوروز سر جنگ داشت و هر چه را که از اسلام نایش بر نمی خاست، با حقیقت و معرفت بیگانه می دانست.

این اوضاع برای ما، که متعلق به زمان و فرهنگی بودیم که ایران را سر آغاز و دربرگیرنده هزاران سال تاریخ ایرانیان می دانست، یکسره ناپذیرفتنی و به شدت هراس انگیز بود. به تدریج و به تجربه دریافتیم که عشق و تعهد مردم ایران به حراست از دستاوردهای تاریخی و فرهنگی شان چون سدی سدید عزم حاکمان برای نفی و تضعیف میراث نیاکانمان را درهم خواهد شکست. در آن زمان، اما، اوضاع و احوال آشفته کشور و ترکتازی خشونت- بار حکومت جایی برای خوشبینی نسبت به پیروزی مردم ایران در این ستیز فرهنگی نمی گذاشت. در نتیجه، همان گونه که در فهرست هدف های بنیاد مطالعات ایران ثبت شده است، کوشش برای حفظ آثار باستانی و اشاعه فرهنگ، ادب و تاریخ ایران از راه انتشار فصلنامه ای پژوهشی در اولویت قرار گرفت.

دکتر متینی و بنیاد مطالعات ایران

غلامرضا افخمی

استاد پیشین دانشگاه ملی و مدیر تحقیقات علوم اجتماعی و مطالعات بین الملل بنیاد مطالعات ایران

Gholam Reza Afkhami

gafkhami@fis-iran.org



غلامرضا افخمی استاد پیشین و معاون دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه ملی (شهید بهشتی فعلی)، معاون وزارت کشور و دبیر کل کمیته ملی برنامه جهانی سوادآموزی بوده است. او مدیر مسئول برنامه تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران در واشینگتن و مؤلف چندین کتاب به زبان فارسی و انگلیسی، از جمله زندگی و زمانه شاه ۱۹۱۹-۱۹۸۰، انقلاب ایران و مقالاتی متعدد در ایران نامه، است.

ISSN 0892-4147 print/ISSN 2159-421X online/2013/28.2/4-6





غلامرضا
افخمی و دکتر
جلال متینی،
فروردین
۱۳۶۶/۱۹۸۷م.

به جرأت می‌توانم بگویم که در نبود همکاری مانند متینی، ایران‌نامه نمی‌توانست آغازی چنین درخشان داشته باشد. زمان مشکل و فضا آکنده از بدبینی و بداندیشی بود. سابقه علمی و پژوهشی متینی بسیاری از اساتید مسلم ایران‌شناسی را به ایران‌نامه جلب کرد. شماره اول از سال یکم ایران‌نامه، که در پاییز ۱۳۶۱ منتشر شد، شامل نوشته‌های استادان پرآوازه‌ای چون ذبیح‌الله صفا، جلال خالقی مطلق، سیدحسین نصر و حسن جوادی بود. از شماره دوم فصلنامه، حشمت مؤید بخش نقد و بررسی کتاب را به عهده گرفت. زنده‌یاد محمدجعفر محجوب از آغاز کار با ایران‌نامه همکاری داشت. محمود امیدسالار در شماره دوم در نوشته‌ای از راز روئین تنی اسفندیار پرده برداشت. جلال متینی خود از ابتدا تا سال ۱۳۶۷ که ایران-نامه را مدیریت می‌کرد، در هر شماره مقدمه و مقاله می‌نوشت. بجاست که این مختصر را با گفته آغازین او در ایران‌نامه، سال ۱، شماره ۱ (پائیز ۱۳۶۱) به پایان رسانم:

انتشار «ایران‌نامه» که اکنون نخستین شماره آن از نظر خوانندگان ارجمند می‌گذرد، پاسخی است به نیاز زمان ما، از طرف کسانی که پاسداری از فرهنگ ایران زمین و ترویج آن را وظیفه اساسی خود می‌شمارند. هدف ما آن است که در حد امکان، حاصل تحقیقات و تبیعات دانشمندان و صاحب نظران ایرانی را در رشته‌های مربوط به زبان و ادب فارسی و فرهنگ غنی ایران در این مجله چاپ کنیم و در سراسر جهان به دست محققان و علاقه‌مندان برسانیم تا بدین ترتیب خلأئی را که در چند سال اخیر به سبب تعطیل قریب به اتفاق مجله‌های تحقیقی در ایران بوجود آمده است جبران نماییم.

جلال متینی در سال ۱۳۶۷، یک‌تنه، به تأسیس و اداره فصلنامه وزین ایران‌شناسی همت گماشت و با انتشار آن منبع ارزشمند و علمی دیگری را برای پژوهشگران و علاقه‌مندان به تاریخ و ادب ایران‌زمین فراهم آورد. باشد که استاد همچنان شاد و توانمند سال‌ها دوستدارانش را از چشمه فیاض علم و ادب سیراب کند.

بنابراین، وقت آن رسیده بود که به جست‌وجوی شخصیتی رویم که نه تنها در زمره اساتید ممتاز فرهنگ و ادب ایران به شمار آید، بلکه با ما در نگرانی نسبت به آینده ادب فارسی و فرهنگ ایران سهم باشد. طبیعتاً برای رسیدن به مقصود از دوستان و آشنایان فرهیخته خود یاری طلبیدیم. احمد قریشی، دوست دوران تحصیل در امریکا و همکار دیرین و نام‌آورم در دانشگاه ملی ایران و نیز یکی از پایه‌گذاران اولیه بنیاد و عضو هیئت امنای آن، نام جلال متینی را در میان نهاد. در همان اوان، احسان یارشاطر، یکی دیگر از دوستان قدیم خانوادگی که لطفش همواره شامل حال همسرم مهناز، مدیر عامل بنیاد مطالعات ایران، و من بوده است، در وصف پژوهش‌ها و آثار ارزنده فرهنگی متینی داستان‌ها گفت. استاد را البته به نام می‌شناختم و با سوابقش در دانشگاه فردوسی از استادی تا ریاست دانشگاه آشنا بودم، اما بخت دیدارش نصیبم نشده بود و نمی‌دانستم که او هم به‌ناچار ترک وطن کرده و در امریکا رحل اقامت افکنده است. به کوتاه سخن، دیری نپایید که با جلال متینی آشنا شدیم و هدف-هایمان را با او در میان گذاردیم و او را به همکاری دعوت کردیم. خواهش ما را از سر لطف پذیرفت و سردبیری ایران‌نامه، فصلنامه‌ای را که هنوز پا به عرصه وجود نگذاشته بود، به عهده گرفت.

THE FOUNDATION FOR IRANIAN STUDIES

The Foundation for Iranian Studies (FIS), an independent not-for-profit institution under Section 501 (c) (3) of the Internal Revenue Code, was established in 1981 as an educational and research center dedicated to the preservation, study, and transmission of Iran's cultural heritage. The Foundation supports research and publications in the field of Iranian Studies and serves as an information center for all who seek to understand Persian history and culture. The Foundation's publications and activities include:

Iran Nameh: A Persian Quarterly of Iranian Studies
(published since 1982) <http://irannameh.org>

The Oral History Collection

An archive containing approximately 1200 hours of interviews with more than 200 prominent political personalities.

Dissertation Award

Awarded since 1984 to the best PhD dissertation in the field of Iranian Studies.

Women's Center

Promotes women's studies and women's human rights in the context of Iranian contemporary history and politics.

Economic and Social Development Series

Documents and publishes the experiences of Iranians directly involved in the planning and administration of Iran's socioeconomic development in both the public and private sectors.

The Annual Noruz Lecture

Held since 1992 in cooperation with the George Washington University, it features a lecture by a distinguished scholar of Iranian Studies.

Institutional Collaboration

Cooperates with academic institutions to bring the best of Iranian culture to Americans, Canadians, and Iranians in North America and beyond.



بنیاد مطالعات ایران
Foundation for Iranian Studies

Queries about The Foundation for Iranian Studies should be addressed to fis@fis-iran.org or to

4343 Montgomery Avenue, Bethesda MD 20814 USA

Tel: 1-301-657-1990; Fax: 1-301-657-1983

<http://fis-iran.org/en/irannameh>

ابراز ارادتی به استاد جلال متینی

تاریخ مشرق‌زمین مجموعه تصاویری است از سیمای مردانی که جز خودشان به کسی شباهت نداشته‌اند. تنهایان یگانه‌ای که دل به کارهای بزرگی سپرده، تا پای جان بر آن پای فشرده و بار سنگینی را در راهی دراز به منزل رسانده‌اند. نگاهی به روزگاران دور و به نقطه اوج تمدن و فرهنگ ایرانی هم همین تصویرها را پیش چشم ما می‌آورد: امپراتوری هخامنشیان بزرگ‌ترین و گسترده‌ترین فرمانروایی تاریخ بشر بوده است و اگر کسانی از مدعیان نواندیشی و شماری از نوباوگان شرق‌شناسی هم منکر این واقعیت باشند و اسطوره‌های روم و یونان را سرچشمه تمامی تمدن جهان بدانند، به جوانی و جهالت آنها باید بخشید! اما در همان روزگار عظمت دیرینه ایران هم نامداران تنهایان یگانه‌اند. سخن از یک نظام پایدار نیست، اگر گستره فرمانروایی از مرز چین تا شمال افریقا می‌رسد، آن که به پیروزی می‌رسد کورش هخامنشی است و نظام سیاسی و ارتش و ملت در پی آن یگانه گام برمی‌دارد. در تاریخ ادب و فرهنگ این هزار سال نزدیک به روزگار خودمان هم، آنها که آثار گران‌سنگی در دانش و ادب آفریده‌اند، باز تنهایان یگانه بوده‌اند. فردوسی و خیام و نظامی و عطار و مولانا جلال‌الدین و سعدی و حافظ از زهدان یک نظام فرهنگی به دنیا نیامده‌اند. همین امروز هم کارهای بزرگ در ادب و فرهنگ ایران به دست تنهایان یگانه سامان می‌پذیرد. دانشنامه ایرانیکا فهرستی از نام‌های چند صد پژوهنده ایرانی و غیر ایرانی را پشت سر دارد، اما اگر بخواهیم تصویری از یک استاد یارشاطر دیگر را در ذهن خودمان بسازیم، از یاران مخلص و کاردیده ایشان هیچ‌یک آن همه شایستگی گوناگون را در خود ندارد و باید ده دوازده تن از پژوهشگران سرشناس امروز

تنها و یگانه!

محمد استعلامی

استاد پیشین دانشگاه در رشته زبان و ادب فارسی

Mohammad Estelami

محمد استعلامی دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران بوده و علاوه بر ایران، در دانشگاه‌های مک‌گیل، مطالعات خارجی توکیو و برکلی نیز تدریس کرده است. از آثار عمده ایشان تصحیح و تعلیق تذکرةالاولیاء، شرح و تصحیح مثنوی معنوی (۷ جلد)، نقد و شرح غزلیات حافظ (۲ جلد) و شرح قصاید خاقانی است. وی اکنون در مونترال تألیف فرهنگ-نامه تصوف و عرفان را در دست دارد.

ISSN 0892-4147 print/ISSN 2159-421X online/2013/28.2/8-11



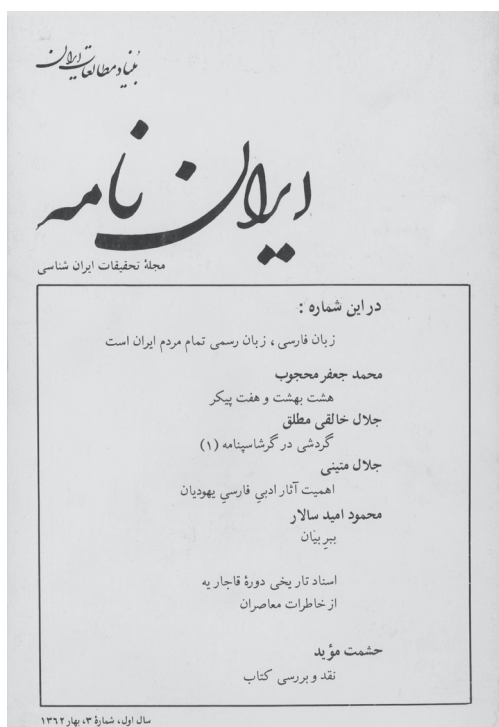
را با هم ترکیب کنیم تا چنان نادره‌ای پدید آید و چنین ترکیبی در قرع و انبیق هیچ کیمیاگری صورت نمی‌گیرد.

این مقدمه را چیده‌ام تا بگویم که استاد جلال متینی هم یکی از آن تنهاییان یگانه است. در این سی و چند سال، که دست‌هایی از درون و بیرون با نشترهای زهرآلود به جان اصالت‌های فرهنگ ایران افتاده‌اند و کار به گفته حافظ "به دست کمان ابرویی است کافرکیش"، استاد متینی هم با نشر ۷ سال مجله ایران‌نامه و ۲۴ سال مجله ایران‌شناسی، انگار که بارها گفته است:

ز آستین طیبیان هزار خون بچکد
گرم به تجربه دستی نهند بر دل ریش

کسی باید تجربه نشر منظم و مداوم یک مجموعه مقالات سنگین و پرمایه را داشته باشد تا بداند که فراهم کردن ۱۰ تا ۱۵ مقاله و چند نقد و بررسی کتاب، پذیرفتن مسئولیت اینکه آثار نویسندگانی معتبر بی‌عیب و نقص به دست مشتاقان برسد، اضطراب آنکه در پایان هر ۳ ماه شماره آن فصل به هنگام از چاپ و صحافی و عرضه و توزیع و ارسال به این سوی و آن سوی جهان بگذرد، چه کار توان فرسایی است. بعد هم نگرانی این که مبدا یکی از نویسندگان از چگونگی عرضه کار خود خشنود نباشد یا اینکه یکی از آنها که کنار هر گودی حضور دارند و هر چند گاه باید یک "لنگش کن!" هم بگویند تا وجود عزیزشان از یاد نرود و گرفتاری‌های بسیار دیگری که هر کس خود به تجربه باید آنها را دریابد و باز دریابد که بار این خدمت چه سنگین است. خاصه وقتی که مدیر ایران‌شناسی بسیاری از کارهای اداری ساده مجله را هم خود به تنهایی باید سامان بدهد و از خستگی دم نزند.

"نیمی از راه مانده‌ست" عنوان سرشار از صداقت شعری از سیمین بهبهانی عزیز است که سال‌ها پس از شنیدن آن هنوز با همان صدای مهربانش در گوش من است:



ایران‌نامه، سال اول، شماره ۳، بهار ۱۳۶۲.

نیمی از راه مانده‌ست، وقت افتادنت نیست
وام کن جان دیگر، جان اگر در تنت نیست
اسب چالاک تازم! از چه افتادی از پا؟
من تو را می‌کشانم، گر سر رفتنت نیست
هیچ اگر جان تو را نیست، نیمه جانی مرا هست
نیم آن نیمه از تو، غربتی با منت نیست!

استاد متینی پس از کار تمام و کمال یک عمر
پرحاصل، خدمت در همه سطوح آموزش و
هدایت جامعه، پذیرفتن بار سنگین مدیریت در
سطح آموزش عالی و پشت سر گذاشتن مقام
ریاست دانشگاه فردوسی و خدمتی شایسته
ستایش در فرهنگستان ادب و هنر و در کنار
استاد خانلری، ۳۲ سال پیش جوانی از سر گرفته
و ایران‌نامه را با الگوی چندین مجله پژوهشی
پرمایه که دانشکده‌های ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه‌های تهران و مشهد و تبریز منتشر می-
کرده‌اند، تأسیس کرده و موجب تجدید حیات
همان مجموعه‌های پرمایه و سودمند شده است
که در این روزگار نفی و طرد علوم انسانی از
برنامه‌های مدارس و دانشگاه‌ها نیاز به آن مانند
نیاز یک سهراب محتضر به نوشداروست.

هر بهار که من شماره چهارم سال پیش ایران-
شناسی را دریافت می‌کنم، کمی دلم می‌لرزد که
مبادا خستگی این همه سال کار بعد را لنگ
کند، اما این نگرانی فقط یکی دو لحظه است و
گویی ”غیرت عشق“ بر من بانگ می‌زند که در
سینه این نادره‌های روزگار پرنده‌ای آشیان دارد که
او را می‌سوزانند، اما از خاکستر خود ققنوس وار
پر می‌کشد، به پرواز درمی‌آید، و هنوز بهار امسال
به نیمه نرسیده که مقاله‌های شماره تابستان هم
در چاپخانه است و نشر سال بیست و پنجم ایران-
شناسی همان مسئولیت ملی و فرهنگی را بر دوش
استاد متینی می‌گذارد که در سال‌های دور، گردش
کارهای دانشگاه فردوسی و فرهنگستان ادب و
هنر استاد خانلری بر دوش او می‌گذاشت.

با آرزوی تندرستی و همه آرزوهای خوب برای
او و برای همه عاشقان ایران!

زمان با توست . . . !
به استاد احسان یارشاطر

چه باک از کینه نامردمان؟
از تیربار جهل؟
به گرداب است آری کشتی تاریخ!
اما، ناخدای پیر
به سیمایش خط بیم و هراسی نیست
تو هان! ای ناخدای پیر!
می‌دانی و می‌دانی
فضای سینه موج عشق را تنگ است
اما نیست این پایان راه تو
زمان با توست، زمان
از کینه نامردمان، از تیربار جهل، بی‌باک است
نگه کن خویشان را
نیستی این تن، تو ایرانی
تو خاک گرم آغشته به خون‌های دلیرانی
سرود جویبار مولیانی، نغمه چنگ بخارایی
تویی شهنامه پیر غیور توس
کیومرثی تو، جمشیدی، فریدونی
درفش کاویانت نام ایران است

نگه کن خویشان را
نیستی این تن، تو ایرانی
تو خاک گرم آغشته به خون‌های دلیرانی
تو بیژن نیستی در چاه دیوان
پور دستانی
رکاب رخس را پای تو می‌باید
سفرهایت قرین کامیابی باد!^۲

^۱ در ستایش همه عاشقان ایران.
آموتنرال، پاییز ۱۳۸۲.

جلال متینی: معنای پایداری، تصویر استواری

صدرالدین الهی

روزنامه‌نگار و پژوهشگر مستقل

Sadr al-Din Ilahi
etratelahi@aol.com



آقای دکتر توکلی، سردبیر فصلنامه ایران - نامه، از این بنده خواستند که به مناسبت اختصاص این شماره ایران نامه به آقای دکتر جلال متینی که بنیادگذار و اولین سردبیر آن بوده‌اند، مقاله‌ای بنویسم. خدمت ایشان عرض کردم که مقاله‌ای، از آن دست که استادان و صاحب‌نظران نوشته‌اند و در این شماره چاپ خواهید کرد، ندارم. اگر موافقت کنید آنچه را که من از دکتر جلال متینی می‌دانم و آموخته‌ام، به شکل یک مقاله روزنامه‌ای برای این فصلنامه فرهنگی بنویسم، باشد که خوانندگان در خلال مقاله با سیمای دیگری از دکتر متینی آشنا شوند. سردبیر ایران نامه موافقت کرد و به این طریق، این وجیزه نوشته شد.

(۱)

آشنایی بی‌دیدار

اولین بار نام دکتر جلال متینی را از زبان استاد ارجمندم دکتر پرویز ناتل خانلری شنیدم. آن هم در جریان دیدارهای طولانی که با او دربارهٔ ادب معاصر فارسی داشتم و بعد از هر جلسه که صحبت اصلی تمام می‌شد، دکتر خانلری مرا نگه می‌داشت تا صحبت‌هایی حاشیه‌ای بکنیم. شرح این دیدارها را در کتاب نقد بی‌غش به این صورت آورده‌ام:

صحبت‌مان که گل می‌انداخت و او خسته می‌شد، برمی‌خاست به آشپزخانه می‌رفت یک بطر ودکا، دو استکان و یک شیشه آبعلی بدون گاز با هرچه مهیا بود در یک سینی می‌گذاشت و می‌آورد. فقط یک‌بار برای من می‌ریخت و بعد سنت گذاشته بود که هر کس هر قدر می‌تواند بنوشد. و خود به دلیل مصاحبه‌ای که در پیش

صدرالدین الهی دانش‌آموخته دکتری جامعه‌شناسی سیاسی ورزش از دانشگاه تور - اورلئان، دارای دیپلم مطالعات عالی از انستیتوی مطبوعات فرانسه و دیپلم فوق تخصص برنامه‌ریزی ورزشی از دانشسرای عالی تربیت بدنی و ورزش فرانسه است. نیا و نیای بزرگ او مدرسان حکمت الهی در عصر خود بوده‌اند. او که لیسانس خود را در رشتهٔ ادبیات فارسی از دانشسرای عالی دانشکده ادبیات تهران دریافت داشته است، از ۱۳۳۱ که به خدمت روزنامه کیهان درآمد و تاکنون به حرفهٔ روزنامه‌نگاری اشتغال دارد. او از بنیادگذاران هفته‌نامهٔ کیهان ورزشی است و برای اولین بار در آنجا روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و فلسفهٔ تربیت بدنی و ورزش را مطرح ساخت. همچنین، در مقام خبرنگار از جبهه‌های جنگ اول لبنان، جنگ‌های آزادیبخش الجزایر، انقلابات دانشجویی و اجتماعی و بازی‌های المپیک ۶۴ توکیو، ۷۶ مونترال و بازی‌های آسیایی ۵۸ توکیو و ۶۶ بانکوک گزارش تهیه کرده است. در کنار کار در کیهان و کیهان ورزشی، به نوشتن پاورقی در تهران مصور و سپید و سیاه نیز پرداخت. از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ مدیر گروه روزنامه - نگاری و رادیوتلوویزیون دانشکدهٔ علوم ارتباطات اجتماعی تهران بود و در ۱۳۵۷ برای مطالعات دانشگاهی به دانشگاه ایالتی سن - خوزه و دانشگاه کالیفرنیا در برکلی به امریکا آمد. بعد از انقلاب اسلامی زندگی خودتبعیدی را برگزیده، به نوشتن و تحقیق پرداخته است. از ایشان کتاب‌های با سعدی در بازارچه زندگی، نقد بی‌غش و دوری‌ها و دلگیری‌ها در امریکا چاپ شده است.

ISSN 0892-4147 print/ISSN 2159-421X online/2013/28.2/12-17

بود هیچ‌گاه از سه یا چهار استکان تجاوز نمی‌کرد. محبت قلبی نداشت - سهل است - که اصلاً محبت را نشان نمی‌داد. حدش را تا سر حد امکان با آدم نگه می‌داشت و فاصله را نمی‌گذاشت کوتاه شود. با این همه، با او غریبه نبود. وقتی کمی سرخوش بود و پپ را چاق می‌کرد و پشت هاله دود آن صورت صاف و چاقش گم می‌شد؛ ساکت می‌شد. لپ‌هایش گل می‌انداخت و من صبر می‌کردم. گاه یک ربع، بیست دقیقه، نیم ساعت او در این سکوت گاهی یک بیت از شعری را پی - درپی با خود تکرار می‌کرد و همیشه از حافظ. یک روز که خیلی خسته بود تقریباً کار نکردیم و او فقط پپ دود کرد و ذره ذره این غزل حافظ را خواند:

**حسب حالی ننوشتیم و شد ایامی چند
محرمی کو که فرستم به تو پیغامی چند**

و این بیت غزل را شاید پنج‌بار تکرار کرد:

**ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید
هم مگر لطف شما پیش نهد گامی چند.**

وقت رفتن به من گفت: آقای الهی روز پُرثمری داشتیم. و باز همان لبخند روی لبش بود، آنکه نوش‌خند و نیش‌خندش را نمی‌توانستی از هم جدا کنی و ادامه داد:

- شما هم شباهتی به آدم‌هایی که من می‌شناسم ندارید. آدم می‌تواند وقتی شما هستید با خودش تنها باشد.

ادامه داد:

- تنها مخاطبی که آدم را خسته نمی‌کند حافظ است.^۱

آن روز یکی از روزهایی بود که دکتر خانلری درباره‌ی استادانی که در آن روزگار چندان شناخته‌شده نبودند حرف می‌زد و از دو نفر نام برد و گفت: "بسیارند استادان و محققانی که سرشان را به زیر انداخته‌اند و کارشان را می‌کنند و خوب هم می‌کنند. مثلاً ما در دانشگاه مشهد دو تا استاد داریم که بی‌توقع و تظاهر کارهای اساسی کرده‌اند و می‌کنند؛ دکتر غلامحسین یوسفی و دکتر جلال متینی." من این دو نام را آن روز از استادی که باورش داشتم شنیدم و در ذهنم ماند و همین.

(۲)

شجاعت صراحت

اینجا در امریکا بودم، یعنی به اختیار، بعد از آنکه آقای خمینی به تهران رفت، من استاد مدعو دانشگاه‌های اینجا بودم و تصمیم گرفتم که بمانم. سالی بعد از آن تک و توک با آدم‌های برجسته - ای که صاحب مشاغل معتبر بوده و به اینجا آمده بودند آشنا شدم. آدم‌هایی از همه دست و بیش از همه معاشران من دانشگاهیان و فرهنگیان بودند. یک شب در یک مهمانی شام در منزل دکتر قاسم معتمدی، که رئیس دانشگاه و وزیر علوم بود، مردی را به من معرفی کردند آراسته و سنگین و رنگین. اسمش دکتر جلال متینی بود و من بلافاصله به یاد سال‌های ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ و آن دیدارها که با دکتر خانلری داشتم افتادم و این نام برایم سخت آشنا و نزدیک بود. کسی که خانلری از مراتب دانش او با من صحبت کرده و نامش را بر زبان آورده بود.

پس از آن در جلسات شام و یا در گردهم‌آیی‌های فرهنگی او را می‌دیدیم. در آن سال، دکتر متینی که تازه از ایران آمده بود و در دانشگاه برکلی



با دوستان جلسه شعر در واشنگتن.

و بزم. با هم آشنا شدیم و من با نسلی از استادان زبان فارسی آشنا شدم که ادامه‌دهنده راه استادان بزرگم دکتر صفا، دکتر معین، دکتر خانلری، دکتر خطیبی، فروزانفر، عصار، دکتر صورتگر، مدرس رضوی و ... بودند. با نگاهی دیگر و تکیه بر مبانی تحقیقات تازه و ارائه طرحی نو بی ادعای شکافتن سقف فلک.

به عنوان استاد مدعو زبان فارسی درس می‌داد. در مجالس شبانه وقتی صحبت از ادبیات و شعر می‌شد همه به او نگاه می‌کردند و وی نظرش را بی‌پرده و صریح بیان می‌داشت و در این کار از شجاعت خاصی که کمتر می‌توان در کسی سراغ داشت برخوردار بود. بیانش بسان یک معلم و استاد بود، نه اظهار نظر در مجلس شبانه



دکتر متینی و من سلام و علیکی احترام‌آمیز بین
دو فکر متقابل بود.

(۳)

ایران‌نامه، یک نشریه متفاوت
دوست مشترک ما دکتر احمد قریشی که رئیس
دانشگاه ملی در تهران بود و باز من او را در

کم‌کم دوستی ما به هم‌زبانی‌های فرهنگی مبدل
شد، اما این کوشنده نسل سوم دانشگاهی چشم
مرحمتی به آنچه که ما به آن ادبیات نو می‌گفتیم
نداشت و گمان می‌برم که هنوز هم ندارد. و این
بنده که سال‌ها پیش با استاد فرامرزی بر سر شعر
نو و نیمایی بزن و بکوب داشتم و مهدی حمیدی
را اصلاً شاعر نمی‌دانستم، پس سلام و علیک با

اینجا شناخته بودم، در نشست و برخاست‌های دو نفری از دکتر متینی می‌گفت آن هم با احترام تمام و اینکه مدت ریاستش بر دانشکده ادبیات مشهد و سپس دانشگاه فردوسی آن دیار چه خدمات برجسته‌ای به فرهنگ ایران و خراسان کرده است. یک روز هم گفت که دکتر متینی رفته است به واشنگتن که با بنیاد مطالعات ایران همکاری کند.

حالا سال ۱۳۶۰ را پشت سر گذاشته بودیم و من بیشتر با کارهای دکتر متینی آشنا شده بودم. کارهایی که دری تازه به روی فرهنگ و تمدنی که ما می‌شناختیم می‌گشود. یک روز هم خبر شدیم که او مدیریت و سردبیری یک فصلنامه را بر عهده گرفته است، فصلنامه ایران‌نامه، و دیدیم که شماره اول آن در پاییز ۱۳۶۱ منتشر شد و به دست ما رسید.

مجله شسته‌رفته‌ای بود، برخلاف بسیاری از فصلنامه‌ها که بار تبلیغات سیاسی یکسویه بر دوش داشتند، ایران‌نامه به مسایل فرهنگی ایران می‌پرداخت و همکاری‌هایی چون دکتر صفا و سعیدی سیرجانی داشت.

حالا دیگر با دکتر متینی روابط دیگری داشتیم. گاه مدت‌های دراز درباره مسایل سیاسی و فرهنگی با تلفن صحبت می‌کردیم و او از کار منظم و دشوارش می‌گفت و ایران‌نامه را منتشر می‌کرد، درست سر وقت و سر فصل سالی چهاربار، اما هر بار که مجله را می‌دیدیم احساس می‌کردیم که این یک مجله نیست، یک کار باورکردنی از مردی است که با پایداری برای عرضه و در عین حال حمایت از فرهنگ و ادب ایران یک‌تنه ایستاده است. او چندباری از من خواست که برای ایران‌نامه مطلبی بنویسم، اما من به راستی جرأت نمی‌کردم که در کنار کسانی که به مسایل فرهنگی با نگاهی استادانه می‌پردازند با قلم روزنامه‌ای بایستم. حقیقت آنکه من این پایداری را در خود نمی‌دیدم و در مقابل دکتر جلال متینی برایم مثل مجسمه پایداری بود.

ایران‌نامه در پاییز ۱۳۶۱ منتشر شد و دکتر متینی هشت سالی آن را سرپرستی کرد.

(۴)

مرد ایستادگی و مقاومت

یک روز شنیدم که دکتر متینی از ایران‌نامه رفته است. دلواپسی توأم با دلشکستگی به سراغم آمد. به ایران‌نامه به چشم امیدی برای فردای ایران می‌نگریستم و دلواپس متینی بودم که با عشق پایدارش به ایران بی ایران‌نامه چه خواهد کرد. در صحبت‌های تلفنی نه او به این موضوع اشاره کرد و نه من چیزی از او پرسیدم. برخلاف همه هموطنانی که وقتی از کاری بیرون می‌روند مدیران و همراهان و همکاران خود را به چوب ناسپاسی می‌کوبند، او هرگز از همکاران و مدیران ایران‌نامه شکایتی نکرد و چیزی نگفت. فقط در صحبت‌های همیشگی از این افسوس می‌خورد که چرا من با او همکاری نمی‌کنم. چه کاری؟ کاری که تمام شده بود؟

یک روز به من گفت که یک ایرانی فرهنگ-دوست که به بسیاری از آدم‌های علم و ادب می‌رسد و زحمات آنها را پاس می‌دارد قبول کرده است که او را در ادامه راهش کمک کند. این آقا دکتر عطا منتظری نام داشت. در کنار کار مطب و دکتري شیفته و فریفته فرهنگ و ادب ایران بود و چون خود من سرسپرده شیخ اجل سعدی.

دکتر متینی گفت که فصلنامه تازه ایران‌شناسی نام دارد و این بار جداً خواست که با او همکاری کنم. دیدم که نمی‌شود به این مرد که ایران در ذات او مخمر است و ایران‌نامه‌اش ایران‌شناسی شده است جواب سربالا داد. پس چند طرح را که به نظرم می‌رسید به درد کاری از این دست می‌خورد و با او در میان گذاشته و این آقای ایران‌پرست، باحوصله و صبر بسیار مقاله‌های این بنده را که بیشتر رنگ و بوی روزنامه داشت سرپرستی کرد و ما را در سلک ادبای ایران‌شناس منسلک ساخت و اسم ما هم در ردیف ادبا ثبت شد، اما با مقاله‌هایی بیشتر در حال و هوای روزنامه. به خاطر دارم که او با چه شکیبایی و بردباری پیشنهادهای مرا

دربارهٔ تکننگاری - که ترجمهٔ فارسی مونوگرافی است - پذیرفت و من تکننگاری اولین روزنامه زنانه در ایران به نام "آتش" را برای او نوشته و سپس تکننگاری یک مجلهٔ روزانه را که در عهد رضاشاه منتشر می‌شد با نام "افسانه مجله‌ای یگانه" در ایران‌شناسی منتشر کردم.

در ایران‌شناسی، نویسندگان و محققان دو نسل بعدتر از دکتر متینی فرصت یافتند که مقالاتشان را به نظر مردم برسانند و در خلال این سال‌ها چهرهٔ دیگری از متینی شناخته شد. انسانی که با اعتقادات سیاسی خود به سر می‌برد و تسلیم هیاهو و جنجال‌های روز نمی‌شود. در چاپ نظرات مخالف نظرش را اعمال نمی‌کند، اما به آن پاسخ می‌دهد و باورهایش را هرگز از دست نمی‌نهد و سخت و محکم به اعتقاداتش که ایران‌دوستی است چسبیده است.

چند باور او را در برپایستادنش در خور تأمل بود: اینکه پهلوی‌ها راه تجدد را در ایران گشوده‌اند - اینکه حکومت دینی آفت حکومت خرد است - اینکه نباید از هیچ‌کس بتی بی - خدشه ساخت و او را به فرهنگ و تاریخ ایران تحمیل کرد - اینکه در برابر ستمکاری‌ها و فشار حکومت دینی باید ایستاد.

در این زمینه بود که او مردانه در برابر دستگیری و زندانی کردن همکار قدیمش سعیدی سیرجانی ایستاد و با تشویق استاد دیرینه‌اش دکتر احسان یارشاطر کمیتهٔ دفاع از سعیدی سیرجانی را تشکیل داد و پای ما را که سرمان برای این‌جور کارها درد می‌کند به میان کشید و این کمیته تا آنجا که می‌توانست در افشای دروغ‌های جمهوری اسلامی کوشید. و من در جریان همکاری با او در کمیتهٔ دفاع از سعیدی سیرجانی تصویر استوار جلال متینی را در دفاع از حق دیدم و شناختم.

دکتر عطا منتظری به سبب گرفتاری‌هایی از کمک به انتشار ایران‌شناسی باز ماند. اما دکتر متینی که معنای پایداری بود از پای ننشست و با

یاری دوست مشترکمان دکتر احمد قریشی نظر محمود خیامی را که در این سال‌ها مظهر نوعی دیگر از پایداری است و بحق در این راه جوانمرد صاحب‌دلی است به حمایت از ایران‌شناسی جلب کرد و حالا ایران‌شناسی بیست‌وپنج ساله است و اگر هشت سال کار ایران‌نامه را به آن بیفزاییم دکتر جلال متینی سی‌وسه سال است که یک‌تنه در راه ایران می‌کوشد و این اندک مدتی نیست. کار کردن با او هم لذت‌بخش است و هم سخت. برای من روزنامه‌نویس که عادت کرده‌ام که هر صبحدم به دنیا بیایم و هر غروب بمیرم تا صبحدمی دیگر دوباره سر از خاک برآرم نوشتن مقالاتی تحقیقی، این چنین سخت‌تر از کوه و باریک‌تر از مو آن چنان که او می‌خواهد، سخت است. به همین جهت هنگامی که مقالهٔ "درآمدی بر مقولهٔ پاورقی‌نویسی" را در ایران‌شناسی آغاز کردم، قول دادم که پایان این چند مقاله را با عنوان "نیک و بد پاورقی" تمام کنم، از آن قول هشت‌ه سالگی می‌گذرد و جلال متینی، این مرد که معنای پایداری و تصویر استواری است، هرچندگاه یک‌بار گلایه می‌کند که بقیهٔ مقاله چه شد و غافل است از اینکه یک روزنامه‌نویس که حالا باید هر هفته یک صفحه تمام را سیاه کند، مرد آن میدان که او می‌خواهد نیست، اما همواره ستایشگر همت بلند او و تلاش تحسین‌برانگیزش در حفظ و حمایت و برافراشتن نام ایران و فرهنگ ایران است بوده است و خواهد بود . . .

صدرالدین الهی، نقدی بی‌غش (امریکا: نشر تاک، ۱۳۸۵ش/۲۰۰۷م)، ۲۵۴-۲۵۶.

در زبان‌های گوناگون جهان، گاه‌گاهی به واژه‌هایی برخورد می‌کنیم که پیدا کردن معادل آنها در زبان‌های دیگر بسیار مشکل است و اگر معادلی داشته باشند، در بیشتر موارد مفهوم کامل و واقعی آن واژه‌ها را در زبان اصلی نمی‌رسانند. یکی از این کلمات واژه کافه کلاچ (Kaffeeklatsch) در زبان آلمانی است که با تغییر مختصری وارد زبان انگلیسی نیز شده است. این واژه، که از قرن نوزدهم در زبان آلمانی به کار برده می‌شود، از دو کلمه Kaffee به معنی قهوه و Klatsch به معنای خوش‌وبش کردن همراه با اندکی بدگویی و سخن‌چینی تشکیل شده و بدین معنی است که گروهی از دوستان و آشنایان گاه‌گاهی دور هم جمع شده و هنگام صرف قهوه، چای و شیرینی به خوش‌وبش مشغول شده و با یکدیگر دربارهٔ مسایل روز، مشکلات شخصی، سیاست، ادبیات، فلسفه و غیره بحث و تبادل نظر می‌کنند. چنین گردهمایی‌هایی را هم در زبان ایتالیایی *Circolo* می‌نامند که به معنی دایره، دوره یا حلقه است و شاید وقتی حافظ می‌فرماید

دوش در حلقهٔ ما قصهٔ گیسوی تو بود
تا دل شب سخن از سلسلهٔ موی تو بود

منظورش از حلقه چنین گردهمایی و انجمنی بوده است. البته این‌طور به نظر می‌رسد که چون تا نیمه‌شب صحبت از گیسو و سلسلهٔ موی کسی بوده، لابد در آن شب فرصتی برای بحث دربارهٔ مسایل عرفانی، فلسفی یا مذهبی نبوده است!

روانشناسان معتقدند که این نوع گردهمایی‌های دوستانه، به‌خصوص برای مهاجران ایرانی که ترک یار و دیار کرده‌اند و در این جلای وطن اجباری و مهاجرت ناخواسته دچار گرفتاری‌های گوناگون در محیطی کاملاً متفاوت شده‌اند، بسیار

چهارشنبه‌ها با دکتر متینی

هادی بهار

متخصص بیماری‌های داخلی
و طب هسته‌ای در ایالت مریلند

Hadi Bahar
rahabhadi@verizon.net



جلال متینی، هادی بهار و عباس اردوبادی.



به دوستان داده‌اند که به‌طور منظم در این جلسات شرکت کنند و مصاحبت با ایشان برای من و دوستان بسیار ارزشمند است. به عبارت دیگر، ما حلقه‌نشینان چهارشنبه از حضور ایشان فیض‌ها می‌بریم و به اصطلاح تلمذ می‌کنیم. البته نوعی تلمذ خودمانی، چون هیچ چیز لذت‌بخش‌تر از این نیست که انسان با بزرگان و مشاهیر فرهنگ و ادب کشور خود به‌طور خودمانی و خصوصی آشنایی پیدا کند و از معلومات و به‌خصوص خاطرات و تجربه‌های شخصی این افراد در جو آرام و بسیار دوستانه‌ای بهره‌مند شود. به‌ویژه که در این نوع جلسات فرصتی نیز برای شوخی و تفریح و بذله‌گویی وجود دارد. در این زندگی پردغدغه ماشینی در امریکا و دنیای پرشتاب دانش و فناوری چقدر مهم است که دوستانی با علایق و مشاغل گوناگون مانند پزشکی، مهندسی، اقتصاد و مدیریت، داروسازی، جسابداری و غیره بتوانند اقلاً هفته‌ای دو ساعت گرد هم آیند و درباره‌ی زبان، ادبیات، فرهنگ و تاریخ کشور خود بحث و تبادل نظر کنند و مهم‌تر اینکه در این جمع، دانشمندی بلندپایه، سخن‌دان و سخن‌سنج و استادی سرد و گرم ایام چشیده مانند دکتر متینی مایل باشد که با تواضع و صبر بسیار برای ما که اطلاعاتمان درباره‌ی ادبیات و تاریخ ایران چندان زیاد نیست و بیشتر عمر خود را صرف فراگیری علوم دیگر کرده‌ایم، مطالب نسبتاً مشکل را با زبان ساده شرح دهد.

امروز اگر بخواهیم چند تن از استادان بزرگ ایران را نام ببریم، بی‌شک دکتر متینی را در رده‌ی پیشین جای خواهیم داد. زبان و ادبیات فارسی معاصر مرهون پژوهش‌ها و روشنگری‌ها و نوشتارهای او و چند تن معدود از همگنان اوست. متأسفانه مقتضیات سیاسی و اجتماعی موجب شد که بسیاری از تبار متینی‌ها به بیرون مرز بروند. البته برای ما ایرانیان برون‌مرزی این خود موهبتی است که بتوانیم از نزدیک با این بلندپایگان علم و ادب کشورمان آشنایی پیدا کنیم.

برای این وجود پرتلاش و خستگی‌ناپذیر و خادم گران‌سنگ فرهنگ و آموزگار فرزانه طول عمر و سلامتی آرزو می‌کنم.



جشن تولد دکتر متینی، ۱۹۹۸م.

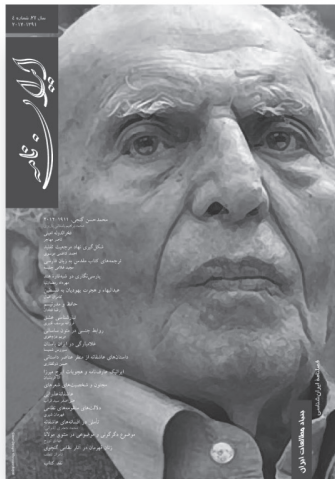
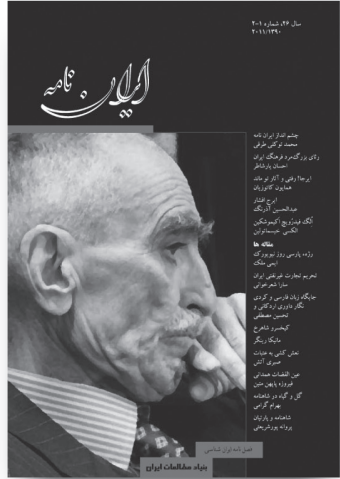
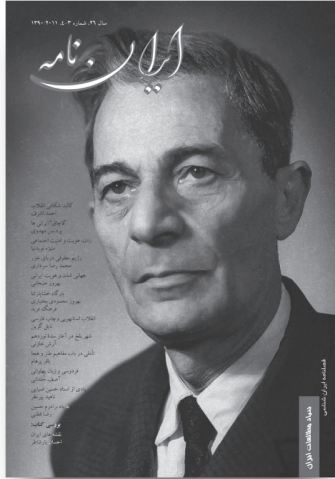
مفید است و نوعی روان‌درمانی موفقیت‌آمیز، مؤثر و بدون هزینه محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، این‌گونه جلسات تا اندازه‌ای درد غربت، نوستالژی وطن یا به قول جاحظ، شاعر عرب، "الحنین الی الأوطان" را قابل تحمل می‌سازد.

غرض از ذکر مقدمه‌ی فوق این است که پس از انقلاب ۱۳۵۷ در ایران، من هم که از سن ۱۸ سالگی خارج از ایران زندگی می‌کنم، به شهر بتزدا (Bethesda) در حومه‌ی واشنگتن نقل مکان کردم و مشغول کار شدم و برای اولین بار در زندگی با تعداد زیادی دانشجویان، دانش‌آموختگان، دانشمندان، نویسندگان، روزنامه‌نگاران و استادان بلندپایه‌ی ایرانی آشنا شدم و در نتیجه به این فکر افتادم که هر چهارشنبه بین ساعت ۳ تا ۵ بعدازظهر به مدت ۲ ساعت با این دوستان در قهوه‌خانه‌ای در یکی از مغازه‌های بزرگ بتزدا دور هم جمع شده و یک نوع کافه کلاچ ایرانی تشکیل بدهم و دوستان نیز بتوانند رفقای دیگر را برای آشنایی با یکدیگر به آنجا بیاورند. یکی از ستارگان درخشان این جلسات آقای دکتر جلال متینی هستند که از آغاز این انجمن این افتخار را

فصلنامه ایران شناسی

ایران نامه

سردبیر، محمد توکلی طرقي



It's easy easy to subscribe!

Please visit: www.irannameh.org

Join Iran Nameh on facebook <http://www.facebook.com/irannameh>

حبل المتین متینی

ایرج پارسی نژاد

استاد پیشین زبان و ادب فارسی دانشگاه مطالعات خارجی توکیو و پژوهشگر در رشته نقد ادبی

Iraj Parsinejad

iparsinejad@hotmail.com



حبل المتین از قدیم ترین نشریاتی است که در عصر ناصرالدین شاه (ح. ۱۲۶۴-۱۳۱۳ق/۱۸۴۸-۱۸۹۶م) به مدیریت و نویسندگی سیدجلال الدین کاشانی (۱۲۸۰-۱۳۴۹ق/۱۸۶۴-۱۹۳۱م)، ملقب به مؤیدالاسلام، در کلکته هندوستان منتشر می شده است. نخستین شماره حبل المتین در ۱۰ جمادی-الثانی ۱۳۱۱/۱۹ دسامبر ۱۸۹۳م و آخرین شماره آن در آذر ۱۳۰۹/دسامبر ۱۹۳۰م انتشار یافته و با مرگ مدیر و نویسنده آن، نشریه هم تعطیل شده است.

نشر حبل المتین در هند مانند نشریاتی چون ارشاد در باکو، اختر در استانبول، قانون در لندن و حکمت در مصر دربرگیرنده مقالاتی روشنگرانه در ستیز با استبداد سیاسی و دینی درون ایران بوده و بیشتر گفتارهای جلال الدین کاشانی به توضیح و تحلیل آزادی و حکومت قانون و نقد مداخلات سیاسی روس و انگلیس در ایران اختصاص داشته است.

حبل المتین گذشته از محبوبیت در میان روشن-اندیشان ایرانی، نزد محافل مذهبی در شهرهای تهران و اصفهان و نجف نفوذ داشته و در دوره استبداد صغیر در ایران، علما را به مقاومت و ستیز با استبداد سیاسی و برقراری حکومت مشروطه برمی انگیزخته است. از آنجا که نشر و حتی خواندن حبل المتین در ایران ممنوع و مخاطره آمیز بوده، دوستان و یاران جلال الدین کاشانی در ایران به توزیع آن همت می کرده اند. انتشار حبل المتین در پی کودتای مرتجعان علیه مشروطه خواهان دچار وقفه شد، اما با برقراری مشروطه در تهران بار دیگر امکان نشر یافت. ناگفته نماند که حبل المتین ناشر کتابها و نشریات دیگری مانند مفتاح ظفر و آزاد به فارسی و مَلک و ملت به انگلیسی بود. و اما من سالها پیش در گفتاری درباره بهار و نقد

ایرج پارسی نژاد دانش آموخته دکتری ادبیات تطبیقی دانشگاه آکسفورد است و از ۱۹۸۵ تا ۲۰۰۲ استاد زبان و ادب فارسی دانشگاه مطالعات خارجی توکیو بوده است. کتاب روشنگران ایرانی و نقد ادبی از تألیفات اوست که ترجمه انگلیسی آن با عنوان تاریخ نقد ادبی در ایران (۱۸۶۶-۱۹۵۱) منتشر شده است. او در زمینه تاریخ نقد ادبی در ایران مجلداتی درباره پرویز ناتل خانلری، علی دشتی، احسان طبری، نیما یوشیج، فاطمه سیاح، محمدتقی بهار و عبدالحسین زرین کوب منتشر ساخته است.

ISSN 0892-4147 print/ISSN 2159-421X online/2013/28.2/22-23

با دوستان جلسه شعر در واشنگتن.



و اما حالا که مرا به مساهمت در نوشتن یادداشتی در بزرگداشت استاد جلال متینی فراخوانده‌اند، با یادآوری آن خاطره دیدم که به راستی جلال متینی فقط نام را از آن نویسنده سختکوش تبعیدی دلیر و دانشمند نگرفته است که در مراتب دوستداری از وطن و آزادی و آزادگی و صراحت و بی-پروایی در بیان عقیده نیز با نویسنده و مدیر جیل-المتین همانندی‌هایی دارد.

بخشی از آثار به جا مانده از استاد متینی، جدا از تصحیح متون باارزش قدیم فارسی، گفتارهایی است صریح و مستدل و دلسوزانه در بیان اهمیت وحدت ملی و قومی و فرهنگی ایران و حفظ تمامیت و استقلال ایران.

به راستی که جیل‌المتین متینی ریسمان محکم و پیوند استوار اوست با تاریخ و فرهنگ ایرانی و زبان فارسی و بزرگداشت او بزرگداشت تاریخ و فرهنگ ایرانی و زبان فارسی است.

ادبی در مجله ایران‌شناسی، به اعترافی از ملک-الشعرا ی بهار (۱۲۶۵-۱۳۳۰ش/۱۸۸۶-۱۹۵۱م) در شرح احوال خود در مقدمه کتاب تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران اشاره کرده بودم. به این معنی که وقتی بهار در جوانی شعر و مقاله‌ای برای انتشار در جیل‌المتین می‌فرستد، سیدجلال‌الدین کاشانی، سردبیر آن نشریه، ضمن اعلام وصول آن به صراحت به بهار یادآور می‌شود که شعرش خوب است و چاپ خواهد شد، اما مقاله‌اش به علت نثر بد و نامفهوم آن قابل چاپ نیست.

استاد متینی در پی خواندن مقاله من ضمن ستایش از صراحت و صداقت جلال‌الدین کاشانی می-گفت که پدر او از خویشان و یاران آن بزرگوار بوده و توزیع جیل‌المتین را که به صورت مخفیانه از هندوستان به ایران می‌رسیده، برعهده داشته است تا آنجا که انتخاب نام خانوادگی "متینی" را برای خود از عنوان آن نشریه و نام جلال را برای فرزندش از نام سردبیر آزاده و دلیرش گرفته است.

حق بزرگی که استاد دکتر جلال متینی بر گردن دوستداران زبان و ادب فارسی و تاریخ و فرهنگ ایران دارند، سنگین‌تر از آن است که بتوان آن را با تقدیم شعری واگزارد. ولی مسئولان این بزرگداشت‌نامه خود گواه‌اند که زمانی که در اختیار این مشتاق گذاشته بودند، کمتر از آن بود که برای تألیف مقاله‌ای درخور شأن علمی استاد کفایت کند.^۱ از این رو با خود گفتم که تقدیم غزلی ثقیل بهتر تا مقاله‌ای سبک.

در این هوسکده هر کس بضاعتی دارد دعاست مایه جمعی که دستشان خالی است

غارتگر زمانه

آمد تگرگِ سختی و گل بر درخت سوخت
از ریشه هر درخت دریغا که سخت سوخت
بیچاره باغبان که نهالی بکشت، لیک
باری نچیده، بر سر آن رخت و پخت سوخت
دهقان پیر کاشت به غم دانه‌دانه تخم
برقی جهید و کشته او لخت لخت سوخت
در این کویر خشک هر آن گل که کاشتیم
زان خار رست و خار هم از تیره‌بخت سوخت
غارتگر زمانه چو ما را نشانه کرد
تنها نبرد بار، که از بن درخت سوخت
جمشید، آن که دیو و پری بود بنده‌اش،
دیدید به جنگ بخت شد و تاج و تخت سوخت

با آرزوی تندرستی دوست دانشمند.
دیر زی و شاد زی!

^۱ایران‌نامه از همه ارائه‌دهندگان مقاله برای ارجح‌نامه دکتر متینی در یک تاریخ دعوت به عمل آورد و فرصت ارائه مقاله برای همه ۲۰ روز تعیین شده بود.

درودی چو بوی خوش یاسمینی بدان پیشگاه جلال متینی

جلال خالقی مطلق

استاد پیشین زبان و ادبیات فارسی
در بخش مطالعات ایرانی دانشگاه هامبورگ

Jalal Khaleghi-Motlagh

khaleghimotlagh@googlemail.com



جلال خالقی مطلق دانش‌آموخته دکتری شرق‌شناسی، مردم‌شناسی و تاریخ قدیم دانشگاه کلن، ادیب، پژوهشگر، شاهنامه‌شناس و استاد زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایران در دانشگاه هامبورگ است. او عضو هیئت علمی کنگره بین‌المللی هزاره شاهنامه و عضو هیئت امنای بنیاد فردوسی است. نتایج پژوهش‌هایش در زمینه ادبیات حماسی ایران و شاهنامه در مجله سیمرخ، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، ایران‌نامه، ایران‌شناسی، کلک و نامه ایران باستان منتشر شده است. گل رنج‌های کهن و سخن‌های دیرینه دو مجموعه از مقالات برگزیده اوست. مهم‌ترین دستاورد او تصحیح شاهنامه فردوسی در هشت دفتر متن و چهار دفتر یادداشت‌های آن است.

ISSN 0892-4147 print/ISSN 2159-421X online/2013/28.2/24-25



بالا: جلال خالقی مطلق، جلال متینی، احسان یارشاطر، هزاره شاهنامه فردوسی، هامبورگ.
 پایین: سعیدی سیرجانی، احسان یارشاطر، جلال متینی، ناشناس، محمد دبیرسیاقی (روبروی احسان یارشاطر)، ذبیح‌اله صفا، هزاره شاهنامه فردوسی، هامبورگ.



در روزگار ما که بر اثر پیشرفت‌های پُرشتاب دانش و فناوری مرزهای جغرافیایی کم‌رنگ و درون‌نمای شده‌اند و فرهنگ‌ها در هم می‌آمیزند، شایسته است که آزادگان ایرانی تبار به هر کجا که سایه می‌افکنند، هویت ملی و فرهنگ باستانی خود را از یاد نبرند و درونمایهٔ مردمی آن را به جهانیان بشناسانند. ارزش معنوی انسان و فرهیخته بودن او از بهای دستیابی به رفاه مادی کمتر نیست.

اکنون بسیاری از ایرانیان در کشورهای پیشرفته در رشته‌های پزشکی و مهندسی و اقتصاد و مانند آنها نامور شده‌اند. بی‌تردید علاوه بر کوشش و کاردانی فردی در رسیدن به این پیروزی‌ها و سرافرازی‌ها، شکوه فرهنگ والای ایران و فداکاری‌های پدران و مادران ایشان و راهنمایی آموزگاران و معلمان نیز تأثیرگذار بوده است. از این دیدگاه، مردم زادگاه فرهنگی ما سزاوار هرگونه سپاس و یابوری‌اند.

درود به دست اندرکاران فرهنگ‌نامه‌ها و رسانه‌ها که بتوانند این پیام مهر و مردمی را به گوش دل ایرانیان پراکنده در جهان برسانند و قلم‌ها و قدم‌های عارفانهٔ ایشان را از ورای سیاست‌ها و تعصب‌های روز به کار بیندازند.

تویک ساعت چو افریدون به میدان باش تازان پس
به هر جانب که روی آری درفش کاویان بینی

استوارترین پیوند ایرانیان زبان و ادب فارسی و فرهنگ هویت‌ساز ملی ماست. هر چه بر هم‌زبانی و یگانگی ما افزوده شود، ایران ماندگارتر و ایرانیان سرافراز تر خواهند بود.

تاج شاهی طلبی گوهر ذاتی بنمای
ور خود از گوهر جمشید و فریدون باشی
نکتهٔ عشق نمودم به تو هان سهو مکن
ورنه چون بنگری از دایره بیرون باشی

ارج‌گزاری به معلمان ایرانی

فضل الله رضا

استاد پیشین برق و مخابرات، اندیشمند
و کاونده در ادب و عرفان و فرهنگ ایران

Fazlollah Reza

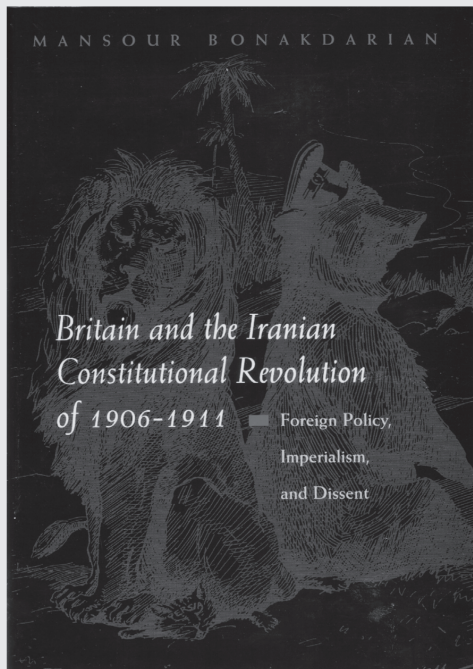
dr.freza@sympatico.ca



فضل الله رضا استاد پیشین برق و مخابرات در MIT، پلی‌تکنیک زوریخ و دانشگاه‌های سیراکیوز، سوربن، کپنهاک و مک‌گیل بوده است. او از واضعان نظریه‌های انفورماتیک و شبکه‌های برق است که زیربنای سیستم‌های مخابرات راه دور امروزی است. همچنین، از پایه‌گذاران دانشگاه صنعتی شریف (آریامهر سابق)، رئیس دانشگاه تهران، سفیر ایران در یونسکو و سفیر ایران در کانادا بوده است. تألیفات ایشان بالغ بر ۲۰ کتاب و ۲۰۰ مقالهٔ پژوهشی در زمینه‌های علمی و فرهنگی است که بعضی از آنها به زبان‌های دیگر ترجمه شده‌اند.

ISSN 0892-4147 print/ISSN 2159-421X online/2013/28.2/26

An in-depth exploration of substantial British support of the Iranian constitutional and national struggle of 1906–1911, illuminating the opposition in Britain to Anglo-Russian imperialist intervention in Iran.



MANSOUR BONAKDARIAN

*Britain and the Iranian
Constitutional Revolution
of 1906-1911* ■ Foreign Policy,
Imperialism,
and Dissent

"Not the least of the virtues of Mansour Bonakdarian's erudite and original study, *Britain and the Iranian Constitutional Revolution of 1906-11*, is that it challenges some of the fashionable postcolonial assumptions about Iranian history."

—*The Nation*

"Mansour Bonakdarian's book is an important original contribution, based on extensive research, to both the literature on modern Iranian history and to that on British Empire and diplomatic history."

—*American Historical Review*

"An important contribution to the historiography on a number of areas of British and Iranian history, adding to both the scholarship on the Iranian constitutional revolution—the centerpiece of which remains Browne's own contemporary magnum opus—and the literature on public opinion in Britain.... This book should be welcomed by scholars of Edwardian foreign policy and modern Iran."

—*Journal of British Studies*

SyracuseUniversityPress.syr.edu

Syracuse
University
Press

In association with the Iran Heritage Foundation

Cloth \$60.00s 978-0-8156-3042-5

آشنایی من با دکتر متینی به بیش از سی سال پیش باز می‌گردد: زمانی که جمعی از ایرانیان منطقه واشنگتن به کوشش بیژن نامور و زنده‌یاد محمود گودرزی گرد آمدند تا انتشار مجله‌ای را آغاز کنند که بعدها پر نام گرفت و ۱۸ سالی منتشر شد. من هم به واسطه سابقه آشنایی با ایشان در دوره انتشار هفته‌نامه ایران‌شهر، به نشست‌هایی که منتهی به توافق درباره انتشار آن مجله شد، دعوت شدم. بیژن نامور و محمود گودرزی قبلاً مؤسسه‌ای کوچک برای حروفچینی و انتشارات به نام پیج (Page) راه انداخته بودند تا در واقع پشتیبان مالی مجله‌ای باشد که قرار بود منتشر شود. اداره این مؤسسه کوچک بر عهده محمود گودرزی بود. در طول هشت نُه ماهی که مقدمات انتشار مجله فراهم می‌شد، گودرزی برای کاری تمام‌وقت، در نشریه دانشگاه هاوارد در شهر واشنگتن، به آنجا رفت و قرار شد من کار تمام-وقت خود را رها کنم و به اداره مؤسسه نوین‌پد پیج بپردازم. ظاهراً از یکی دو سال پیش‌تر، امور فنی فصلنامه ایران‌نامه، به مدیریت دکتر متینی و از انتشارات بنیاد مطالعات ایران، بر عهده مؤسسه پیج بود. آشنایی و سپس ارادت من به دکتر جلال متینی از همان وقت که مدیریت آن مؤسسه را بر عهده گرفتم آغاز شد و خوشبختانه تا امروز هم دوام دارد. طی این سال‌ها، که خود عمری به‌شمار می‌رود، گرچه قهراً و بالطبع توفیق شاگردی مستقیم دکتر متینی را در کلاس‌های دانشگاهی نداشته‌ام، اما نه فقط درباره تاریخ و فرهنگ و ادب ایران درس‌ها از او آموختم، که در زمینه‌های مختلف زندگی هم بسیار نکته‌ها به من آموخت و از این رو خود را همیشه مرهون او می‌دانم.

نگاهی اجمالی به کارنامه فرهنگی دکتر جلال متینی، از ایام استادی و سپس ریاست دانشگاه معتبر و مهم مشهد (فردوسی) و خدمت در

دکتر جلال متینی، ایران‌دوستی عزیز

علی سجادی

روزنامه‌نگار، واشنگتن

Ali Sajjadi

alisajjadi@hotmail.com



علی سجادی روزنامه‌نگار ساکن واشنگتن است. از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۳ در انتشار هفته‌نامه ایران‌شهر همکاری داشته و از ۱۹۸۶ تا ۲۰۰۳ عضو هیئت مؤسس و تحریریه ماهنامه پر بوده است. آثار او در نشریات خارج از ایران به چاپ رسیده‌اند و چند گزارش مستند رادیویی، از جمله "آتش زدن سینما رکس آبادان" و "در برلین هنوز قاضی هست"، نیز از او منتشر شده است.

ISSN 0892-4147 print/ISSN 2159-421X online/2013/28.2/28-30

از راست به چپ: هادی بهار، بیژن اسدی پور، دکتر جلال
متینی و دکتر احمد کاظمی موسوی.



این کار را وظیفه خود می‌دانند. در سال‌های
سیاهی که بسیاری از ایرانیان حتی از افشای
هویت ملی خود پرهیز داشتند، دکتر متینی
نه فقط درباره فرهنگ و تاریخ و ادب ایران
مقالات متعدد و پر فایده و محققانه می-
نوشت و منتشر می‌کرد، بلکه به مراتب بیش
از آنچه حتی از یک ایرانی فعال در امور
اجتماعی و سیاسی انتظار می‌رود، درباره
مسائل و مشکلات ایران، مخصوصاً درباره لزوم
دفاع از تمامیت و حاکمیت ارضی ایران عزیز،
سخن می‌راند و می‌نوشت و منتشر می‌کرد؛ و
کماکان می‌نویسد و منتشر می‌کند و عجیب
آنکه این سخنان برخی از ایرانیان را خوش
نمی‌آید.

خصیصه دیگر استاد دکتر متینی پرکاری است.
شاید برای بسیاری باورکردنی نباشد که در
سی و چند سال اخیر، دکتر متینی هر سال نه

فرهنگستان و سپس انتشار مجله‌های معتبر
ایران‌نامه و ایران‌شناسی در خارج از ایران نشان
می‌دهد که استاد در سال‌های پر ثمر زندگی
خویش به تنهایی به اندازه یک آکادمی فرهنگی
فعالیت کرده است و تصریح می‌کنم که در این
دعوی هیچ مبالغه‌ای نرفته است و استادان و
دانشمندانی که در این مجموعه درباره دکتر
متینی و آثار او سخن خواهند راند، لابد این
معنی را تأیید می‌کنند. دکتر متینی علاوه بر
اینکه دانشمندی بسیار متواضع است، از سه
خصیصه برخوردار است که او را از لحاظ
فکری و فرهنگی در میان ایرانیان متمایز از
دیگران جای می‌دهد: ایران‌دوستی، پرکاری و
انصاف.

ایران‌دوستی دکتر متینی از سر اعتقادی عمیق
است. هر جا که نام ایران مطرح شود، از
فرهنگ و ادب جهانی آن سخن می‌گوید و

فقط حدود یک‌هزار صفحه مطالب و مقالات محققانه مجلهٔ ایران‌شناسی را شخصاً و با دقتی کم‌نظیر ویرایش می‌کند، بلکه تصحیح مطبعی و تطبیق‌های چندباره با اصل مقالات و نامه‌نگاری‌های اداری، تا حسابداری و پست و اشتراک و... را نیز یک‌تنه انجام می‌دهد؛ و این همه علاوه بر نوشتن دست‌کم دو مقاله در هر شماره از مجله است.

جمعی خیلی بالا گرفته بود، یک‌بار در پاسخ به سؤال او دربارهٔ خبرهای مربوط به ایران گفتم: یکی از رهبران حکومت اسلامی اعلام کرده است که دکتربین ما مخالفت با کشتار جمعی است. دکتر متینی بی‌درنگ فرمود: بله دانه‌دانه ترجیح دارد. یعنی برای حکومت اسلامی!

انصاف علمی و اجتماعی ویژگی دیگر دکتر متینی است که به نظرم در آن دسته از آثارش که به وقایع تاریخی و اجتماعی ایران پرداخته است آشکارتر است. از آن میان می‌توانم به خاطراتی که دربارهٔ چگونگی حضور دکتر علی شریعتی در دانشگاه مشهد نوشت یا تحقیق و تألیفی که دربارهٔ زندگی سیاسی دکتر محمد مصدق انتشار داد و زندگی اجتماعی و سیاسی سرشناس‌ترین رهبر سیاسی ایران معاصر را با استناد به منابع گوناگون مانند دانه‌های تسبیح به رشته کشید، اشاره کنم. مخصوصاً اهمیت کتاب اخیر، از آنجا که گرد و غبار سیاست‌زدگی‌های تب‌آلود آن سال‌ها تا اندازه‌ای فرو نشسته است، هر روز بیشتر نمایان می‌شود و از سوی علاقه‌مندان به تاریخ معاصر ایران مورد استقبال و استفاده روز افزون قرار می‌گیرد.

یکی از خوشبختی‌های من در سی‌وچند سالی که مقیم واشنگتن بوده‌ام، همشهری بودن با استاد دکتر متینی و دیدارهای مرتب با او و برخورداری از محبت‌های اوست. استاد از چنان سعهٔ صدری برخوردار است که مرا بارها به سبب وظیفهٔ کوچکی که در نشر ایران‌شناسی به عهده دارم، نواخته و اظهار سپاس کرده است. اکنون که فرصتی یافته‌ام و یادداشتی کوتاه دربارهٔ استاد می‌نویسم، دوست دارم آن را با این دعای منوچهری در حق دکتر متینی به پایان برم:

جز این دعوات نگویم که رودکی گفته است
هزار سال بزی، صد هزار سال بزی!

به یک نکتهٔ دیگر هم باید دربارهٔ دکتر متینی اشاره کنم که به نظرم از نگاه کسانی که با او آشنایی عمیق ندارند پنهان مانده است و آن طنز حکمت‌آمیز دکتر متینی است. اکثر کسانی که دکتر متینی را پشت میزهای خطابه در دانشگاه‌ها یا کنفرانس‌ها و مصاحبه‌ها دیده‌اند، فقط با چهره و کارهای کاملاً جدی و آکادمیک او روبه‌رو می‌شوند، در حالی که لابه‌لای کلام دکتر متینی چه بسا طنزی نهفته باشد که دریافت آن برای همه به سرعت میسر نباشد. مثلاً چند سال پیش که بحث دربارهٔ احتمال استفادهٔ حکومت اسلامی از تحقیقات هسته‌ای برای تولید سلاح اتمی و کشتار

MAZDA PUBLISHERS

Academic Publisher Since 1980

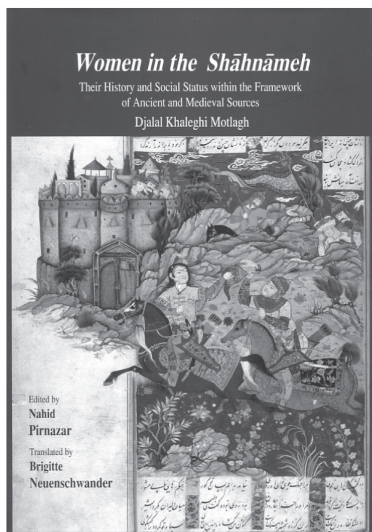
P.O. Box 2603, Costa Mesa, CA 92628 U.S.A.

Phone: (714)751-5252 ; Fax: (714)751-4805 ; e-mail: mazdapub@aol.com

Catalog: www.mazdapublishers.com



SELECTED NEW TITLES



Women in the *Shahnameh*

Their History and Social Status within the Framework of Ancient and Medieval Sources

Djalal Khaleghi Motlagh

Edited by Nahid Pirnazar

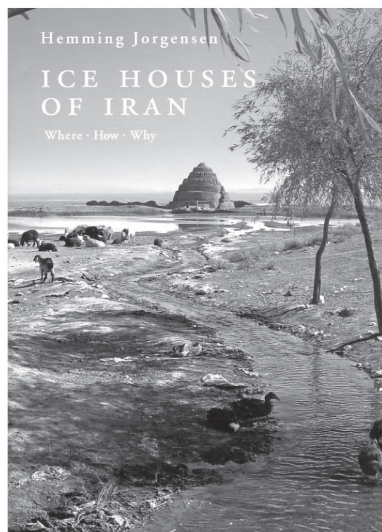
Translated from German by Brigitte Neuenschwander

In this volume, Professor Djalal Khaleghi-Motlagh seeks to clarify the role of the female gender within the heavenly mythology of Iran in order to determine if—and if so, to what extent—it is represented within the *Shahnameh*. The author also discusses the story of the creation of man and woman, which he connects to the story of the first women in the *Shahnameh*.

2013: xxiv+ 214pp., notes, bibl., index.

ISBN: 978-1568592787 (hard cover):\$40.00

Literature Series, No. 13



Ice Houses of Iran : *Where, How, Why.* Hemming Jorgensen

This volume traces the 2000-year history of ice houses in Iran [Persia] which gradually became obsolete with the advent of electricity and the introduction of the refrigerators to the households.

2012: xii+265pp., color illustrations, maps, charts, bibl., index.

ISBN: 978-1568592695 (cloth): \$75.00

Archaeology, Art & Architecture Series, No. 2

Licensed Fool The Damnable, Foul-Mouthed Obeyd-e Zakani

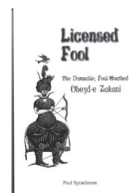
Paul Sprachman

Illustrations by Ardeshir Mohassess

2012: xvi+ 218pp., illus., notes, bibl., index

ISBN: 978-1568592510 (soft cover): \$40.00

Literature Series, No. 12



FORTHCOMING

Badr ol-Muluk Bamdad

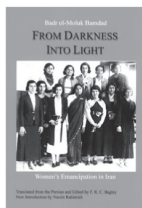
From Darkness Into Light:

Women's Emancipation in Iran
Translated from the Persian by F. R. C. Bagley
New Introduction by Nasrin Rahimieh

2013: 140pp., notes, appendix, bibl.

ISBN: 978-156859293

(softcover): \$25.00



MANUSCRIPT SUBMISSIONS

If you have a manuscript or are in the process of writing one, our editors will review your work when you submit a proposal. To check out compatible titles, you are invited to browse through our website. Click on "About Us" button and scroll down to "Submit Manuscript." Complete this form and submit it online. Please DO NOT SEND your manuscript before submitting this form. Unsolicited manuscripts cannot be returned unless they are accompanied by sufficient return postage.

**At Mazda Publishers, we speak *your* language,
so why talk to the strangers?**

امروز که پس از نزدیک چهل سال به آن مجلس می‌نگرم، بزرگانی را می‌بینم که هرکدام درخت تناوری از دانش و فرهنگ ایران زمین بودند و شوربختانه رخت از این جهان برکشیده و نهالی نیز بر جای خود نشانده‌اند.

در ردیف اول شادروان محیط طباطبایی را می‌بینم که در کنارش استاد ایرج افشار نشسته و در کنار او زنده‌یاد مجتبی مینوی، سیدجعفر شهیدی و بالاخره استاد دانشمند فرشته‌خصال شادروان دکتر یوسفی را که در سمت راست سالن و در میان دانشجویان جای گزیده و با لبخند بهشتی خویش به مهمانانی که از دانشگاه‌های سراسر ایران و نیز ایران‌شناسانی که از خارج آمده‌اند، خوش آمد می‌گوید.

جلسات کنگره به مدت سه روز صبح و بعدازظهر تشکیل می‌شود و مقالات مختلف درباب معرفی "ناصرخسرو" و آثار او خوانده می‌شود. هر سخنران ۲۰ دقیقه وقت دارد. در دقیقه پانزدهم چراغی که روی تریبون گذاشته‌اند با رنگ زرد به سخنران هشدار می‌دهد و در دقیقه بیستم چراغ قرمز می‌شود و صدای ممتد "بازر" پایان وقت را اعلام می‌کند. استاد باستانی پاریزی گرم سخن است که چراغ قرمز می‌شود و صدای "بازر"، بلند و او که هنوز حرفش درباره کرمان تمام نشده، قدری ادامه می‌دهد و با گلایه از اینکه حرف‌هایش ناتمام مانده در میان کف زدن حضار تریبون را ترک می‌کند. در مواقعی این چنین، دکتر متینی به پشت میکروفن می‌رود و با بلاغتی تحسین‌انگیز و بیان مطالبی مناسب حال خستگی را از تن حاضران و غبار تکدر را از دل سخنران به در می‌کند.

مقالات گوناگون خوانده می‌شود. اغلب محققانه و سودمند و بعضی نیز ضعیف و نه در خور

مردی که حقیقت را از هر چه عزیزتر می‌دارد

محمد حسین مصطفوی جباری

دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران

Mohammad-Husain Mustafavi-Jabbari

mjabbari1316@yahoo.com



محمد حسین مصطفوی جباری دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران در ۱۳۴۸، در دانشکده‌های اقتصاد و هنرهای زیبای دانشگاه تهران و همچنین در دانشکده دماوند تدریس کرده است. از آثار ایشان تصحیح و تحشیه فرهنگ قدیم و معتبر عربی به فارسی مهذب الاسماء فی مرتب الحروف و الاشیاء، تألیف قاضی محمودبن عمر بن محمود سجزی، با مقابله ده نسخه است.

ISSN 0892-4147 print/ISSN 2159-421X online/2013/28.2/32-35





از راست به چپ: صمصام کشفی، فریدون فرح‌اندوز، افسانه حالت، دکتر جلال متینی و محمد وثوقی.

فرهنگ و ادب فارسی در ایران تشکیل می‌شد و البته نظم و ترتیب جلسات و همچنین اسکان و پذیرایی مهمانان در آن سه روز مثال‌زدنی بود.

مسئول مستقیم برگزاری کنگره دانشکده ادبیات و علوم انسانی و رئیس آن دکتر متینی بود که با دقت و ظرافت و پشتکار ستودنی عهده‌دار این مهم شده بود و با حضور دایمیش در کنار مهمانان و مراقبت ۲۴ ساعته از آنان چنان محیط گرمی آفریده بود که در روز آخر که هر کس باید به دیار خود باز می‌گشت، آثار تأسف و غم را در چهره‌شان می‌شد دید.

بار اول بود که دکتر متینی را می‌دیدم و البته مهارت و کاردانی او را در اداره کنگره می‌ستودم، اما نمی‌دانستم که باید "باشم تا بهتر بینم."

مجلسی با حضور بزرگانی آن چنان. استاد محیط پس از شنیدن یکی از این نوع مقالات که تعاریف ابتدایی فصاحت و بلاغت را به مدت ده دوازده دقیقه تکرار می‌کرد، به کناردستی‌اش گفت: الحمدلله که ما را به یاد دوران مکتب انداخت. البته اداره مدبرانه جلسات این‌گونه ناهماهنگی مقالات را نیز به نحوی جبران کرده بود و شخص دکتر متینی با شناخت از پایه علمی سخنرانان ترتیبی داده بود که در هر جلسه دست‌کم یکی دو مقاله خوب خوانده می‌شد و غبن حاضران را از شنیدن مقالات ضعیف جبران می‌کرد.

کنگره در مشهد و از طرف دانشگاه فردوسی برگزار شده بود و یکی از باشکوه‌ترین و در عین حال مفیدترین کنگره‌هایی بود که درباره

در آخرین جلسه کنگره، دکتر متینی مقاله خود را درباره شخصیت ناصر خسرو خواند و با شکافتن هاله‌ای از تقدس که به مرور زمان دورش را گرفته بود، حاضران را به شگفتی و تحسین واداشت. او مسئله‌ای را روشن کرد که دیگران به انگیزه‌های مذهبی یا مرامی و برای تقدس بخشیدن به ناصر خسرو و معرفی‌اش به عنوان شاعری که در دوران پس از توبه و بیداری از خواب غفلت، هرگز برای مدح ممدوح صله‌ای نگرفت، با آوردن شواهد گوناگون از دیوان ناصر خسرو معلوم کرد که اولاً اعتقاد مذهبی شاعر باعث شده که مردم را به چشم گاو و خر ببیند و به ذم آنان پردازد و در نتیجه، در دیوان هیچ شاعری نمی‌توان این همه کلمات گاو و خر، آن هم به عنوان مشبه‌به برای مردم، سراغ کرد. ثانیاً چه صله‌ای بالاتر و پُراج‌تر از مقام حجت خراسان که خلیفه فاطمی مصر به او بخشیده است؟ و در این میان اگر ناصر خسرو نوآوری کرده این است که به جای خلیفه عباسی، خلیفه فاطمی مصر را مدح کرده است.

ارادت من به دکتر متینی از همان زمان پایه‌گذاری شد و بعدها که بخت مطالعه ایران‌نامه و سپس‌تر ایران‌شناسی را یافتم، دریافتم که او از جمله معدود ایرانیانی است که قدرت تفکر مستقل دارند و هر بار منتظر بودم که نکته تازه و بدیعی از او در این دو نشریه گرامی بخوانم و بهره ببرم. و سپاس و سپاس که این انتظار همواره برآورده شده است و امید است که همچنان ادامه یابد.

جای من نیست که در باب مقام علمی و ادبی دکتر متینی سخن بگویم، اما این را به جرأت توانم گفت که بسیار دشواریاب بوده‌اند دانشی-مردان ایران‌زمین که افکار و دانسته‌های خود را با این همه شجاعت و ایمان به اینکه "حقیقت از هرچه عزیزتر است،" بی‌خوف از ملامت ملامت‌گران و احیاناً بدزبانی دژخواهان از قلم جاری سازند و تشنگان حقیقت را از سرچشمه

دانش خود سیراب کنند. آنچه دکتر متینی در باب مصدق بزرگ نوشت، جز ارائه سند و گفتاری محققانه چیزی نبود که موجب آن همه حملات غیرمنصفانه و ناجوانمردانه باشد، و خوشبختانه می‌بینم که او بی‌اعتنا به این نوع جنجال‌ها همچنان به تحقیق و روشن کردن زوایای تاریک فرهنگ و ادب و تاریخ ایران همت گمارده است و هر بار حقایق تازه‌ای را از این گنجینه بیرون می‌کشد و بی‌مزد و منت پیشکش حقیقت‌جویان می‌کند. در تأیید این نظر کافی است که رجوع کوتاهی به حافظه‌مان بکنیم و ببینیم که مقالات دکتر متینی درباره دکتر شریعتی، ملک‌الشعرا بهار، پروین اعتصامی و... چه حقایق مکتومی را کشف و عرضه کرده و، برخلاف مریدان و طرفداران آنان، برای یافتن حقیقت همه ملاحظات را به کناری نهاده و حقیقت‌عریان را در باب هر کدام با توسل به اسناد و مدارک قابل اعتماد بیان کرده است.

گمان من این است که گذشته از آثار تحقیقی دکتر متینی که در ایران منتشر شده، اگر کسانی همین دو نشریه ارجمند را از ابتدا مطالعه کرده باشند، با من هم‌عقیده خواهند شد که دکتر متینی با انتشار آنها خدمتی شایسته و سزاوار تحسین به فرهنگ و ادب و تاریخ ایران کرده است و البته، شخصیت بارز علمی و انصاف محققانه او در جذب نوشته‌های گراندرد دانشمندان و پژوهشگران و چاپ آن در این دو نشریه نیز بسا کارساز بوده است.

زندگانی‌اش دراز و قلمش همچنان استوار باد.

Heshmat Moayyad, "If Your Tree Bears the Fruit of Knowledge," *Iran Nameh*, 28:2 (Summer 2013), 36-37.

استاد دکتر جلال متینی را باید همچون درختی پُر از بار دانش و دانایی و عواطف ایران‌دوستی و کمال تسلط بر زبان و ادبیات فارسی دانست که سراسر عمر شریفش را با عشق ایران در خدمت به زبان و ادب و شعر فارسی گذرانده است. او در مکتب-استادان بزرگی چون علامه فروزانفر، ملک-الشعراى بهار، احمد بهمنیار، محمد معین، ذبیح‌الله صفا و چند تن دیگر از سلک همین ناموران تحصیل علم کرده و از آن پس، تا زمان انقلاب اسلامی، به تدریس و تحقیق و تألیف کتب و مقالات ارزشمند کوشیده است.

همت بلند و کوشش خستگی‌ناپذیر استاد متینی را، علاوه بر تألیفات او، می‌توان آشکارتر و سودمندتر در تأسیس مجله کم-مانند ایران‌شناسی دید که مشحون از مقالات گوناگون او و دیگران است و از بدو تأسیس، بی‌وقفه و تعطیل، هر سه‌ماه یک شماره از آن در حدود ۲۰۰ صفحه منتشر شده است. بخشی از مقالات این فصلنامه اثر خامه خود استاد متینی است که در مباحث تاریخ و زبان و ادبیات فارسی نوشته‌اند و بخش دیگر آثار دانشمندانی است که با نوشتن مقاله یا ترجمه یا نقد و معرفی کتاب در این کار سنگین و خدمت‌وزین مشارکت می‌کنند. اهل قلم و نشر به خوبی می‌دانند که مکاتبه با نویسندگان مقالات و انتخاب و درج مقاله تا چه حد به کوشش و پیگیری نیاز دارد و این همه بر دوش استاد متینی قرار دارد. البته بی‌رنج گنج میسر نمی‌شود و افتخار این گنج و دانایی در طول سال‌ها ثمری است که به استاد متینی سرافرازی امروز و فردای تاریخ ایران را می‌بخشد.

درخت تو گر بار دانش بگردد به زیر آوری چرخ نیلوفری را

حشمت مؤید

استاد پیشین ادبیات فارسی
دانشگاه‌های هاروارد، ناپل و شیکاگو

Heshmat Moayyad

rmoayyad@sbcglobal.net



حشمت مؤید دانش‌آموخته دکتری مطالعات خاورمیانه دانشگاه فرانکفورت و استاد پیشین ادبیات فارسی دانشگاه‌های هاروارد، ناپل و شیکاگو بوده است. چندین کتاب و مقاله‌های بسیار به زبان‌های انگلیسی، آلمانی و فارسی تألیف و ترجمه کرده است و کتاب سفرنامه حشمت از ایشان به زودی به زیر چاپ می‌رود. همچنین، سالیان متعادی در مقام مشاور و مسئول نقد و بررسی کتاب در ایران‌شناسی با دکتر متینی همکاری داشته است.

ISSN 0892-4147 print/ISSN 2159-421X online/2013/28.2/36-37

درخت تو گر بار دانش بگردد به زیر آوری چرخ نیلوفری را



این بنده چند سالی افتخار همکاری با استاد
متینی را در ایران‌شناسی داشته‌ام و گاهی
معرفی کتاب‌های جدیدالتألیف بر عهده‌ام بوده
است، که در دو سه سال اخیر این خدمت
هم بر عهده ایشان افتاده است. از قصور خود
شرمندم. از محضر آن فاضل گرانمایه پوزش
می‌خواهم و برای آن عزیز از درگاه حق متعال
تندرستی می‌طلبم.

وجود عزیز استاد متینی درختی برومند است
که در سایه آن، نسل حاضر و دوستان
فرهنگ ایران و ایرانیان می‌توانند رخت برد و
سودی بی‌بها از میوه‌های معرفت آن به دست
آورد، به گفته نظامی

برومند باد آن همایون درخت
که در سایه او توان بُرد رخت

Mahmoud Omidasalar, "Considerations on the Development of Persian Literature until the Samanid Era," *Iran Nameh*, 28:2 (Summer 2013), 38-53.

تمدن بشری اول بار در بین‌النهرین و مصر آغاز شد و از آنجا به بقیه خاورمیانه، سرزمین‌های وابسته به دریای مدیترانه، و بالاخره به دیگر مناطق مغرب‌زمین گسترش یافت. تمدن‌های بین‌النهرین و مصر باستان دارای سه خصوصیتی بودند که شروط لازم و کافی وجود تمدن انسانی محسوب می‌شوند؛ یعنی این تمدن‌ها دارای ۱. ساختار مشخص اجتماعی، ۲. نظام مشخص دولتی و ۳. روابط مشخص اقتصادی بودند. از این گذشته، این جوامع اساساً از دو طبقه اجتماعی تشکیل می‌شدند: طبقه حاکمه یا خواص و طبقه خدمتگزار یا عوام. فرمانفرمایان سیاسی، رهبران مذهبی و دیوانسالاران که مجموعاً طبقه حاکمه را تشکیل می‌دادند در حدود ۵ درصد جمعیت و طبقه عوام روستایی و کارگران شهرنشین، به ترتیب ۸۰ و ۱۰ یا ۱۵ درصد نفوس این تمدن‌ها را شامل بودند. طبقه سوم از مردم این تمدن‌ها نیز به کار تجارت اشتغال داشتند که تعداد ایشان را در حدود ۲ درصد کل جمعیت تخمین زده‌اند. وظیفه اصلی این گروه تجارت بین‌المللی و پشتیبانی از اهداف طبقه حاکمه بود. با اینکه قشر بازرگانان نقش مهمی در بقای ساختار اجتماعی سیاسی تمدن‌های باستانی داشت، اما از نظر نفوذ و قدرت سیاسی برتری خاصی به طبقات پایین اجتماعی نداشته، مانند دیگر اقشار جامعه کاملاً تحت فرمان اقلیت حاکم اعمال وظیفه می‌کرد. به عبارت دیگر، طبقه حاکمه بر قدرت سیاسی، دانش و فرهنگ جامعه مسلط و به قول نظریه‌پردازان چپ‌گرا از برتری طبقاتی خود کاملاً آگاه و نسبت به حفظ آن سخت‌کوشا بود.

این نظام اجتماعی که دیرپای‌ترین ساختارهای تمدن بشری است، پس از فتوحات اسکندر از طریق بین‌النهرین و مصر وارد اجتماعات هلنیستی

ملاحظات پیرامون تکوین ادب فارسی تا عهد سامانیان

محمود امیدسالار

پژوهشگر و کتابدار

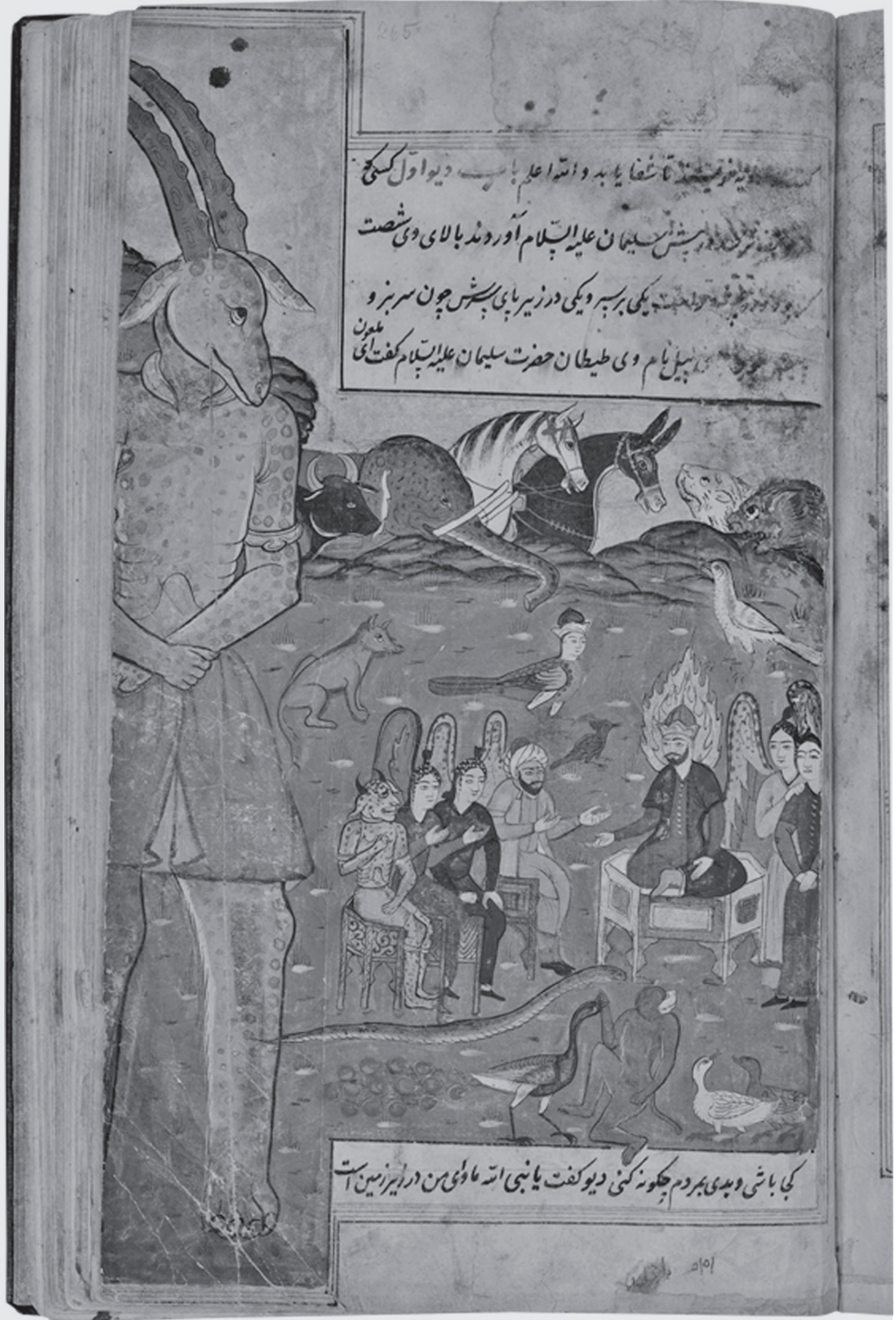
Mahmoud Omidasalar

momidsa@exchange.calstatela.edu



محمود امیدسالار (دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کالیفرنیا در برکلی، ۱۹۸۴) در ۱۹۹۰ به مشاوران دانشنامه ایرانیکا و در ۲۰۰۶ به شورای عالی علمی مرکز دانشنامه بزرگ اسلامی در تهران پیوست. از ۲۰۰۱ با همکاری ایرج افشار و نادر مطلبی کاشانی و پشتیبانی مالی سازمان گسترش فرهنگ پارسی در ایندیانا، به انتشار مجموعه گنجینه نسخه برگردان متون فارسی و از ۲۰۰۸، با کمک رضا بنایی به چاپ مجموعه گنجینه پزشکی ایرانی اقدام کرده است. تاکنون هشت مجلد از نسخ فارسی تاریخی، ادبی و پزشکی در این دو مجموعه منتشر شده‌اند. امیدسالار با فرهنگستان زبان و ادب فارسی و نیز با مرکز میراث مکتوب همکاری علمی دارد.

ISSN 0892-4147 print/ISSN 2159-421X online/2013/28.2/38-53



۲۶۵
 در روزی که شیطان با همه و ائمه علم با سر دیو اول کشید
 در روزی که شیطان با همه و ائمه علم با سر دیو اول کشید
 در روزی که شیطان با همه و ائمه علم با سر دیو اول کشید
 در روزی که شیطان با همه و ائمه علم با سر دیو اول کشید

کجا باشی و بدی مردم چگونه کنی دیو گفت یا نبی الله ماوی من در زیر زمین است

محمد بن محمود بن احمد طوسی، عجایب المخلوقات (نسخه خطی، تحریر ۸ ربیع الاول ۱۱۱۶)، مجموعه
 Sam Fogg <samfogg.com/catalogue.php?id=281&p=2>

شد و از آنجا در سراسر اروپای غربی اشاعه یافت. شاهد دیرپایی آن همین بس که این نظام تا حدود سال‌های ۱۷۰۰ میلادی در اروپا ادامه پیدا کرد. از نظر شهروندان خاورمیانه و اروپای قرون وسطا، تمرکز قدرت در دست خواص از بدیهیات زندگی بشری محسوب می‌شد و به‌رغم ظهور گاه و بیگاه برخی حرکت‌های مردم‌سالارانه، اکثر بنی‌آدم اختلاف طبقاتی منتج ازین تمرکز را امری طبیعی می‌پنداشتند. به قول یکی از متخصصان تاریخ اروپای قرون وسطا، فرمانفرمایی اشراف بر عوام به گونه‌ی یک سنت طبیعی پذیرفته شده بود، زیرا مردم آن دوران با هیچ ساختار دیگر اجتماعی آشنایی نداشتند و این نظام برای ایشان چنان طبیعی و بدیهی بود که وجود طبقه متوسط برای ابنای قرن بیستم طبیعی و بدیهی است.^۱

طبیعتاً چون تمام روابط و اعتقادات اجتماعی بر اساس این نظام خاص تشکیل یافته بود، ادبیات، هنرهای تجسمی و نظریات سیاسی و فقهی جامعه در نگهداری این نظام از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کرد. پشتیبانی تئوری‌های مذهبی و سیاسی تمدن‌های باستانی ازین نظام خاص باعث به وجود آمدن نظریه‌های گوناگونی در تثبیت فرمانفرمایی طبقه حاکمه بر دیگر طبقات اجتماعی شده بود که فقط در جزئیات با یکدیگر متفاوت بودند. اندیشه "السلطان ظل الله فی الارض" از دیرباز در ادبیات و فلسفه سیاسی وطن ما بسیار شایع بوده است، چنان که برخی از بزرگ‌ترین نظریه‌پردازان و مدافعان این اندیشه در فرهنگ سیاسی و ادبیات کلاسیک اسلام از ایرانیان بوده‌اند. البته این ساختار حکومتی منحصر به مشرق زمین یا ایران نیست و در غرب هم از قدیم‌الایام نقش بسیار مهمی داشته و با عنوان فرمانفرمایی الهی (Divine Kingship) در فلسفه و نظریه‌های سیاسی مغرب زمین مؤثر بوده است.^۲ حتی امروزه هم به‌رغم ادعاهای غربیان در باب جدایی دین و دولت، این نظریه به کلی از بین نرفته است. مثلاً در کشور آمریکا که جدایی دین و دولت از

اصول مهمه قانون اساسی به شمار می‌رود، از دهه ۱۹۸۰ میلادی مذهب و اعتقادات مذهبی در حیات سیاسی نفوذی روزافزون یافته‌اند و بازتاب این نفوذ را در قدرت فوق‌العاده دسته‌های مذهبی و سیاسی طرفدار اسرائیل و سیاست‌های اسلام‌ستیزانه آمریکا می‌بینیم. این تأثیر تا بدانجاست که یکی از اندیشمندان امریکایی که در ستاد انتخاباتی ریچارد نیکسون (Richard Nixon, 1913-1994)، سی‌وهفتمین رئیس جمهور آمریکا، نقشی بسیار مؤثر داشت، حکومت آمریکا را حکومتی "دین‌سالارانه" خوانده است.^۳

مطلب مهمی که در باب تغییرات تاریخی - اجتماعی باید در نظر داشت این است که به‌رغم اعتقادات نظریه‌پردازان چپ‌گرا، قانون و قاعده خاصی بر سیر تاریخ حکومت ندارد و اینکه الزامی در تکامل یا پیشرفت جوامع بشری در کار باشد پذیرفتنی نیست. تمدن‌های مصر و بین‌النهرین و یونان باستان و اسلام که روزی بر جهان سیادت داشتند اکنون در دشواری بسر می‌برند. به همین قیاس، تمدن‌های اروپایی که در قرون وسطا از اوحش جوامع انسانی بودند، اکنون کمابیش فعال‌مایشاء شده‌اند. تاریخ مجبور به پیروی از نظریات فلاسفه نیست. آنچه به بحث ما مربوط است این است که محتوای ایدئولوژیک ادب کلاسیک فارسی تحت تأثیر عمیق همان نظام طبقاتی و باستانی بوده است که بدان اشارت رفت. بنابراین، نکوهش این شاعر و آن نویسنده به جرم مدیحه‌سرایی یا حمایت از نظام حاکمه، که در برخی از مطالعات تاریخ ادب فارسی دیده می‌شود، راه به جایی نمی‌برد. چنان که گفتیم، مردم آن دوران نظام دیگری نمی‌شناختند که در مقابل نظام طبقاتی باستانی، که به آن عادت داشتند، علم کنند یا بدان روی آورند. شرایط زندگی آن دوران به قدری با نامنی و خطرات گوناگون آمیخته بود که اگر کسی اندک امنیتی برای مردم حاصل می‌کرد، مردم خود را رهین منت او می‌دانستند چنان که محمدبن محمودبن احمد طوسی (قرن ۶ق / ۱۲م)، صاحب

عجایب‌المخلوقات، در مقدمه کتابی که به سلطان طغرل بن ارسلان بن طغرل، از سلاجقه عراق (ح. ۵۵۶-۵۷۳ق / ۱۱۶۱-۱۱۷۸م)، تقدیم کرده است می‌نویسد:

... و من اندیشه کردم در کار دنیا. هیچ را قرار نیافتم و هیچ را پایدار نیافتم و نیک خواهی سلطان اعظم... طغرل... دیدم. خواستم کی آنرا مکافات کنم کی پایدار بود و نام نیکوی او مخلد بود... این کتاب را تألیف کردم تا از پس او یادگار بود تا مکافات عدل و احسان او کرده باشم... مقصود ازین حکایات آنست کی من مکافات نیکی نمی‌کنم. شکر آن می‌کنم کی از ظلم این پادشاه ایمن بودم و ایمنی بلاء همه احسانها دیدم.^۴

تحقیق در تاریخ ادبی ایران به صورتی که امروزه با عنوان تاریخ ادبیات صورت می‌گیرد، برخلاف علوم ادبی معروف مانند عروض و قافیه و نقدالشعر، از علوم جدید است.^۵ تحقیقات سنتی قدیم که به تاریخ ادبا و شعرا مربوط است از ذکر نام و نسب و نمونه‌ای از شعر و نثر قدما، که در واقع همان تذکره نویسی است، فراتر نمی‌رود. کتب تذکره معمولاً پس از ذکر نام شاعر و عرضه نمونه‌ای از سخنش، به ردیف کردن جملات مسجع و فرموله در باب محاسن او بسنده می‌کنند. مثلاً صاحب لباب-الالباب (قرن ۷ق / ۱۳م) شهید بلخی (م. حدود ۳۲۵ق / ۹۳۷م) را "شاعری شهد سخن شاهد کلام"^۶ و رودکی (۲۴۴-۳۲۹ق / ۸۵۸-۹۴۱م) را "از نوادر فلکی... و در زمره انام از عجایب ایام"^۷ می‌خواند و در باب ابواسحق ابراهیم بن محمد بخاری جویناری، از شعرای آل‌سامان، می‌نویسد: "جویناری پیوسته رضاجوی باری بود."^۸ هیچ کدام ازین مطالب نقد و سنجش دندانگیری از شعر شهید و رودکی و جویناری به دست نمی‌دهد. بسیاری از تذکره‌های قدیمی دیگر هم مطالبی از همین نوع دارند و به ندرت در آنها چیزی یافت می‌شود که

بتوان آن را تاریخ یا تحلیل ادبی خواند. نوع دوم تحقیقات سنتی، آن است که در نوشته‌های علامه فروزانفر و مرحوم همائی و امثالهما دیده می‌شود. فضایی مانند ملک‌الشعراء بهار و سعید نفیسی و علامه قزوینی را، که یا در فرنگ زندگی کرده یا به دلیل دانستن زبان‌های فرنگی، نقد ادبی آنها تا حدودی تحت تأثیر مکاتیب مختلف نقد در فرنگستان بوده است، نمی‌توان در گروه دانشمندانی مانند فروزانفر و همائی داخل کرد. با اینکه دانشمندانی چون فروزانفر و همائی نمودار دوام سنت نقد ادبی سنتی اسلامی-ایرانی به شمار می‌روند، اینها از اسلاف خود بسیار فراتر رفته‌اند و قضاوت‌هایشان، مخصوصاً آرای مرحوم فروزانفر، در باب غث و سمین آثار قدما، حتی با معیارهای امروزی قابل استناد و استفاده است. به‌رغم برخی انتقادات تند و نامنصفانه که در باب نقد ادبی سنتی بر قلم عده‌ای از متخصصان ایرانی و فرنگی جاری می‌شود، کسی که سخن و سخنوران فروزانفر یا مقدمه‌های همائی را بر متون نظم و نثری که تصحیح فرموده است با دقت خوانده باشد، نمی‌تواند بازتاب مکاتب سنتی نقد ادبی را در آثار این فضلا نادیده بگیرد یا نامربوط انگارد. این نوع نقد ادبی نقدی است کاملاً ایرانی-اسلامی و ملهم از آن نوع بررسی متون ادبی که از مدرنیته تغذیه نشده و ریشه در نقدالمتن قدیم اسلامی دارد.

قسم دوم تحقیقات در باب تاریخ ادبیات فارسی توسط متخصصانی نوشته شده که از آرا و عقاید غربی متأثرند. این فرقه نیز به دو گروه قابل تقسیم‌اند: ۱. چپ‌گراها و ۲. پیروان نظریات نژادی. محققانی که تحت تأثیر مکاتب سیاسی چپ یا چپ‌گرا قرار گرفته‌اند، اکثراً یا در جوانی به احزاب چپ تعلق خاطر داشته‌اند و بعداً به دلایل گوناگون از این مکتب خیری ندیده از آن راه بازگشته‌اند، مانند مینوی و محبوب یا اگر خودشان هم مستقیماً درین دسته بندی‌ها وارد نبوده‌اند، در دوره تحصیل شاگرد کسانی بوده‌اند

که به حزب توده یا یکی از متفرعات آن، ولو برای مدتی کوتاه، وابستگی داشته‌اند. طبعاً برخی پیش‌فرض‌های توده‌ای‌ها و دیگر تشکل‌های سیاسی چپ‌گرا بر آنچه این فضلا نوشته‌اند بی‌تأثیر نبوده است. یکی از مضرترین این پیش‌فرض‌ها تقسیم ادبا و شعرا به مدیحه‌سرا، یعنی بد و ضد خلقی، و مستغنی‌الطبع، یعنی خوب و خلقی است که بر قضاوت بیشتر متخصصان ما در باب ادبای قدیم ایران تأثیری بسزا نهاده است. نکته‌ای که درین خصوص قابل ذکر است این است که بسیاری از علما و مؤلفان اروپایی هم در خدمت شاهان و اشرافی بوده‌اند که از نظر ظلم و ستم از شاهان و امرای جهان اسلام چیزی کم نداشته‌اند. مثلاً لئوناردو داوینچی (Leonardo da Vinci, 1452-1519) به اصرار خودش در خدمت فرزند حرامزادهٔ پاپ الکساندر ششم، یعنی چزاره بورجا (Cesare Borgia, 1475-1507) داخل شد که یکی از سنگدل‌ترین و ستمگرترین اشراف این خاندان بود. با این حال، هیچ‌یک از علمای غربی که شرح حال داوینچی را نوشته‌اند، حتی آنها که به دیانت کمونیستی معتقدند، او را به سبب نزدیکی با این دوک ظالم نکوهش نکرده، کل هنر و اندیشهٔ این نابغهٔ عظیم‌الشان اروپایی را به دور نریخته‌اند.^۹ اما بیشتر محققان ایرانی، که مثلاً در باب شعر عنصری (۳۵۰-۴۳۱ق/ ۹۶۱-۱۰۴۰م) یا امیرمعزی (۴۳۹-۵۱۹ق/ ۱۰۴۷-۱۱۲۵م) و ادبایی چون ایشان تحقیق کرده‌اند، از نکوهش این شعرا به این علت که در شعرشان مدح فلان امیر و فلان وزیر بسیار است کوتاهی نکرده‌اند.

دستهٔ دیگر، یعنی پیروان نظریات نژادی اکثراً از عقاید نژادپرستانهٔ آلمان هیتلری تأثیر پذیرفته‌اند. این گروه در بررسی‌های خود ادبیات را با نژاد پیوند می‌دهند و ادب و فرهنگ فارسی را زادهٔ ذهن و پروردهٔ خلق و خوی نژاد خالص آریایی می‌دانند که به زعم ایشان بر فرهنگ و ادب عربان و ترکان برتری دارد. این احساس تفرعن نژادی، که کاملاً استقراضی است و از مغرب-

زمین وارد اعتقادات اینان شده است، هم در ایران بسیار شایع شده و هم به شدیدترین وجه در آثار این دانشمندان بیان می‌شود. مثلاً مرحوم ذبیح‌الله صفا در باب سلجوقیان و دیگر طوایف ترک که بر ایران حکومت راندند و زبان و ادب فارسی به همت ایشان در اطراف و اکناف جهان منتشر شد، می‌نویسد که ایشان "به حکم سادگی طبع مردمی خرافی و متعصب در عقاید خود بودند."^{۱۰} اعراب هم مانند اتراک از صدمات زبان تند و نامصفاانه این فضلا مصون نمانده‌اند، چنان که نمونه‌های عرب‌ستیزی محققان ایرانی بسیار بیش از آن است که حاجت به عرضهٔ شاهد داشته باشد. عرب‌ستیزی این دسته از محققان در بررسی تاریخ ادبیات فارسی در قسمی ضدیت کودکان با زبان عربی و وام‌واژه‌های این زبان در فارسی نیز تجلی می‌کند.

می‌دانیم که بر اثر تماس مداوم میان فرهنگ ایرانی با فرهنگ اسلامی و پیرو تشریف روزافزون اجداد ما به دین اسلام، لغات و مفاهیم دینی، دیوانی و ادبی نیز بیشتر وارد زبان فارسی شدند. این یک قاعدهٔ کلی است و فرهنگ‌هایی که در تماس مداوم بوده‌اند، الزاماً دادوستدهای فرهنگی هم داشته‌اند و تجلی این دادوستدها در حیطهٔ زبان و وام‌واژگان معمولاً چشمگیرتر است و به غنای واژگانی زبان کمکی بسزا می‌کند. کسی که ادنی انصافی داشته باشد هرگز ادعا نخواهد کرد که نثر بلعمی (م. ۳۶۳ق/ ۹۷۳م) از نظر غنای واژگانی و زیبایی از نثر نصرالله منشی (نیمهٔ اول قرن ۶ق/ ۱۲م) یا نثر سعدی (۶۰۶-۶۹۱ق/ ۱۲۰۹-۱۲۹۲م) بهتر است. اما آنچه در نوشته‌های بسیاری از عوام و خواص دیده می‌شود این است که گروه نژادپرستان ورود لغات عربی به زبان فارسی و پدیدار شدن نثر فنی را تلویحاً مایهٔ تأسف می‌شمرند. این پیش‌داوری‌ها بر تحلیل‌های ما از تاریخ ادب خودمان تأثیر عمیقی نهاده است. تحلیل علل روانی و جامعه‌شناختی این حب و بغض‌ها ما را از اصل مطلب دور خواهد کرد و این سخن کوتاه جای این کار نیست، اما لازم

است که فقط یک مطلب را در این زمینه به ایجاز متذکر شویم.

همان طور که اعراب بر ایران مسلط شده زبان و آئین خود را وارد جامعه ایرانی کردند، در ۱۰۶۶ میلادی نیز قوم نورمن بر سرزمین انگلستان چیره گشتند و زبان خود را که فرانسوی قدیم بود، همراه با آداب و رسوم شایع میان خودشان، در جامعه آنگلو ساکسون داخل کردند. نورمن‌ها نه فقط بیشتر اشراف آنگلو ساکسون را کشتند یا برده کردند، بلکه زبان محاورهٔ دربار را هم از زبان آنگلو ساکسونی به فرانسوی تغییر دادند. البته بریتانیا در آن زمان دو زبان رسمی داشت که یکی آنگلو ساکسونی بود و دیگری لاتین. تسلط نورمن‌ها زبان آنگلو ساکسون دیوانی را از میان برد، اما چون زبان لاتین هم در انگلستان و هم در اروپا زبان مذهب و مراودات دیوانی بود، از هجوم نورمن‌ها صدمه‌ای ندید و حتی نابودی تدریجی آنگلو ساکسونی دیوانی بر نفوذ لاتین در انگلستان افزود. پس از پیروزی نورمن‌ها، لغات بسیار زیادی از زبان فرانسوی وارد زبان انگلیسی شد. با این حال، هیچ انگلیسی‌زبانی وجود این لغات را مایهٔ تأسف نمی‌داند و متخصصان تاریخ ادب و زبان انگلیسی غنای واژگانی زبان خودشان را که با دخول وام‌واژه‌های فرانسوی به زبان آنگلو ساکسون پس از هجوم نورمن‌ها شروع و با ورود لغات عربی، هندی، فارسی، ترکی و غیره به این زبان در قرون بعد ادامه یافت، از محاسن زبان انگلیسی می‌شمارند و برخلاف ما ایرانیان، نه در تلهٔ پاکسازی اجباری زبان و ادب گیر کرده‌اند و نه به السنهٔ دیگر توهین روا می‌دارند. امروز دیگر ممکن نیست انگلیسی فصیح را بدون استفاده از لغات لاتینی یا فرانسوی‌الاصل نوشت. با این همه، هیچ انگلیسی‌زبانی این لغات را بیگانه نمی‌پندارد و از به کار بردن آنها دوری نمی‌جوید و مؤلفان قدیم انگلیسی را هم به سبب استفاده از این واژه‌ها مورد انتقاد قرار نمی‌دهد.

چنانکه گفتیم، تسلط نورمن‌های فاتح بر قوم آنگلو ساکسون و سیادت زبان فرانسه در مملکت

بریتانیا با خشونت بسیار شدید صورت گرفت. این خشونت در زبان انگلیسی بازتاب یافته است. توضیح اینکه پس از فتح انگلستان، ویلیام فاتح اکثریت قریب به اتفاق اشراف آنگلو ساکسون را کشت و اموال ایشان را مصادره کرده، به نجبای نورمن بخشید. آن دسته از اشراف آنگلو ساکسون که از معرکه جان سالم به در بردند، به بردگی و اسارت در آمدند و در خدمت خداوندان نورمن خود به رنج و تعب به گذران زندگی مشغول گشتند.^{۱۱} این دگرگونی عمیق اجتماعی و تغییر اساسی مرکز قدرت از اشراف آنگلو ساکسون به نجبای نورمن، اثر خود را در زبان انگلیسی باقی گذاشته است. بدین ترتیب که چون پس از پیروزی نورمن‌ها، کارگران و خدمه از قوم آنگلو ساکسون و اربابان از نژاد نورمن بودند، همهٔ کار و زحمت بر گردهٔ آنگلو ساکسون‌ها و لذت و بهره برداری از زحمت رعایا حق نورمن-ها محسوب می‌شد. بنابراین، در زبان انگلیسی لغاتی که با کار و زحمت کشاورزی و دامداری مربوط‌اند، ریشهٔ آنگلو ساکسون و آنهایی که با لذت و راحت سروکار دارند، اصلی فرانسوی دارند. مثلاً چوپانان و خدمهٔ آنگلو ساکسون گوسفند را که به زبان خودشان به آن sheep می‌گفتند می‌پروراندند و پس از ذبح و طبخ آن را بر سر میز اربابان نورمن و فرانسوی‌زبان خود قرار می‌دادند. اما وقتی این گوسفند یا sheep به میز غذای نورمن‌ها می‌رسید، چون این اشراف فرانسوی‌زبان بودند، به زبان خودشان آن را mutton می‌نامیدند. این که هنوز بعد از گذشت بیش از هزار سال از فتح بریتانیا به دست نورمن-ها، در زبان انگلیسی گوسفند زنده را sheep و گوشت گوسفند طبخ‌شده یا حاضر برای طبخ را moton می‌نامند، بازتاب همان روابط اقتصادی و طبقاتی حاکم بر جامعهٔ انگلستان است که بدان اشارت رفت. به عبارت دیگر، هیچ انگلیسی‌زبان شیرپاک‌خورده‌ای نمی‌گوید که امشب شام sheep می‌خوریم. لغت sheep در زبان انگلیسی مختص به زندهٔ این حیوان است. این قضیه در مورد گاو، که نام آن به انگلیسی cow و نام گوشت آمادهٔ طبخ آن beef است نیز صادق است، زیرا لغت

beef در انگلیسی از فرانسۀ boeuf آمده است. همین رابطه را در واژه های pig (خوک در معنی حیوانی آن) و pork (گوشت خوکی که برای طبخ آماده شده باشد، از فرانسوی porc) نیز می بینیم.^{۱۳} به عبارت دیگر، دخول واژه های فرانسوی در جامعۀ آنگلساکسون پس از فتح بریتانیا به دست نورمن ها و برده شدن آنگلساکسون ها، مانند آینه ای روابط حاکم بر جامعۀ مختلط آنگلونورمن را نشان می دهد. اما به رغم این موالی کردن های برخی فضایل ما و سینه زنی برای شعوبه که در آثار ایشان دیده می شود، استقرار اسلام در ایران ایرانیان را به حد بنده و برده تنزل نداد. آن گروه از اشراف ایرانی که جلای وطن نکردند، اکثراً نفوذ و برتری اجتماعی خود را حفظ کردند و به فاصله کوتاهی ماهیت خلافت بغداد را مطابق با آئین های فرهنگی ایرانی متغیر ساختند.

پس از این که اعراب ایران را فتح کردند، رابطه زبان فارسی و زبان عربی، حتی در دوران بنو امیه که عقاید نژادپرستانه عربی در طبقه حاکمه نفوذ بیشتری داشت، هیچ گاه به رابطه ای تنزل نیافت که پس از پیروزی نورمن ها میان السنه آنگلساکسون و فرانسوی برقرار شد. چون زبان عربی زبان دینت اسلام بود و چون ایرانیان رفته رفته این دینت را پذیرفتند، زبان عربی را متعلق به خود دانسته، در تدوین قواعد آن کوشیدند. چنان که از متون فارسی و عربی قرون آغازین ورود اسلام به ایران معلوم است، نه تنها زبان عربی هیچ گاه در ایران از حد یک زبان دیوانی - دینی تجاوز نکرد و عوام ایرانیان احتیاجی به دوزبانه شدن در خود احساس نکردند، بلکه حتی اعرابی که به ایران آمده بودند هم به فاصله کوتاهی از لحاظ فرهنگی و زبانی ایرانی شدند و مانند دیگر فاتحانی که در طول قرون به کشور ما وارد شدند، در فرهنگ مسلط ایران مستحیل گشتند. با توجه به این حقایق، عربی ستیزی برخی از فضایل ایرانی در تحلیل - هایی که از ادب فارسی می کنند و فرافکنی آرای ناسیونالیستی و نژادپرستانه امروزی خودشان بر

مردمان ایران هزار سال پیش، که نه می دانسته اند ناسیونالیسم نوع امروزی چیست و نه از مسائلی مانند نژاد و حب و بغض های مربوط به آن چنان که در مغرب زمین شایع است خبر داشتند، جز گل آلود کردن آب و ایجاد آشفتگی در تاریخ زبان و ادب و فرهنگ فارسی اثری ندارد.

ورود روزافزون لغات عربی در فارسی ادبی و مزایای تدریجی تکلفات و صنایع بدیعی در نظم و نثر فارسی ارتباطی به عرب گرایی و فارسی ستیزی حکام و دیوانیان نداشته، بلکه معلول وجود دو عامل بوده است: عامل اول تکامل منطقی زبان و ادب فارسی در همزیستی مسالمت آمیز با زبان و ادب عربی است که دادوستد واژگان و برخی صنایع ادبی را ایجاد می کرده و عامل دیگر، دوام و ماهیت محافظه - کارانه (conservatism) زبان فارسی است که در قیاس با دیگر السنه هندواروپایی در هزار ساله اخیر تغییرات بسیار کمی به خود دیده است. نفوذ روزافزون واژه های بیگانه (عربی، ترکی، مغولی و غیره) و صنایع و تکلفات بدیعی در نثر فارسی و مغلق شدن تدریجی بیان ادبی که از سادگی نثر سامانی دور و به نثر فنی قرن ششم به بعد نزدیک می شود، منحصر به زبان و ادب فارسی نیست. دیگر السنه ای که دیرپایی و ماندگاری فارسی را داشته اند، حتی زبان هایی که صرفاً دیوانی بوده اند، همین خصوصیت اجتناب تدریجی از ساده نویسی و به کارگرفتن هرچه بیشتر بیان فنی را نشان می دهند. کسانی که با تاریخ تکامل ادب عرب آشنایی دارند، می دانند که چنین تغییری در ادبیات عربی نیز دیده می شود. از عربی و فارسی گذشته، اگر به تاریخ تکامل زبان لاتینی توجه کنیم، می بینیم که این زبان هم در طول حیات درازمدت خود از سادگی بیان و جملات سرراستی که در نثر سیسرو (Marcus Tullius Cicero, 106-43 BC) دیده می شود به جملات مغلق و آکنده از صنایع ادبی نویسندگان قرون وسطای اروپایی متغیر شد تا جایی که حتی متخصصانی که می توانند نثر

سیسرو را به راحتی بخوانند، از خواندن درست و درک صحیح نوشته‌های دون اسکاتوس (John Duns Scotus, 1266-1308) که ۱۲ قرن پس از سیسرو و با سبکی بسیار مغلق کتابت می‌کرد، عاجزند.^{۱۳}

به طور کلی، زبان ادبی فارسی هیچ‌گاه زبان محاوره نبوده است، بلکه در عرض زبان گفت-وگو در فضای خودش موجود بوده است. بنابراین، ورود لغات و تعبیرات و صنایع بدیعی در این زبان پیرو تغییرات زبان مکالمه روزمره ایرانیان نبوده است، بلکه از تغییراتی که در فضای ویژه ادبیات خواص رخ می‌داده پیروی می‌کرده است. این معنی در اصطلاح لفظ قلم مستتر است که هنوز به معنی سخن گفتن بسیار تشریفاتی و به کاربرد اصطلاحات و کلماتی که در کتابت معمول‌اند به کار می‌رود. به عبارت دیگر، لفظ قلم زبان قلم و کتابت است، در مقابل زبان محاوره و عامیانه.

هیچ‌یک از تغییراتی که پس از فتح ایران به دست مسلمین در شعر و ادب فارسی رخ داد معلول اعمال زور و اجبار نبود، بلکه تغییراتی بود که آرام‌آرام و تحت تأثیر گرایش‌های فنی مخصوص فرهنگ خواص ابتدا در زبان کتابت پیدا شد و بعدها برخی جنبه‌های آن از زبان اصحاب دیوان به زبان عوام، که سیر تکاملی مخصوص خودش را داشته است، گسترش یافت. مشابه این تغییرات را در تاریخ زبان انگلیسی هم مشاهده می‌کنیم. مثلاً می‌دانیم که شعر انگلیسی باستان، مانند شعر پیش از اسلام ایران، از اوزان عروضی پیروی نمی‌کرده، بلکه شعری بوده است هجایی که بر اساس تعداد هجاهای تکیه‌دار دارای تجانس آوایی (Alliterative)، بین ۲ تا ۴ هجا در بیت، بنا شده بود. به عبارت دیگر، هجاهایی که تکیه بر آنها قرار داشت، برای متجانس بودن، یا باید با حرف مشابهی آغاز می‌شدند یا با حرفی مصوت. نمونه این شعر در لهجه ساکسون غربی انگلیسی باستان این است که با ترجمه انگلیسی و فارسی‌اش می‌آورم. صداهایی که متجانس و دارای تکیه‌اند

و حروف مصوتۀ آغازین که در شعر هجایی آنگلو ساکسون کارکردی همانند حروف متجانس تکیه‌دار دارند، با حروف سیاه مشخص شده‌اند:

Nu sculon herigen
Heofonrices Weard
Meotodes meachte
ond his modgePanc,
weorc Wuldorfæder,
swa he wundra gehwæs,
ece Drihten,
or onstealde.
Now we shall praise heaven-
kingdom's Guardian,
the Creator's might, and his mind-
thought,
the words of the Glory-father: how
he, each of his wonders,
the eternal Lord, established at the
beginning¹⁴

اکنون نگاه‌دارنده پادشاهی آسمانی را می‌ستایم
نیروی آفریننده و خرد اندیشمند ورا،
سخنان [آن] پدر شکوهمند را [که] چگونه
هریک از شگفتی‌های خود را،
آن خداوند جاودانه، در ازل بنا نهاد.

این شعر قدیم‌ترین نمونه شعر آنگلو ساکسون است و ترجمه لاتین آن اول‌بار در کتاب معروف مورخ و قدیس نامدار انگلیسی، بید (Bede, 672-735)، یعنی کتاب *Historia Ecclesiastica Gentis Anglorum* (تاریخ کلیسایی [مذهبی] مردم انگلیسی [نژاد])، تألیف نیمه اول قرن هشتم میلادی، نقل گشته است. آنچه به کار ما مربوط است این است که در این شعر هنوز قواعد هجایی شعر قدیم آنگلو ساکسون مراعات شده است و در آن اثری از وزن و قافیه مشاهده نمی‌شود. پیروی از قواعد قدیم شعر هجایی آنگلو ساکسون تا یکی دو قرن پس از فتح بریتانیا به دست نورمن‌ها ادامه

داشت، اما در حدود ۲۰۰ سال بعد از آن، شعر آنگلساکسون کم‌کم متغیر و به تقلید از اشعار نورمن، به شعری عروضی مبدل شد. البته قوم آنگلساکسون در این تغییر لغات زبان مادری خود را نگاه داشتند، اما وزن هجایی قدیم را فرونهاد، وزن و قافیۀ معمول در اشعار نورمن را پذیرفتند. نمونه‌ای از این نوع شعر عروضی آنگلساکسون را که در قرن سیزدهم میلادی / اواخر قرن ۶ و اوایل قرن ۷ ق سروده شده می‌آورم تا خوانندگان تفاوت آن را با شعر قدیم بریتانیا دریابند.

**Ich was in one sumere dale;
In one suPe dizele hale
Iherde ich holde grete tale
An Hule and one nizingale**

**I was in a summer valley;
In a secret, hidden nook,
I heard a great debate held
Between an Owl and a Nightingale¹⁵**

در دره‌ای تابستانی بودم
در کنجی پنهان و نهفته
گفت‌وگویی گرم به گوشم رسید
که میان بومی و بلبل‌ی درگرفته بود

کلمات آخر مصارح این شعر، یعنی dale (دره کوچک)، hale (سوراخ، کنج)، tale (گفت-وگو)، همه بر وزن 'هاله‌اند، چنان که دو هجای آخرین کلمه نیختینگاله (یا در انگلیسی مدرن nightingale، یعنی بلبل) نیز به همان وزن است. چنان که ملاحظه می‌کنید، این قطعه شعر دیگر پیرو وزن هجایی آنگلساکسون باستان نیست و با این که لغات آنگلساکسون در آن حفظ شده‌اند، وزن هجایی شعر به وزن عروضی مرسوم در قواعد شعری قوم فاتح مبدل شده است. این تغییر درست یادآور تغییر و تبدیلی است که پس از فتح ایران به دست مسلمین در شعر فارسی پدید آمد. یعنی شعر فارسی نیز

مانند اشعار آنگلساکسون اوزان هجایی قدیم خود را فرو نهاد و با حفظ لغات فارسی، قواعد عروضی اشعار عرب را قبول کرد و حتی آنها را توسعه بخشید. بنابراین، تغییراتی که پس از استقرار فرهنگ اسلامی در ایران در شعر فارسی پدید آمد و آن را از صورت هجایی، که نسبتاً بدوی است، به شعر عروضی مبدل کرد نه محدود به ایران است و نه می‌توان گفت که بالاجبار یا به زور سرنیزه بر ادب ایرانیان تحمیل شد. چنین تغییراتی از بدیهیات دادوستد فرهنگی است که در میان اقوام دیگر نیز دیده می‌شود.

نکته دیگری که باید در بررسی تاریخ ادبیات فارسی بدان توجه داشت این است که این ادبیات برحسب سلسله‌هایی که بر ایران حکومت کرده‌اند طبقه‌بندی‌شدنی نیست. به عبارت دیگر، با این که ذکر ادبیات دوران سامانی یا غزنوی و مغول در تحقیقات ادبی ما مرسوم شده است، صرف مرسوم بودن این برجسب‌ها ادبیات فارسی را به اقسام سامانی و غزنوی و سلجوقی تقسیم نمی‌کند. این تقسیم‌بندی‌ها فقط از نظر تحمیل نوعی نظم تاریخی بر کل ادب فارسی ضرورت دارد، زیرا در غیر این صورت ممکن است بررسی تاریخی این ادبیات دچار هرج و مرج شود. پس این برجسب‌ها فقط از نظر پدید آوردن نظم و ترتیب ضروری است، نه اینکه حقیقت عینی داشته باشد. چنان که گفتیم، زبان فارسی که حامل ادبیات وطن ماست، در طول حیات هزار ساله خود و در قیاس با دیگر السنه هندواروپایی بسیار کم‌تغییر بوده است. هر ایرانی که سواد متوسطی داشته باشد بیشتر شعر و نثر زمان فردوسی و سعدی و حافظ را می‌فهمد و از آن لذت می‌برد، در حالی که مثلاً انگلیسی‌زبان‌ها یا فرانسوی‌ها و آلمانی‌ها برای فهم مطالبی که چند قرن پیش به زبان خودشان نوشته شده است محتاج این‌اند که زبان انگلیسی یا فرانسوی و آلمانی آن دوران را فراگیرند. بنابراین، زبان و ادب فارسی عمیقاً با هویت ملی و فرهنگی

ما ایرانیان گره خورده و تأثیری فراگیر دارد. حتی می‌توان ادعا کرد که خاطره قومی در ایران اساساً ادبی و به شعر و نثر فارسی وابسته است. تبیین این معنی محتاج اندکی تفسیر است.

برخلاف بسیاری از فرهنگ‌های اروپایی که اقسام هنرها را در عرض هم ارج می‌نهند و هر یک از گونه‌های متفاوت هنری، مانند نقاشی و موسیقی و مجسمه‌سازی و ادبیات در فرهنگ ایشان مقامی شامخ دارد، سنگ زیربنای فرهنگ ایران را نه فقط ادبیات، بلکه ادب منظوم فارسی تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر، وابستگان به فرهنگ فارسی، در هر مملکت و گوشه‌ای از دنیا که زندگانی کنند، با شعر فارسی نوعی پیوند عمیق عاطفی دارند که در دیگر فرهنگ‌های هندواروپایی مدرن دیده نمی‌شود. فقط موسیقی کلاسیک ایرانی، و آن هم به علت ارتباط جوهری شعر و موسیقی، در نظر فارسی‌زبانان ارزشی نزدیک به ادبیات منظوم دارد. شاهنامه، قصائد منوچهری و فرخی، مثنوی‌های نظامی و مولوی و تغزلات سعدی و حافظ و دوبیتی‌های باباطاهر و خیام فارسی‌زبانان ایران و افغانستان و تاجیکستان و ترکمنستان را عمیقاً با یکدیگر مرتبط می‌سازد و یک ایران روانی و عاطفی و اثری به وجود می‌آورد که همه فارسی‌زبانان اتباع آن به شمار می‌روند. بنابراین، اگر بگوییم که در عرض ایران جغرافیایی که از شمال به جماهیر شوروی سابق، از شرق به افغانستان و پاکستان، از غرب به عراق و ترکیه و از جنوب به خلیج فارس محدود است، یک ایران عاطفی و فرهنگی هم داریم که از شرق به قصیده‌سرایان خراسان بزرگ و حماسه فردوسی، از غرب به تغزلات سعدی و حافظ و عرفانیات مولوی، از شمال به مثنوی‌های نظامی گنجوی و از جنوب به دوبیتی‌های باباطاهر و رباعیات خیام محدود می‌شود و این ادعا چندان بی‌حساب نیست. با توجه به این نکته، تاریخ ادبیات فارسی را باید در تاریخ شعر فارسی جست‌وجو کرد. به نظر نگارنده برای بررسی تاریخ شعر فارسی نیازی

نیست که از شعر هجایی قبل از اسلام آغاز کنیم، زیرا چنان که گفتیم، شعر کلاسیک فارسی ساخته و پرداخته دادوستد فرهنگی میان ایران و اسلام است. این شعر از قواعد عروضی عرب تغذیه شده است که تدوین و نظریه‌پردازی در باب آنها بیشتر مدیون تلاش علمای ایرانی است، نه از شعر هجایی هندواروپایی که در قیاس با شعر عروضی بدوی و نسبتاً خام است. البته در این خصوص نباید فراموش کرد که اعراب قبل از اینکه ما ایرانیان قواعد عروض آنها را تدوین کنیم شعر داشتند و در سرودن قصاید خود به صورتی غریزی و طبیعی از عروض عرب پیروی می‌کردند. به قول مرحوم فروزانفر، "گفتن شعر عروضی مستلزم دانستن عروض یا ادراک اوزان عروضی نیست،^{۱۶} چنان که دانستن زبان و تکلم به یک زبان نیز وابسته به دانستن دستور زبان و صرف و نحو نیست، زیرا دستور زبان را از روی زبان وضع می‌کنند، نه زبان را از روی دستور زبان. به همین قیاس، سرودن شعر نیز در گرو پیشرفت یا تکامل علم عروض نیست.

شعر عروضی فارسی در عهد طاهریان و صفاریان تکوین یافت، اما بسیار پیش از آن در حال تکامل بود و تکامل این قالب شعری به اقرب احتمالات از اوایل عهد عباسی آغاز شده بود. از این گذشته، زبان فارسی ادبی نیز در همین دوران از بطن فارسی محاوره‌ای زاده شد. توضیح اینکه تسخیر ایران به دست اعراب زبان فارسی را از بین نبرد. به صرف فتح مملکتی اهالی آن مملکت زبان فاتحان را نمی‌پذیرند، زیرا اگر چنین بود اهالی برخی کشورهای شمال آفریقا که سال‌ها در تسخیر فرانسه بودند باید فرانسوی‌زبان باشند و هندی‌ها و افغان‌ها نیز که سرزمینشان بیش از صد سال در دست انگلیسی‌ها بود باید به انگلیسی سخن بگویند. واقعیت‌های تاریخی از این ساده-انگاری‌ها که حتی در میان طبقه تحصیل‌کرده ایران بسیار شایع است، فاصله دارد. به تخمین هنینگ (Walter Bruno Henning, 1908-1967)، تقریباً از دوران خسرو پرویز و شاید اندکی پیش‌تر

از آن، در امپراتوری ساسانی زبان فارسی به صورت یک زبان محاوره‌ای در عرض زبان پهلوی، که برای مقاصد دیوانی و مذهبی به کار می‌رفت، موجود بود. اما زبان پهلوی زبانی نبود که بدان تکلم شود یا برای گفت‌و شنود معمولی در جامعه آن شاهنشاهی کاربرد داشته باشد. این زبان به صورتی مصنوعی از طرف دیوانسالاران و موبدانی که با آن کتابت می‌کردند نگاهداری شده بود.

این که یک مملکت وسیع زبانی رسمی و متفاوت با زبان مکالمه عمومی مردم آن مملکت داشته باشد منحصر به ایران نیست. هنگامی که انگلیس -ها وارد هند شدند و کمپانی هند شرقی را در آن بلاد تأسیس کردند، متوجه شدند که زبان درباری و دیوانی هند فارسی ادبی است که عوام هند با آن آشنایی ندارند، اما طبقه حاکمه و دیوانسالاران هندی آن را به کار می‌برند. به همین قیاس، زبان پهلوی نیز در زمان فتح ایران ساسانی به دست مسلمین از یک جهت زبان رسمی آن امپراتوری محسوب می‌شد، نه زبان مکالمه روزمره ایرانیان و از جهت دیگر تحصیل آن به قول کریستنسن (Arthur Christensen, 1875-1945) منحصر به طبقه دبیران و موبدان بود و عامه ایرانیان اجازه فراگرفتن آن را نداشتند.^{۱۷} باید توجه داشت

که همه امپراتوری‌های بزرگی که اتباع آنها را مردم مختلف با فرهنگ‌ها، زبان‌ها و آئین‌های گوناگون تشکیل می‌دهند، از نظر کاربرد زبان شرایط مشابهی دارند، زیرا امپراتوری در ذات خودش آن ساختار سیاسی - اجتماعی است که گروه‌های متفاوت فرهنگی و قومی را زیر یک پوشش سیاسی - دیوانی واحد قرار دهد. همان طور که در امپراتوری اسلامی زبان دیوانی عربی بود، اما اتباع آن امپراتوری در نقاط گوناگون آن به زبان‌های محلی خودشان تکلم می‌کردند، در امپراتوری ساسانی هم شهروندان استان‌ها و مناطق گوناگون این شاهنشاهی وسیع السنه محلی خودشان را داشتند، با این تفاوت که چون اکثر شهروندان این امپراتوری از اقوام ایرانی بودند و به یکی از السنه ایرانی تکلم می‌کردند، یک زبان محاوره‌ای شبیه به زبان رسمی (یا دری)، به کنایه

از درباری) هم در بین اینها شایع شده بود که از آن برای مرادات و تماس‌های غیر دیوانی، مانند گفت‌وگوهای تجاری و امثال ذلک استفاده می‌شد. این زبان محاوره‌ای که در کاربرد زبان - شناسان آن را *vulgate* می‌نامند، همان است که آخرا لمر به صورت فارسی کلاسیک در آمد. به زعم نگارنده، اینکه فارسی ادبی را فارسی دری نامیده‌اند، نه ازین بابت بوده است که فارسی زبان مکالمه دربار ساسانی بوده است، بلکه این زبان نوعی زبان همه فهم بوده است که تشابهاتی با زبان اداری و دیوانی دربار نیز داشته است. شکی نیست که عده زیادی از بزرگان و اشرافی که در دربار ساسانی رفت‌وآمد داشتند از اهالی مناطق گوناگون آن امپراتوری وسیع بوده، هر کدام زبان یا لهجه محلی خودشان را داشته‌اند، اما به سبب مقام و منسب و دخالتشان در امور سیاسی و اجرایی امپراتوری ساسانی ناچار بوده‌اند که برای مکالمه و تبادل نظر با یکدیگر زبان مشترکی داشته باشند. آن وسیله یا زبان همه فهم به نظر نگارنده نه زبان دیوانی پهلوی، بلکه چیزی شبیه به زبان فارسی کلاسیک بوده است که البته برخی خصوصیات زبان پهلوی را هم در خود داشته است.

پس از پیروزی اسلام و انهدام دولت ساسانی در ایران، زبان پهلوی حمایت دولت مرکزی و موبدان را از دست داد، زیرا نه دولت ساسانی باقی ماند و نه موبدان دیگر قدرت سیاسی و اجتماعی قابل توجهی داشتند که بتوانند به حفظ این زبان در مقام زبان رسمی و دیوانی ایران کمک کنند. بنابراین، زبان پهلوی که صرفاً زبانی بود برای کتابت و کسی بدان تکلم نمی‌کرد، از میان رفت و جای خود را در فضای دیوانی به زبان عربی داد. اما زبان محاوره ایرانیان، یعنی جد همین فارسی ادبی و برخی لهجات و السنه ایرانی دیگر در فضای اجتماعی به حیات خود ادامه داد، زیرا چنان که گفتیم به صرف این که مملکت تسخیر شده بود، ایرانیان زبان مادری خودشان را از دست نداده بودند. شاهد این مدعا این که طبری در حوادث سنه

۶۶ق / ۶۸۵م در باب جنگی که میان سپاه شام و لشکر یزیدبن انس، از سرداران مختاربن ابی عبید ثقفی، درگرفت می‌نویسد سردار شامیان برای تهییج سپاه خود به ایشان گفت که طرف مقابل شما بردگان فراری و از اسلام برگشتگان- اند که حتی زبانشان هم عربی نیست: ”یا اهل الشام انکم انما تقاتلون العبید الابق و قوماً قد ترکوا الاسلام و خرجوا منه لیست لهم تقیة و لا ینطقون بالعربیة.“^{۱۸} به گزارش ابوحنیفه دینوری (م. ۲۸۳ق / ۸۹۶م) در اخبارالطوال، چون عمیربن حباب و فراتبن سالم به اردوگاه ابراهیمبن اشتر می‌آیند، عمیر به ابراهیم می‌گوید:

از هنگامی که وارد اردوگاه تو شده‌ام اندوهم شدت یافته است و این به آن جهت است که تا هنگامی که پیش تو رسیدم هیچ سخن عربی نشنیدم و همراه تو همین گروه ایرانیان هستند . . . ابراهیم گفت . . . همانا این مردمی که همراه من می‌بینی فرزندان سوارکاران و مرزبانان ایرانیانند.^{۱۹}

با از میدان خارج شدن زبان پهلوی دیوانی، زبان فارسی که سابقاً فقط برای گفت‌وگو و تبادل نظر در فضاهای غیر رسمی و غیر دیوانی، از قبیل خانواده و کوچه و بازار به کار می‌رفت، چون رقیب دیگری در ایران نداشت، کم‌کم با اخذ الفبای عربی به صورت کتابتی درآمد و رفته‌رفته به زبان کتابت همه ایرانیان تبدیل شد. دوران کتبی شدن زبان فارسی احتمالاً از سیادت بنی‌امیه تا اوایل حکومت طاهریان در ایران به طول انجامید و این دوران، دوران تکوین زبان فارسی و تبدیل آن از یک وسیله ارتباط شفاهی به یک زبان رسمی و کتبی است. در این دوران، زبان فارسی نشان داد که در کسوت کتبی خود نه فقط قابلیت بیان مطالب دیوانی را دارد، بلکه قادر است که ادبیاتی هم داشته باشد. بنابراین، وقتی سخن از ادب فارسی در دوران طاهری و صفاری می‌رود، باید این زمینه تاریخی و اجتماعی را در نظر گرفت. اما ببینیم شعر فارسی طاهری و صفاری چگونه ظاهر شد.

شعر عروضی فارسی چیزی نیست جز زبان فارسی که آن را در قوالب عروضی و بحور عرب ریخته باشند. به عبارت دیگر، لغات فارسی را چون در قوالب بحور و مطابق با عروض عرب بیان کنیم، به شعر عروضی فارسی می‌رسیم. اما به شهادت متون تاریخی و ادبی عربی، کاربرد لغات فارسی در شعر عرب از دوران جاهلیت آغاز شده بود و دادوستد فرهنگی میان فارسی و عربی باعث شده بود که پس از بعثت رسول اکرم (ص) و تنزیل قرآن مجید، برخی از وام‌واژه‌های فارسی حتی در کلام‌الله مجید نیز باقی ماند. بعدها، هم در دوران بنی‌امیه و هم در خلافت بنی‌عباس، شعرای ذولسانین کاربرد لغات فارسی را در قصاید و قطعات عربی گسترش دادند، چنان که لغات فارسی در شعر ابونواس که از سوی مادر ایرانی بود و بشاربن بُرد که اصل و نسب ایرانی داشت، بسیار دیده می‌شود.

ادبای قدیم عرب به زبان فارسی توجه داشته‌اند، چنان که جاحظ (م ۲۵۵ق) می‌نویسد: ”و قد یتملحُ الأعرابیُّ بأن یدخل فی شعره شیئاً من کلام الفارسیة.“^{۲۰} این تفننات شعرای عرب یا ذولسانین آغاز تجربه‌های گوناگون انطباق عروض عرب است بر واژه‌های فارسی یا جا دادن لغات فارسی در بحور عرب. طبعاً هرچه این تفننات بیشتر می‌شده، گوش ادبای ذولسانین ایرانی هم به این نوع شعر بیشتر عادت می‌کرده است. بنابراین، ایجاد شعر عروضی فارسی در اثر این دادوستدها امری محتوم به نظر می‌آید و ظهور شعرای فارسی‌سرا در عهد طاهری و صفاری نیز صرفاً تکامل منطقی همین تفنناتی است که در اشعار بشار بُرد (۹۵-۱۶۸ق / ۷۱۳-۷۸۴) و بونواس (۱۳۳-۱۹۶ق / ۷۵۰-۸۱۱م) و ابوبرکیمه و امثالهم دیده می‌شود. اما اگر این شعرا لغات فارسی را گهگاه و از روی تفنن در شعر عروضی عرب تعبیه می‌کردند، شعرای فارسی‌سرای ادوار بعد همه‌واژگان شعر عروضی خود را از لغاتی برگزیدند که یا فارسی بود و یا از وام‌واژه‌های عربی در فارسی به شمار می‌آمد. پس این تجربه-های تفننی آغازین را نمی‌توان چیزی جز سنگ زیربنای شعر عروضی فارسی دانست؛ یعنی همان

شعری که در عهد طاهری و صفاری به صورتی کاملاً پخته و سخته ظهور کرد.

عده‌ای از استادان با توجه به انسجام و فصاحت برخی از ابیاتی که به شعرای دوران طاهریان و صفاریان نسبت داده شده است، انتساب آنها را به قرن سوم هجری بعید می‌دانند. اما به نظر می‌رسد که چون شعرای عربی‌سرای متقدم لغات فارسی را در شعر خود به کار برده بودند، ایرانیان ذولسانین و ادیبی که در دواوین طاهریان و بعداً صفاریان به کتابت مشغول بودند، فهمیده بودند که واژگان فارسی را می‌توان در بحور عرب جای داد. بنابراین، هرگونه سد ذهنی در مقابل این کار در هم شکسته شده بود و پیشگامان شعر فارسی فقط می‌بایست قدم بعدی را بردارند، یعنی شعری را که اکثر لغاتش عربی و قلیلی از مفرداتش فارسی بود به شعری تبدیل کنند که اکثر لغاتش فارسی و قلیلی از آنها عربی باشد. بنابراین، به نظر نگارنده بعید نیست که تکوین شعر عروضی فارسی به نحوی که گفتیم و آرام‌آرام اتفاق افتاده باشد. به عبارت دیگر، نمی‌توان به آسانی پذیرفت که شعر پخته و زیبایی دوران طاهری و صفاری یا یکباره یا به همت یک شاعر واحد پدید آمده باشد و تلاش در تعیین هویت اولین شاعری که به زبان فارسی شعر عروضی ساخته از مقوله اتلاف وقت به نظر می‌آید.

در زمان طاهریان که خود ایرانی بودند، استیلاي خلافت عباسی بر بلاد اسلام چنان بود که زبان اداری و درباری همان زبان خلافت، یعنی زبان عربی بود و آل طاهر که از برکشیدگان عباسیان بودند، به‌رغم اینکه در علم و ادب و مخصوصاً در موسیقی دست داشتند، از زبان اداری امپراتوری اسلام، یعنی از عربی، پشتیبانی می‌کردند و چون هنوز فارسی رسمیتی نیافته بود نمی‌توانستند پشتیبان زبان و ادب فارسی باشند. برخلاف آل صفار که از عوام بودند، طاهریان جزو طبقه حاکمه آن دوران محسوب می‌شدند و چون زبان اداری و رسمی و درباری طبقه

حاکمه عربی بود، ایشان نه فقط از ادب عرب حمایت می‌کردند، بلکه برخی از ایشان از ادبا و بلغای عرب هم بودند. در این دوران اکثریت قریب به اتفاق ادبا و دانشمندان جهان اسلام صرف نظر از هویت قومی‌شان آرا و عقاید و هنر خود را در کسوت عربی بیان می‌کردند، چنان که شعرای ایرانی همچون بشّاربن بُرد و ابونواس و دیگران به همین زبان شعر می‌سرودند و دانشمندان و فقهای ایرانی هم زبان عربی را به کار می‌بردند. در این زمینه طاهریان هم مانند دیگران عربی‌مآب بودند.

از شعرای دوران طاهری و صفاری هفت شاعر را می‌شناسیم که متأسفانه تاریخ دقیق حیاتشان معلوم نیست، ولی ما اینها را برحسب شهرت و به ترتیب تاریخ فوت مرتب کرده‌ایم که عبارت‌اند از حنظله بادغیسی (م. ۲۱۹ یا ۲۲۰ق/ ۸۳۴ یا ۸۳۵م)، محمود وراق هروی (م. ۲۲۱ق/ ۸۳۶م)، محمدبن مخلد سگری، محمدبن وصیف سگری، و بسام کرد که همه معاصر با یعقوب لیث بودند و محمدبن وصیف به هنگام انقراض صفاریان هم زنده بوده است و دیگر، ابوسلیم گرگانی که معاصر با عمروبن لیث (م. ۲۸۹ق/ ۹۰۲م) بوده و فیروز مشرقی (م. ۲۸۳ق/ ۸۹۶م). نکته‌ای که در باب این شعرا باید به خاطر داشت این است که اگر فرض کنیم به قیاس با رودکی و فردوسی همه شعرای آل-لیث به سنین پیری رسیده باشند و اگر عمر هر یک را ۷۰ سال قمری یا ۶۷ سال شمسی فرض کنیم، آخرین ایشان، یعنی فیروز مشرقی که تاریخ فوتش را ۲۸۳ معین کرده‌اند، به تقریب می‌باید در اطراف سنه ۲۱۳ق/ ۸۲۸م به دنیا آمده باشد که با این فرض دوران کودکی و نوجوانی او مقارن با فرمانروایی عبدالله‌بن طاهر (ح. ۲۱۳-۲۳۰ق/ ۸۲۸-۸۴۴م) می‌شود. یعنی تعلیم و تربیت فیروز و دورانی که او در آن تحصیل ادبیات کرده در حکومت طاهریان بوده است، نه در فرمانروایی صفاریان. به عبارت دیگر، به صرف این که فیروز مشرقی دوران صفاریان را درک کرده و در آن دوران فعالیت ادبی داشته

است نمی‌توان او را از شعرای آل‌لیث به شمار آورد، زیرا به اقرب احتمالات تعلیم و تعلم او در ادب در زمان طاهریان صورت گرفته است. به همین قیاس، اگر برای رودکی که پس از عمری دراز در ۳۲۹ق/ ۹۴۰م درگذشت ۸۰ سال قمری زندگی فرض کنیم، ولادت او تقریباً به ۲۴۹ق/ ۸۶۳م می‌افتد و دوران دانش-آموزی او در حکومت صفاریان واقع می‌شود. آیا می‌توان سراینده‌ای را که تمام دوران جوانی و ادب‌آموزی‌اش در محیط اجتماعی آل‌لیث سپری شده بوده است، به صرف این که عهد سامانیان را درک و امرای سامانی را مدح گفته شاعری سامانی به حساب آورد؟ اینها بخشی از معضلات تاریخ ادب قدیم ایران است که در بیشتر مطالعات ادبی بدان توجه شایسته‌ای نشده است. بنابراین، همیشه باید به خاطر داشت که چنان که پیش از این نیز گفتیم، برچسب‌های صفاری و سامانی و امثال ذلک را فقط برای تحمیل نوعی انضباط بر تاریخ ادبی باید به کار برد و نباید فعالیت‌های ادبی شعری را که در دورانی پیش از روی کار آمدن یک سلسله یا نظام سیاسی تعلیم یافته‌اند به حساب خدمات فرهنگی آن سلسله گذاشت.

اما از سروده‌های شعرای آل‌طاهر و و خاندان بنوصفّار ۵۸ بیت به ما رسیده است که حتی در صحت انتساب آن ابیات نیز تردید هست. بنابراین، قضاوت درباره‌ی جنبه‌های هنری شعر این شعرا به درستی مقدور نیست. اما در خصوص زبان فارسی این سروده‌ها نکته-ای هست که بدان چنان که باید توجه نشده است و آن نکته این است که این شعرا حتی اگر ابوسلیک گرگانی را هم نه از گرگان، بلکه از جرجانیّه ماوراءالنهر بگیریم، همه از اهالی یا ساکنان شرق ایران‌اند. اما مشرق ایران که خراسان بزرگ باشد منطقه کوچکی نبوده است و اگر به نقشه این منطقه نگاهی بیفکنیم، می-بینیم که این شعرا از شهرهایی برخاسته و به بلادی منسوب‌اند که صدها کیلومتر از یکدیگر فاصله دارند. ازین گذشته، دو تن ازین شعرا،

یعنی محمدبن مخلد و محمدبن وصیف از اهالی سیستان و یکی از ایشان، یعنی بسام کرد، از اکراد خراسان بوده‌اند. اما به‌رغم بُعد مسافت و قومیت‌های متفاوت زبان شعر همه آنها زبانی است که به آن فارسی دری می‌گوییم. علت این امر همان وحدت زبان امپراتوری است که بدان اشارت رفت. البته در زمان این شعرا دیگر شاهنشاهی ساسانی موجود نبود، اما می‌دانیم که فرهنگ آن شاهنشاهی به استثنای جنبه‌های دینی‌اش در میان مردم ایران باقی مانده بود و زبان مراوده کوچه و بازار آن امپراتوری وسیع، یعنی زبان فارسی دری نیز چنان که پیش از این گفتیم، در عهد آل‌طاهر و صفاریان، یک بُعد ادبی نیز به دست آورده بود. پس شعر فارسی این شعرا که از بلاد متفاوت و قومیت-های گوناگون‌اند خود شاهدی است بر اشاعه زبان فارسی در مقام یک زبان رسمی ادبی در آن عهد، زیرا مسلماً لهجه‌ای که مردم سیستان و بلوچستان بدان تکلم می‌کرده‌اند از زبانی که بسام کرد بدان صحبت می‌کرده متفاوت بوده است، چنان که امروز نیز متفاوت است.

شعر هیچ کدام از سه شاعر دوره صفاری که در تاریخ سیستان نقل شده است چنگی به دل نمی‌زند. علت نقل ابیات ایشان در این کتاب هم ظاهراً این است که ابیات آنها حاوی برخی فواید تاریخی است. شاید به همین علت غیر از تاریخ سیستان هیچ منبعی از این سه شاعر بیتی نقل نکرده است و شعر ایشان در هیچ یک از کتب ادبی و حتی قوامیس به شاهد صنعتی یا لغتی نیامده است. اگر استشهداد به ابیات شاعران را در کتب ادبی معیار مقبولیت شعر ایشان بگیریم، می‌بینیم که حتی شعری که ابیات انگشت‌شماری از شعرشان باقی مانده است گهگاه در این کتب ذکر شده‌اند. مثلاً ۵ بیتی که به حنظله بادغیسی منسوب است در چهار مقاله و لباب‌الالباب و مجمع‌الفصحاء و در فرهنگ-های رشیدی و جهانگیری نقل شده است. همچنین ۹ بیت باقی مانده از فیروز مشرقی در ۸ منبع ادبی و ۱۱ بیت ابوسلیک گرگانی در ۷

صفریان باقی مانده به دیده انصاف بنگریم، می بینیم که این اشعار از نظر کیفیت چیز چندانی از اشعار دوره بعد کم ندارند. بنابراین، اگر شعر محمدبن وصیف دلیل ضعف ادب آن دوران است، ابیات ابوسلیک، فیروز مشرقی و محمود وراق هروی دلیل بر کیفیت خوب شعر آن عهد تواند بود. مثلاً حنظله بادغیسی می فرماید:

یارم سپند اگرچه بر آتش همی فکن
از بهر چشم، تا نرسد مر ورا گزند
او را سپند و آتش ناید همی به کار
با روی همچو آتش و با خال چون سپند

این شعر، به گفته شفیع کدکنی،^{۲۲} از فرط پختگی و کمال سبب می شود که یا در انتساب آن به حنظله تردید کنیم و یا در روزگار گوینده اش.^{۲۳} نه فقط حنظله، بلکه محمود وراق هروی (م. ۲۲۱/ق/۸۳۶م) نیز شعری بسیار استوار و دلپذیر دارد:

نگارینا به نقد جانّت ندّم
گرانی در بها، ارزانت ندّم
گرفتستّم به جان دامان وصلت
نهم جان از کف و دامانت ندّم

چند بیتی که از شعر فیروز مشرقی (م. ۲۸۳/ق/۸۹۶م) باقی مانده است نیز بسیار منسجم و زیباست:

به خطّ و آن لب و دندانش بنگر
که همواره مرا دارند در تاب
یکی همچون پَرَن بر اوج خورشید
یکی چون شایورد از گرد مهتاب

ازین شعرا، برخی مانند ابوسلیک گرگانی در چشم شاعر فحلی چون منوچهری دامغانی (م. ۴۳۲/ق/۱۰۴۰م) در ردیف شعرای بزرگ عرب و عجم محسوب می شده و منوچهری در قصیده‌ای او را همراه ابونواس و امرالقیس و رودکی و شهید نام برده است.^{۲۳} لابد شاعری



محمدبن محمودبن احمد طوسی، عجایب المخلوقات (نسخه خطی، تحریر ۸ ربیع‌الاول ۱۱۱۶)، مجموعه Sam Fogg <samfogg.com/catalogue.php?id=281&p=2>

منبع آمده‌اند. در حالی که از سه شاعر سیستان هیچ بیتی در این گونه منابع نقل نشده است. در قیاس با ابیات شعری که ذکر کردیم، اشعار سه نفری که در تاریخ سیستان یاد شده‌اند، چنان که گفتیم، سست‌اند. شاید علت این باشد که اینها شاعر حرفه‌ای نبوده‌اند. یکی شان دبیر بوده، یکی از خوارج و انقلابیون، و فقط یکی از ایشان، یعنی محمدبن مخلد^{۲۱} "مردی فاضل بود و شاعر." اما با توجه به اینکه یعقوب خودش از راهزنی و باجگیری به امارت رسیده بود، می توان دانست که درجه توجه او به علم و ادب چقدر بوده است. بنابراین تعجبی ندارد که شاعر مداح او هم در قیاس با شعرای سلاطین ادیب و ادب‌پرور ادوار بعد شعری ضعیف داشته باشند.

اگر این سه شاعر را کنار بگذاریم و به همین چند بیتی که از سرایندهگان دیگر آل طاهر و

چون منوچهری کسی را که شعرش سست و ناگرا باشد در ردیف چنین سخن سرایانی نخواهد آورد. همین ۱۱ بیتی که از ابوسلیک باقی مانده سخن‌آوری او را شاهد بس است:

به مژه دل ز من بدزدیدی
ای به لب قاضی و به مژگان دزد!
مزد خواهی که دل ز من ببری؟
این شگفتی که دید؟ دزد به مُزد!

به نظر می‌رسد که اشعار سرایندگان دوره صفاری و آل‌طاهر چنان که تصور می‌شود بدوی و سست نیست. اگر ابیاتی را که در فقط در تاریخ سیستان آمده از آن بیرون کنیم و از متخصصان بخواهیم که بدون در نظر گرفتن آن ابیات در باب این شعر قضاوت کنند، گمان می‌رود که قضاوت ایشان قدری تعدیل شود. چنان که پیش از این هم اشاره شد، رودکی و شهید بلخی (م. ۳۲۵ق/ ۹۳۷م) حتماً در دوره سلطه صفاریان زاده و تربیت شده بوده‌اند. بنابراین اگر معیار را تعلیم و تربیت قرار دهیم، شعر آنها را هم باید در ابواب جمعی صفاریان نهاد، نه آل‌سامان. چنان که فردوسی (۳۲۹-۴۱۱ق/ ۹۴۰-۱۰۲۰م) را نیز باید از شعرای سامانی به حساب آورد، نه غرنوی. حاصل سخن اینکه از دواوین شعرای متقدم خراسان و مشرق آنچه به دست ما رسیده است برای قضاوت در باب جوانب هنری کار این سرایندگان کافی نیست و نمی‌توان به ضرس قاطع سخنی گفت. اما اگر آن محمدبن و صیف و بسام گرد و محمدبن مخلد را کنار بگذاریم و قضاوت را بر آنچه که از ابیات حنظله و محمود و راق و فیروز مشرقی و بوسلیک باقی مانده قرار دهیم، این ابیات از اشعار دوران‌های بعد چیزی کم ندارد.

Bodies: A Study in Medieval Political Theology (Princeton, New Jersey: Princeton University Press, 1977 [1957]).

³see Kevin Phillips, *American Theocracy: The Peril and Politics of Radical Religion, Oil, and Borrowed Money in the 21st Century* (New York: Viking, 2006).

^۴محمدبن محمودبن احمد طوسی، عجایب المخلوقات، به اهتمام منوچهر ستوده (چاپ ۲؛ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲)، ۱۶.

^۵جلال‌الدین همائی، تاریخ ادبیات ایران، به کوشش ماهدخت-بانو همائی (تهران: مؤسسه نشر هما، ۱۳۷۵)، ۷۵.

^۶محمد عوفی، تذکره لباب‌الالباب، از روی چاپ پرفسور براون با مقدمه و تعلیقات علامه محمد قزوینی (تهران: فخر رازی، ۱۳۶۱)، جلد ۲، ۳.

^۷عوفی، تذکره لباب‌الالباب، جلد ۲، ۶.

^۸عوفی، تذکره لباب‌الالباب، جلد ۲، ۸.

⁹See Sherwin B. Nuland, *Leonardo do Vinci* (New York: Lipper/Viking, 2000), 69ff.

^{۱۰}ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران از آغاز عهد اسلامی تا دوره سلجوقی (تهران: ابن سینا، ۱۳۵۱)، جلد ۱، ۲۱۷-۲۱۸؛ ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران از میانه قرن پنجم تا آغاز قرن هفتم هجری (تهران: ابن سینا، ۱۳۵۲)، جلد ۲، ۱۳۷.

^{۱۱}Cantor, *The Civilization of the Middle Ages*, 280.

^{۱۲}Seth Lerer, *Inventing English* (New York: Columbia University Press, 2007), 54-55.

^{۱۳}Norman F. Cantor, *Inventing the Middle Ages* (New York: William Morrow and Company, Inc., 1991), 34.

^{۱۴}Lerer, *Inventing English*, 17, in translation on 12-13.

^{۱۵}Lerer, *Inventing English*, 52-53.

^{۱۶}ابدیع‌الزمان فروزانفر، تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام تا پایان تیموریان، به کوشش عنایت‌الله مجیدی (تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۳)، ۷۴.

^{۱۷}آرتور کریستن‌سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، ویراستار حسن رضائی باغبیدی (چاپ ۲؛ تهران: صدای معاصر و انتشارات ساحل، ۱۳۸۰)، ۲۹۸.

^{۱۸}محمدبن جریر طبری، تاریخ الرّسل و الملوک (تهران: انتشارات جهان، بی‌تا)، جلد ۸، ۶۴۷.

^{۱۹}ابوحنیفه احمدبن داود دینوری، اخبارالطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی (چاپ ۲؛ تهران: نشر نی، ۱۳۶۶)، ۳۳۸-۳۳۹.

^{۲۰}عمر بن بحر الجاحظ، البیان و التّیین، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون (چاپ ۵؛ قاهره: مکتبه‌الخانجی، ۱۹۸۵)، جلد ۱، ۱۴۱.

^{۲۱}تاریخ سیستان، به تصحیح ملک الشعراء بهار (چاپ ۲؛ تهران: چاپ افست مروی، ۱۳۵۲)، ۲۱۲.

^{۲۲}محمدرضا شفیع کدکنی، صور خیال در شعر فارسی (تهران: آگاه، ۱۳۸۵)، ۴۰۲؛ صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۱، ۱۸۰.

^{۲۳}منوچهری، دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش محمد دبیرسیاقی (تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۰)، ۱۳۱.

¹Norman F. Cantor, *The Civilization of the Middle Ages* (New York: Harper Collins Publishers, 1993), 1-4.

²see Ernst H. Kantorowicz, *The King's Two*

تقدیم به محضر استاد بزرگوارم جناب
آقای دکتر جلال متینی که دقت در
ساختارهای نحوی و صرفی متون کهن
فارسی را از کلاس‌های درس ایشان و
از پژوهش‌های دقیق ایشان آموخته‌ام.

سیزده چهارده ساله بودم که شادروان پدرم
برگزیده‌ای از شعرهای مسعود سعد سلمان
(۴۳۸-۵۱۸ق/۱۰۴۷-۱۱۲۴م) و اسرارالتوحید و
چند منتخب دیگر از شاهکارهای ادب فارسی را
برایم خریده بود، گزیده‌هایی که بر دست استادان
بزرگی همچون احمد بهمنیار و رشید یاسمی و
امثال ایشان فراهم آمده بود؛ برای "دبیرستان" های
آن روزگار و در سال‌هایی احتمالاً قبل از تولد این
بنده یا مقارن آن نشر شده بود. از همان زمان شیفته
شعرهای مسعود سعد شدم و بعدها دیوان کامل
او را هم فراهم کردم و بخش قابل ملاحظه‌ای
از شاهکارهای او را حفظ کردم که بعد از قریب
شصت سال هنوز هم، ابیات بسیاری از آن در
حافظه‌ام باقی است. مسعود سعد یکی از نوادر
استادان شعر فارسی است که در سه حوزه اصلی
شعر - قلمرو "عواطف"، "چشم‌انداز" "تصویر" ها
و چالاکی در "معماری زبان" با اعتدالی هنرمندانه
حرکت کرده است و شاهکارهای او در صدر
ادبیات قرن پنجم قرار می‌گیرد.

از همان سال‌های نوجوانی وقتی به این ابیات مسعود
سعد می‌رسیدم که می‌گوید:

دلَم از نیستی چو ترسانی ست
تنم از عاقبت هراسانی ست
گر مرا چشمه‌ای است هرچشمی
لبِ خشکم چرا چو عطشانی ست
سخت شوریده‌کار گردونی ست
نیک دیوانه‌سار کیهانی ست

نوعی ساختار مبالغه در زبان فارسی کهن

محمد رضا شفیعی کدکنی
استاد دانشگاه تهران

Mohammad-Reza Shafiee Kadkani
shafiikadkani@yahoo.com



محمد رضا شفیعی کدکنی دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه تهران، استاد دانشگاه تهران و شاعر است. تصحیحات او از
اسرارالتوحید، مصیبت‌نامه، الاهی‌نامه، منطق‌الطیر و برخی دیگر از متون
ادب فارسی، از جمله غزلیات شمس تبریز، نمونه‌های عالی تصحیح
انتقادی متون‌اند. علاوه بر مجموعه‌های اشعار او، برخی از دیگر آثار
او عبارت‌اند از صور خیال در شعر فارسی، موسیقی شعر، زبور پارسی،
تازیان‌های سلوک، در اقلیم روشنایی، شاعر آینه‌ها، زمینه اجتماعی شعر
فارسی و با چراغ و آینه.

ISSN 0892-4147 print/ISSN 2159-421X online/2013/28.2/54-59

آن برین بی‌نوا چو مفتونی‌ست
و این بر آن بی‌گنه چو غضبانی‌ست
کرده‌ام نظم را معالج جان
زانکه از درد، دل چو نالانی‌ست^۱

آب را به آب تشبیه کرده است و قصدش از این کار ظاهراً طعن و طنزی بوده است نسبت به چنین هنر سازه‌ای^۲ و شعر او که معلوم نیست کیست این است و جزایری به عنوان "لِبَعْضِهِمْ" آن را آورده است:

كَأَنَّا وَالْمَاءَ مِنْ حَوْلِنَا
قَوْمٌ جُلُوسٌ حَوْلَهُمْ مَاءٌ

که ترجمه‌اش در این حدود است: حال ما، در آن هنگام که آب گرد ما را گرفته بود، مثل این بود که گروهی باشند و آب گرد ایشان را گرفته باشد. و ابن‌الوردی (۶۸۹-۷۴۹ق/۱۲۹۰-۱۳۴۸م) شاعر معروف در حق گوینده این بیت به شوخی و طنز گفته است:

و شاعرٌ أَوْقَدَ الطَّبَعِ الذُّكَاةُ لَهُ
فَكَادَ يَحْرِقُهُ مِنْ فَرْطِ اذْكَاءِ
أَقَامَ يَجْهَدُ أَيَّامًا قَرِيبَ حَتَّهُ
وَ شَبَّهَ الْمَاءَ، بَعْدَ الْجَهْدِ، بِالْمَاءِ^۳

که ترجمه‌اش در این حدود است: شاعری که از فرط تیزی ذوق نزدیک بود که آتش بگیرد، چندین روز قریحه خویش را به رنج افکند و زحمت کشید تا آب را به آب تشبیه کرد.

بنده جای دیگری از این ویژگی تشبیه یک چیز به خودش بحث کرده‌ام و نشان داده‌ام که در ادبیات فارسی، در کار بزرگانی از نوع مولانا، نمونه‌اش را می‌توان یافت.^۴

با داشتن چنین نمونه‌هایی، در نظریه و عمل، ذهن می‌تواند خود را قانع کند که مسعود سعد احتمالاً تحت تأثیر محیط هند و آشنایی با بلاغت سانسکریت از این "هنر سازه" بهره‌جسته است و گفته است: "دلّم از نیستی چو ترسانی است."^۵

راستش را بخواهید این خَلْجَان هم‌چنان در درون من بود و به چنین نظریه‌ای در بلاغت، قانع نشده بودم تا اینکه متوجه شدم استاد مجتبی مینوی در

این پرسش در ذهنم خَلْجَان می‌کرد که چرا نگفته است "دلّم از فقر (= نیستی) ترسان است" و "تنم از عاقبت کار هراسان" است و "چرا لب خشکم عطشناک" است و "آن برین بی‌نوا شیفته است" و "چرا گردون و کیهان غضبان (خشمگین) اند؟" و "دل از درد نالان است." این چیزی را به خودش تشبیه کردن و گفتن که "این آینه مثل آینه" است یا "این چراغ مثل چراغ است" چه لطفی دارد؟ این که نوعی تحصیل حاصل و به اصطلاح توتولوژی Tautology است.

بعدها وقتی صور خیال را در سال ۱۳۴۷ می‌نوشتم و به منابع مرتبط با مباحث آن کتاب سرگرم بودم، متوجه شدم که در بلاغت هند (سانسکریت) چشم‌اندازهای دیگری در باب تقسیمات تشبیه وجود دارد که اولین آنها همین مسئله "تشبیه یک چیز به خودش" است به گونه‌ای که "مشبّه" و "مشبّه‌به" یکی باشد، چنانکه آزاد بلگرامی (۱۱۱۶-۱۲۰۰ق/۱۷۰۴-۱۷۸۶م)، شاعر فارسی‌گوی هند در قرن دوازدهم، در قطعه‌ای عربی گفته است:

أَلَا لِكُلِّ حُسَيْنٍ الْوَجْهَ أَشْبَاهُ
وَ لِأَنْظِيرٍ لِمَنْ أَهْوَاهُ الْآهُ^۶

که ترجمه‌اش در این حدود است: "از برای هرزیباچهره‌ای همانندی است و آن را که من دوست دارم، جز خود همانندی ندارد." در حاشیه گفتار آزاد، هم آنجا یادآور شدم که این‌گونه تشبیه در ادبیات فارسی سابقه دارد، چنانکه مولانا فرموده است:

صَبِحْدُمِي، هَمْچُو صَبِح، بِرْدَةُ ظَلْمَتِ دَرِيدِ^۷

بعدها، در زَهْرُالرْبِيعِ سیدنعمت‌الله جزایری (۱۰۵۰-۱۱۱۲ق/۱۶۴۰-۱۷۰۱م) دیدم که شاعری

تعلیقاتِ کلیده و دمنه عباراتی از نوع ”پس چون اندوهناکی برکنار آب بنشست“^۸ و ”تاروی فرصت جُست و در خلا پیش او رفت چون دژمی“^۹ و ”دمنه چون سرافکنده ای اندوه زده به نزدیک شترَبه به رفت“^{۱۰} و ”تورا به سبب این غربت چون غمناکی می بینم“^{۱۱} و ”آهو به کران آب رسید، اندکی آب بخورد، چون هراسانی بیستاد“^{۱۲} را با توضیحاتی از این گونه رفع رجوع کرده است:

”یعنی مانند کسی که اندوهناک باشد، چنانکه گویی اندوهناک است. این نوع بیان حالت در این کتاب (= کلیده و دمنه) و کتاب های دیگر قرن پنجم و ششم و هفتم فراوان دیده می شود و چنان هم نیست که همیشه نمایانند و جلوه دادن در نظر باشد، بیشتر اوقات از ”چون“ معنی ”در حکم“ و ”به منزله“ اراده می شود.“ (تأکید بر عبارات استاد مینوی و انتخاب حروف سیاه از ماست).^{۱۳}

جای این پرسش برای من همچنان باقی بود که معنا چه تفاوتی بین ”چون“ و ”در حکم“ و ”به منزله“ وجود دارد؟ استاد مینوی پس از افزودن این توضیح شواهدی از تاریخ بیهقی چاپ استاد فیاض، صفحه ۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ در عباراتی از قبیل ”چون متحیری و غمناکی می بود“ و ”چون متردّی بود از ناروائی کارش“ و ”چون متربّدی بازگشت“ و به همان شعر مسعود سعد که در آغاز این مقاله آوردیم نیز اشاره کرده و هر چهار بیت آن را آورده است و از کارنامه سنائی (۶۷۳-۵۴۵ق/۱۰۸۱-۱۱۵۰م) این بیت (بیت ۳۸۵) را:

تا نگردد ز من چو مُمتَحِنی
که مزاح است ملحِ هر سخنی

و از دیوان قوامی رازی (قرن ۶ق/۱۲م)، صفحه ۸، این بیت را:

داده ام دل به دست نادانی
شده زین کار چون پشیمانی

نوعی ساختارِ مبالغه در زبان فارسی که

نگارنده این یادداشت با همین دغدغه ها، در تعلیقات اسرارالتوحید و حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر احتیاط را از دست ندادم و با اشاره به توضیح استاد مینوی، در ذیل عبارت ”پیری با کنار، تخم ارزن می پاشید، چون مدهوشی“^{۱۴} و ”راه گم کردم، چون مدهوشی شدم سرگردان تر شدم“^{۱۵} نوشتم چون مدهوشی: یعنی مانند کسی که مدهوش است. این نوع استعمال یعنی: چون + صفت + ی از تعبیرات بسیار رایج نظم و نثر فارسی تا قرن ششم است. ”پس چون اندوهناکی برکنار آب بنشست.“^{۱۶}

در تعلیقات منطق الطیر ذیل بیت شماره ۸۱۰ یعنی:

سر نهم در راه چون سودایی
می روم هر جای چون هر جایبی^{۱۷}

در صفحه ۵۴۱ نوشتم: این بافت، یعنی آوردن ”چون“ و ”همچون“ قبل از صفت و افزودن ”ی“ بعد از آن، در متون قبل از عطار و عصر عطار (۵۴۰-۶۱۸ق/۱۱۴۶-۱۲۲۱م) بسیار شایع بوده است. آنگاه به شواهدی که از کلیده و دمنه و اسرارالتوحید و مختارنامه، در این باب وجود دارد اشاره کرده ام. همچنین، در تعلیقات بیت ۵۹۳ الاهی نامه، صفحه ۵۱۵ به همین شواهد اشاره کرده ام.^{۱۸}

باز هم این دغدغه گریبان مرا رها نکرد تا آنگاه که در تعلیقات مصیبت نامه عطار در ذیل ابیات شماره ۳۴۰۲ و ۳۴۰۳ که عطار از زبان آب می گوید:

می روم سرپا برهنه روز و شب
می کنم پیوسته این معنی طلب
که ز نومیدی چو نرمی می روم
گاه از پندار گرمی می روم^{۱۹}

نوشتم صورت ”چو نرمی“ ظاهراً نوعی مبالغه را می رسانده است. اگر می گفت: نرم می روم، بیانی ساده بود از رفتن، ولی در ”چو نرمی

می‌روم“ گویا نوعی مبالغه وجود داشته است؛ یعنی در تمام صورت‌های ”چو / چون / همچون + صفت + ی“ که از این نوع داریم، ظاهراً نوعی مبالغه در نظر گرفته می‌شده است ”پس چون اندوهناکی برکنار آب بنشست.“^{۲۰} [یعنی بسیار اندوهناک] عطار خود در مختارنامه، ۴۴۴ گفته است:

همچون متحیری فرومانده‌ام
از لطف حجاب‌های گوناگون^{۲۱}

آنچه در این گفتار می‌خواهم بر این یادداشت‌ها بیفزایم این است که اکنون بر من مسلم شده است که در ساختار نحوی ”همچون / چون / چو + صفت + ی“ در آثار قرون پنجم و ششم و هفتم، نوعی بیان کثرت و مبالغه وجود داشته است، یعنی نویسندگان و شاعران این ساختار نحوی را برای بیان مبالغه مورد بهره‌وری قرار می‌داده‌اند، مگر در موارد اندکی که فقط مشابهت از آن فهمیده می‌شده است.

[یعنی بسیار متحیر]

به این شواهد، در تکمیل شواهد قبلی، توجه کنید:

هم در عبارت کلیله و هم در شعر عطار مبالغه و کثرت احساس می‌شود.^{۲۲}

از اسرارنامه عطار، بیت ۱۴۴۳

به زندان و قفس چون سوگواری
نه همدردی مرا نه غمگساری^{۲۷}

در مقدمه‌ای که بر دیوان قائمیات، سروده حسن محمود کاتب از آثار نیمه اول قرن هفتم نوشته‌ام نیز در ذیل بیت ۱۸۵۹، صفحه ۹۹:

و بیت ۲۸۱۴:

بنده بیچاره درمانده همچون غافل‌ست
کز هوی جان را زبونِ عشوه شیطان کند^{۲۳}

فرو ماندی همی چون مبتلایی
که چون قوتی به دست آری ز جایی؟^{۲۸}

و در حاشیه این بیت، در صفحه ۴۶۸ تعلیقات، نوشته‌ام: احتمالاً این ساختار برای بیان کثرت و مبالغه به کار می‌رفته است. و بیت ۲۸۶۱

ز بیماری درد آز خفته
چو مدهوشی به بستر باز خفته^{۲۹}

از الاهی‌نامه عطار، بیت ۷۵۸:

برادر چون بیندیشید لختی
اگرچه زان بدو آمد چو سختی
به دل گفتا...^{۳۰}

یادآور شده‌ام که: کاربرد ”چون“ و ”همچون“... در عباراتی مانند ”همچون غافل“ نوعی اسلوب بلاغی بوده است که در متون بعد از قرن هفتم استعمال آن کمتر دیده می‌شود و ظاهراً در آن روزگار نوعی مفهوم کثرت و مبالغه از آن فهمیده می‌شده است. در جای دیگر از همان مقدمه نوشته‌ام: ”چون“ و ”همچون“ در عباراتی از قبیل ”همچون غافل‌ست“ بیت ۱۸۵۹ و ”چون سرگردانی“ بیت ۷۰۶ ظاهراً این ساختار نوعی مفهوم مبالغه را می‌رسانده است^{۲۴} و دو شاهد دیگر از دیوان قائمیات نقل کرده‌ام:

خاصه این بیچاره درمانده همچون غافل‌ست
بر محک امتحان، نقد وجودش کم عیار^{۲۵}

را در تعلیقات ارجاع داده‌ام به بیت شماره ۵۹۳ یعنی:

به دل می‌گفت زن چون مهربانی
که او را باز خر، اکنون به جانی^{۳۱}

ای جان جهان! مباش با من
چون خشم گرفته سر گرانی^{۲۶}

و این بیت:

و در آن تعلیقات ارجاع داده‌ام به تعلیقات منطق الطیر ۸۱۰ و نیز اسرارنامه ابیات ۲۸۱۴ و ۱۴۴۳. در مختارنامه، رباعی ۳۰۵ می‌خوانیم:

می‌آیم و بس چون خجلی می‌آیم
آیا ز کدام منزلی می‌آیم
ای اهل دل! امروز دلی دریندید
کامروز چو آشفته دلی می‌آیم^{۳۲}

و در رباعی ۴۴۷،

نه در سفرم یک دم و نی در حضرم
نه خواب و خورم هست نه بی‌خواب و خورم
نه باخبرم ز خویش و نه بی‌خبرم
چون حیرانی نشسته‌ام می‌نگرم^{۳۳}

و در رباعی ۱۳۱۴،

ای هرنفسی جلوه‌گری افزونت
گه در خاک است جلوه‌گه در خونت
همچون متحیری فرومانده‌ام
از لطف حجاب‌های گوناگونت^{۳۴}

در تمام این شواهد، تنها وجه مبالغه و تأکید می‌تواند قابل قبول باشد نه تشبیه و مانند کردن یک چیز به خودش و نوعی تحصیل حاصل. در سیاستنامه می‌خوانیم:

بنده این حکایت از آن یاد کرد تا خداوند عالم،
خَلَدَ اللهُ مُلْكَهُ، بدانند که بخشودن چون نیکو
خصالتی است.^{۳۵}

و باز در همان کتاب می‌خوانیم:

پس موبدان متفق گشتند و پیش قباد شدند
گفتند ما از روزگار آدم علیه‌السلام، در هیچ
تاریخ نخوانده‌ایم و از چندین پیغامبران - که
از زمین شام آمدند - نشنیدیم. این چه مزدک
می‌فرماید ما را چون مُنکری می‌نماید.^{۳۶}

در هر دو عبارت تنها مفهوم مبالغه و کثرت می‌تواند قابل قبول باشد نه تشبیه و همانندی.

در چشیدن طعم وقت که روایتی بسیار کهن از مقامات ابوسعید ابوالخیر است، در بند ۱۴۰ می‌خوانیم: "نقل است که صوفی بود چون کاهلی او را به آب فرستادند."^{۳۷} در نسخه بَدَل C به جای "چون کاهلی" آمده است "بغایت کاهل" و پیداست که کاتب مفهوم این ساختار را - که مبالغه است - می‌شناخته و آن را برای مخاطبان معاصر خود - که این ساختار را نمی‌شناخته‌اند - بَدَل کرده است و از کلمه "بغایت" بهره برده است و این قرینه آشکاری است براینکه این ساختار ساختار مبالغه بوده است.

آنچه در پایان این یادداشت قابل یادآوری است این است که آیا در شاهنامه فردوسی یا دیوان ناصر خسرو و دیوان فرخی و امثال ایشان این ساختار وجود دارد یا نه؟ بنده فرصت استقصای آن را اکنون ندارم. دیگر اینکه پژوهندگان بررسی کنند که آیا این یک کاربرد منطقه‌ای است یا کاربردی بوده است در سراسر زبان پارسی. همچنین، تحقیق درباره این که آخرین شواهد این ساختار مربوط به چه زمانی و چه منطقه‌ای است. آیا در زبان پهلوی و دیگر زبان‌های ایرانی برای مبالغه ساختاری از این گونه وجود داشته است یا نه؟

یکی از مظان پیدا شدن شواهد دقیق‌تری برای این ساختار، ترجمه‌هایی است که در قدیم از زبان عربی به فارسی شده است. باید دید آیا در ترجمه صیغه‌های مبالغه عربی از این ساختار چه مقدار بهره برده شده است.

^۱ دیوان مسعود سعد سلمان، به تصحیح رشید یاسمی (تهران: پیروز، ۱۳۳۹)، ۶۹.
^۲ محمدصدیق خان بهادر، غُصْنُ البان المورق بمحسّنات البیان (مطبعة الجوائب، ۱۲۹۶) ۱۸ به بعد؛ و مقایسه شود با محمدرضا شفیعی کدکنی، صُور خیال در شعر فارسی (تهران: آگاه، ۱۳۷۵)، ۶۲.
^۳ کلیات شمس، چاپ استاد فروزانفر، ۱۹۷/۲.

سی سال انتشار



فصل نامه آزاداندیشان ایران

اشتراک: ۸۱۱۷ - ۷۲۴ (۳۱۰)

rahavard@rahavard.com
www.rahavard.com

⁴artistic device

- ^۵سید نعمت‌الله جزایری، زهر الربیع، چاپ سنگی ۱۲۹۲، به خط رضوی کشمیری (تهران: افست انتشارات ناصر خسرو از روی چاپ افست دار احیاء التراث العربی بیروت، بی تا)، ۲۶۴. جزایری، زهر الربیع، ۲۶۴.
- ^۶غزلیات شمس تبریز، مقدمه، گزینش و تفسیر محمدرضا شفیعی کدکنی (تهران، سخن، ۱۳۸۸)، جلد ۱، ۵۲۱.
- ^۷ترجمه کلیده و دمنه، انشای ابوالمعالی نصرالله منشی، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی (چاپ ۲؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵)، ۸۲.
- ^۸ترجمه کلیده و دمنه ۸۸.
- ^۹ترجمه کلیده و دمنه ۱۰۰.
- ^{۱۰}ترجمه کلیده و دمنه ۱۸۰.
- ^{۱۱}ترجمه کلیده و دمنه ۱۸۳.
- ^{۱۲}ترجمه کلیده و دمنه، حاشیه ۸۲.
- ^{۱۳}محمدرضا منور، اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، مقدمه تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی (تهران: آگاه، ۱۳۶۶)، ۳۸/۱.
- ^{۱۴}محمدرضا منور، اسرار التوحید، ۶۴/۱.
- ^{۱۵}ترجمه کلیده و دمنه، ۸۲ و تعلیقات مصحح در همان صفحه.
- ^{۱۶}فریدالدین عطار، منطق الطیر (چاپ ۱۲؛ تهران: سخن، ۱۳۸۳)، بیت ۸۱۰.
- ^{۱۷}فریدالدین عطار، الاهی نامه (چاپ ۵؛ تهران: سخن، ۱۳۸۵)، ۵۱۵.
- ^{۱۸}فریدالدین عطار، مصیبت نامه (چاپ ۵؛ تهران: سخن، ۱۳۸۶)، ۶۲۳.
- ^{۱۹}ترجمه کلیده و دمنه، ۸۲.
- ^{۲۰}فریدالدین عطار، مختار نامه (چاپ ۵؛ تهران: سخن، ۱۳۸۹)، رباعی ۱۳۱۴.
- ^{۲۱}همچنین بنگرید به محمدرضا منور، اسرار التوحید ۳۸/۱ و تعلیقات آن ۴۸۸/۲ و حالات و سخنان ابوسعید، ۶۶.
- ^{۲۲}دیوان قائمیات، سروده حسن محمود کاتب (قرن هفتم) با مقدمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تصحیح و مقدمه سیدجلال الدین حسینی بدخشانی (تهران: میراث مکتوب با همکاری موسسه اسماعیلی لندن، ۱۳۹۰)، ۹۹.
- ^{۲۳}عطار، مصیبت نامه، ۶۲۳.
- ^{۲۴}دیوان قائمیات، ۶۱.
- ^{۲۵}دیوان قائمیات، ۶۱.
- ^{۲۶}فریدالدین عطار، اسرار نامه (چاپ ۵؛ تهران: سخن، ۱۳۸۵)، ۱۵۰.
- ^{۲۷}عطار، اسرار نامه، ۲۱۲.
- ^{۲۸}عطار، اسرار نامه، ۲۱۴.
- ^{۲۹}عطار، الاهی نامه، ۱۴۲.
- ^{۳۰}عطار، الاهی نامه، ۱۳۶.
- ^{۳۱}عطار، مختار نامه، ۱۱۳.
- ^{۳۲}عطار، مختار نامه، ۱۳۱.
- ^{۳۳}عطار، مختار نامه، ۲۴۵.
- ^{۳۴}سیاست نامه (سیرالملوک)، چاپ هیوبرت دارک (چاپ ۲؛ تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷)، ۱۹۹.
- ^{۳۵}سیاست نامه (سیرالملوک)، ۲۶۲.
- ^{۳۶}محمدرضا شفیعی کدکنی، چشیدن طعم وقت، از میراث عرفانی ابوسعید ابوالخیر (چاپ ۵؛ تهران: سخن، ۱۳۸۴)، ۱۸۹.

دکتر جلال متینی تعدادی از مهم‌ترین متون فارسی را به صورت بسیار دقیق و قابل اعتماد تصحیح و چاپ کرده است. جز این، مقالات متعددی درباره رسم الخط فارسی و نکات دستوری و لغوی متون کهن منتشر کرده که من پیوسته در نوشته‌های خود از آنها بهره برده‌ام. به نشانه سپاس‌گزاری از این خدمات ارزنده، این سطور ناقابل را که حاوی بعضی ابیات تازه و پاره‌ای نکات لغوی است به محضر ایشان تقدیم می‌کنم.

در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نسخه ناقصی از لغت فرس اسدی (م. ۴۶۵ق/۱۰۷۳م) به شماره ۴۲۹۸ هست که صفحاتی از اول و آخر آن افتاده و متن موجود از کلمه "خوانند" در سطر سوم از آخر صفحه ۵۴ چاپ اقبال شروع می‌شود. این نسخه، چنان که در مقدمه چاپ خود از لغت فرس گفته‌ایم،^۲ با نسخه عبدالحمید ملک‌الکلامی که اقبال در مقدمه و حواشی چاپ خود از لغت فرس^۳ از آن با علامت س (= سعید نفیسی) یاد کرده و با نسخه‌ای که به شماره ۴۷۴۳ در کتابخانه ایاصوفیه نگهداری می‌شود از یک خانواده است. در این نسخه گاهی لغاتی با شواهدی آمده که در سایر نسخه‌های لغت فرس دیده نمی‌شود یا در فرهنگ‌های دوره بعد مانند صحاح و فرهنگ وفایی آمده است.^۴ گاهی نیز به جای شاهد موجود در سایر نسخه‌ها، برای یک مدخل شاهد دیگری نقل شده است. بعضی از این شواهد از شعریایی نقل شده‌اند که غالباً دیوان‌های آنها از دست رفته‌اند. بعضی دیگر، مانند ابیاتی که از شاهنامه نقل شده‌اند، غالباً در چاپ‌های موجود شاهنامه دیده نمی‌شوند. ما در اینجا این ابیات را همراه با توضیحات لازم نقل می‌کنیم. یادآوری می‌کنیم که بعضی از این شواهد در این نسخه در حاشیه نقل شده‌اند. ضمناً در متن و حاشیه بعضی صفحات این نسخه بعضی توضیحات مفید برای

ابیاتی از شعرای قدیم در نسخه‌ای از لغت فرس اسدی^۱

علی اشرف صادقی

استاد بازنشسته زبان‌شناسی دانشگاه تهران و عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی

Ali Ashraf Sadeghi

ali_ashraf_sadeghi@yahoo.com



علی اشرف صادقی دانش‌آموخته دکتری زبان‌شناسی عمومی دانشگاه سوربن پاریس، استاد بازنشسته دانشگاه تهران، عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی و مدیر بخش فرهنگ‌نویسی آن است. او دبیر مجله فرهنگ‌نویسی، بنیادگذار مجله زبان‌شناسی و در حوزه ادبیات به عنوان چهره ماندگار معرفی شده است.

ISSN 0892-4147 print/ISSN 2159-421X online/2013/28.2/60-67

حکم بکار کا زرد بگذشتی . کا و سرورن چراک بر تنهن بسوع
 سماروغ کسارز کویند و اکارج میگفت
 یادنداس کا بهار از حدت . توره برداشتی شقی بسماروغ
 باز کوارش بو ز کاجون مرد فقتاع خود ما چیزی مانندان بازی با د ازانو
 بر ایند و باز با دکان وجه خواند میگفت
 تو جزئی خدی شیر خلق نشسته . نام بقریه در روز ریش باروغ امرغ
 قدر و قیمت باشد هر چیزی را میگفت
 نماند دل امرغ بیوند دست بدانکه کایا رویش کاشش نکوست
 عمر گفت چه داند دل امرغ ان خواسته سا آیدش نری دست ما خواسته
 نغ دوست و میگردوی و تب رافع خواند و لیکر از بهر اکبر دینر و سمن روز
 بل کا بدان خوب و نیکو روی باشد عمر گفت
 گفته فغان کم و تقوی نغ هزار باره . گفتاکی از فغان بو د اندر جهان فغان
 سنگ سر کا و بوز نر روسی کوبد سغ کا در د نبال کر کا بدست . بگو مال مرید دورا کر بدست
 مع انسرت باشد و کبر بوسعید گفت
 بیار نمودنغا نرا بدید پیور مغان . سا درستم را هر زشتی رستم تشدا
 ازوغ و نرور و روشنی اتش برق و مانندان باشد میگفت
 مارغ نیز مار دکان صرا . لداسته جو غمه زینبا انوغ اوز بکر بر زیادش جو اطرقتش از غمدا
 باب الف

پاره‌ای لغات و نیز برخی لغات گویشی آمده که نقل آنها را نیز مفید دانستیم.

این بیت در صحاح‌الفرس نیز ذیل تنومند آمده است.

ذیل لغت بنانج^۵ به معنی هُوو در حاشیه آمده: و قومی وسنی خوانند و در ری هوسنی خوانند.

ذیل باختر به معنی مشرق، علاوه بر شاهدی که در چاپ اقبال در صفحه ۱۳۳ آمده، بیت زیر نیز اضافه شده که در حاشیه در کنار آن نوشته شده: عنصری گفت:

ذیل لغت کوچ در حاشیه آمده: ^۶ کوچ و سکر (؟) دزد بود، شهید گفت:

چو برزد درفشنده از باختر
دواج سیه را سپید آستر

خانه‌ات ویران شود گر تو
کوجی نه دلوج جز به ویرانی (؟)

این بیت نیز در صحاح‌الفرس ذیل باختر آمده است.

این بیت در منابع دیگر نیامده است.

در صفحه ۱۳۶، ذیل زابگر در حاشیه آمده: زنبغور گویند در خراسان. ذیل همین کلمه در چاپ اقبال از نسخه س، بیت ذیل از منجیک (قرن ۴ق / ۱۰م) نقل شده است:

در صفحه ۶۵، ذیل لَج به معنی لگد آمده: و به آذربایجان لیرک خوانند. در اسدی لیرک آمده است.^۸ در نسخه نخجوانی (قرن ۸ق / ۱۴م) به آذربایجانی بودن کلمه اشاره نشده است.^۹

گردن ز در هزار سیلی
لفچت ز در هزار زبگر

ذیل کاخ آمده: ^{۱۰} فردوسی گفت:

این شاهد در نسخه دانشگاه به صورت زیر آمده که تازه است:

بزرگان شدند زین جهان فراخ
به ما ماند میدان [و] ایوان و کاخ

این بیت در شاهنامه نیامده است.^{۱۱}

پیوسته ز احمقیت باشد
وز غایت دونی و بخیلی
لفچت ز در هزار زبگر
گردن ز در هزار سیلی

در صفحات ۷۸ و ۷۹، ذیل شخ در حاشیه آمده: فردوسی گفت:

در صفحه ۱۳۷، ذیل سُنغر در حاشیه آمده: در خراسان سنگره گویند و سیخول نر.

زمینی که شیر و پلنگ اندر او
بر آن شخ پی (اصل: پی) آب تنها مرو (اصل: درو)

این بیت در شاهنامه نیامده است.

در صفحه ۱۴۷، ذیل سور بیت زیر از فرخی (۳۷۰-۲۹۴ق / ۹۸۱-۱۰۳۸م) شاهد آمده است:

در صفحه ۸۶، بعد از کلمه چغد مدخل و شاهد زیر آمده که در سایر نسخه‌ها نیست: تنومند تن درست و شاد و خرمدل بود، چنانکه عنصری گفت:

نیکو مثلی زده است شاها دستور
بز را چه به انجمن کشند و چه به سور

این بیت در دیوان فرخی نیامده و فقط در صحاح‌الفرس به شاهد لغت سور آمده است.

بود مرد دانا به گاه نبرد
تنومند و آزاده و رخ چو ورد

در صفحه ۱۶۸، ذیل کریم شعر زیر شاهد آمده که از رودکی (۲۴۴-۳۲۹ق/ ۸۵۸-۹۴۰م) است و در نفیسی نیز ضبط شده است:^{۱۲}

به بازی کریمی بمانم (اصل: بماندم) همی
اگر کبک بگریزد از من رواست

احتمالاً بگریزد، تصحیف نگریزد است.

ذیل ژاژ آمده: و پس به استعارت سخن بیهوده را
ژاژ گویند، فرخی:

کسی که ژاژ درآید به درگهش نشود
که خوب گویان آنجا شوند گنگ زبان

در دیوان فرخی، به جای درگهش، درگهی آمده است.^{۱۳}

ذیل پیشیز به دنبال تعریف متن، یعنی "چیزی
باشد که به جای درم رود" آمده: از مس سازند و
بول (= پول) نیز گویند. این یکی از قدیمی ترین
شواهد کلمه پول است.

قبل از کلمه ناک مدخلی به صورت زیر آمده
است: بزشک طیب باشد چنانکه شاعر گوید:

قوت جاودانه باقی باد
به بزشکانت احتیاج مباد

در صفحه ۳۷۳، مدخل سوهان در نسخه دانشگاه
به این صورت است: سوهان، به تازی مبرّد خوانند،
منجیک گوید:

در کام عدوت چون خسک (اصل: حسک) زیتون
برپشت ولبت (ظ. پشت لبانش) چون قصب سوهان

البته حسک نیز معرب خسک دانسته شده است.
این بیت در منابع دیگر نیامده است.

در پایان حرف نون مدخل ذیل آمده: خماین
مهره‌ای باشد سیاه که لختی به سرخی زند، خسروی:

ای سرخ گل تو بسد و زرد و زمردی
ای لاله شکفته عقیق و خماینی

این بیت در فرهنگ وفایی به نام خسروانی آمده
و در آنجا مصراع اول چنین است: ای سرخ گل
چو بسد و زرد زمردی. به احتمال قوی زرد در
این بیت تصحیف زرّ است.

در صفحه ۴۳۴، ذیل کده به معنی کلید چوبین
آمده: طیان:

باز کردم در و شدم به کده
در کلیدان نبود سخت کده

این بیت در صحاح الفرس و وفایی و سروری و
رشیدی هم آمده است، در مدبری به جای "باز
کردم در و"، "بار کردم در او" آمده است.^{۱۴}

در صفحه ۴۳۵، ذیل باره دیگر به معنی اسب بیت زیر
از فردوسی (۳۲۹-۴۱۱ق/ ۹۴۱-۱۰۲۰م) شاهد آمده:

ز تندی به جوش آمدش خون ز رگ
نشست از بر باره تیزتگ^{۱۵}

بعد از مدخل مسکه، مدخل زیر آمده است: کازه،
آن چوبک باشد که درودگران در میان چوبهای
بزرگ نهند تا بشکافند . . . ابوالعباس:

ز خوبرویان ترکان ما همه برمار (؟)
و ما چو بازگشاده شده ز کازه دام

در نسخه ایاصوفیه لغت فرس این بیت به کسایی
(ز. ۳۴۱ق/ ۹۵۲م) نسبت داده شده و به صورت زیر
ضبط شده است:

و خوبرویان ترکان ما همه بر ما (برنا؟)
و ما چو فانه . . .

در نفیسی نیز این بیت به نقل از بعضی فرهنگ‌ها
به نام کسایی آمده است.^{۱۶} ریاحی نیز مأخذ بیت

را نیافته است.^{۱۷} در حاشیه نسخه نخجوانی این کلمه به صورت غازه آمده است. بنا براین، کازه باید گازه خوانده شود.

ذیل گودره به معنی مرغکی که در آب نشیند، شعر زیر از عنصری (۳۵۰-۴۳۱ق / ۹۶۱-۱۰۴۰م) شاهد آمده است:

باز شکار (اصل: سکار) جوی هزیمت شد از شکار
از کبر ننگرد به سوی کبک و گودره

این بیت در دیوان عنصری نیامده است.

در صفحه ۴۷۵، ذیل آکنده به معنی اصطبل، بیت زیر از ابوالعباس شاهد آمده:

روز به آکنده شدم یافتم
آخر (ظ. آخور) جو پایگه (اصل: بابکه) سفلگان

این بیت در صحاح، ذیل آکنده و در سروری، ذیل پاتله نیز آمده و در مأخذ اخیر ضبط بیت به این صورت است:

دی چو به آکنده شدم یافتم
آخر چون پاتله سفلگان

ذیل پیغاره به معنی طعنه بیت زیر از بدایعی شاهد آمده است:

پیغاره زنی که بد چرا می کردی
گر بد کردم به خویشان بد کردم

این بیت در صحاح ذیل پیغاره به صورت زیر آمده است:

پیغاره زنی که بد چرا کردی
گر بد کردم به خویشان کردم

ذیل پذیره که به صورت زیر معنی شده: جمع گشتن باشد قومی را و: پیش باز رفتن بود و

باز آمدن، بیت زیر از طاهر فضل شاهد آمده:

پیش آمدم پذیره به راه اندر
گل برگ نوشکفته به ماه اندر

این بیت در منابع دیگر نیامده است.

ذیل وارون به معنی بخت بد شعر زیر از ابوشکور (ز. ۳۰۰ق / ۹۳۱م) آمده است:

گمان بُرد کز بخت وارون برست
نشد بخت وارون از او یک بدست

این بیت در لغت فرس اسدی به نقل از نسخه س نیز آمده است.^{۱۸}

ذیل سراسیمه بیت زیر از فردوسی آمده است:

کله دار چون بانگ اسبان شنید
سراسیمه از خواب سر برکشید

این بیت در شاهنامه نیامده است. احتمالاً کله دار در این بیت باید گله دار خوانده شود.

ذیل یافه که چنین معنی شده: ”هذیان باشد و هرزه گفتن،“ بیت زیر از ابوشکور نقل شده است:

نباید که خسرو بود یافه گوی
به دشمن دهد یاوه گوی آبروی

این بیت در مجمع الفرس سروری نیز به شاهد کلمه یاوه آمده است.^{۱۹}

ذیل تبخاله بیت زیر از فرخی شاهد آمده است:

تبخاله به من نمود معشوقه ز ناز
بردم (اصل: بودم) به لبان سرخش انگشت فراز
چون کودک شیرخواره از حرص و ز آز
انگشت همی مزم به شبهای دراز

این رباعی در دیوان فرخی نیامده است.
ذیل آمده به معنی "ساکن شده" بیت زیر از
شهره آفاق شاهد آمده است:

از ما رها شدی دگران را رهی شدی
از ما رمیده با دگران آرمیده‌ای

این بیت در صحاح‌الفرس نیز آمده است.

ذیل هماره به معنی همواره بیت زیر از ابوالعباس
(قرن ۲ق/ ۸م) نقل شده است:

تو سرّ نغر منصوری و رکنی مر (اصل: بر)
مسلمانی
هماره طالعت (اصل: طلعت) سعد است و
نجمت با دُرفشانی

این بیت در منابع دیگر نیامده است.

ذیل غمنده به معنی غمگنانه باز بیت زیر از
ابوالعباس شاهد آمده است:

تا گوسفند مرده باشد به نرخ زند[ه]
دائم نه بس که کاری پیش آدم غمنده

این بیت در منابع دیگر نیامده است.

ذیل منده به معنی نان نیز بیت زیر از ابوالعباس
نقل شده است:

خوانی نهاده بر وی چون سیم پاک منده
(اصل: مانده)
با برگان و حلوا شفتالویی کفنده

این بیت در صحاح و وفایی نیز آمده و مصراع دوم
در صحاح چنین ضبط شده: با برگان و حلق او
شفتالوی کفیده.

ذیل پالوده به معنی مروق و پاک کرده بیت زیر از
خسروی شاهد آمده است:

ایا چنان می پالوده و نشه (؟) خوردند
ز تارک سر ما خون همی چه پالایی

این بیت در منابع دیگر نیامده است.

ذیل شماره به معنی "دستاری چون چادری که
هندوان دارند،" بیت زیر از منجیک آمده است:

ای شماره نهاده بر ستاره
کشید ستاره زیر شماره

این بیت در صحاح‌الفرس و فرهنگ قواس نیز
آمده است. مصراع دوم در نسخه دانشگاه چنین
است: کی شنید شاه زیر شماره.

ذیل شناه به معنی "در آب شناور کردن،" بیت زیر
از منجیک شاهد آمده است:

ای به دریای عقل کرده شناه
وز همه و نیک و بد شده آگاه

این بیت در چند منبع دیگر نیز آمده است.

ذیل خوابنیده به معنی جنبانیده بیت زیر از
ابوطاهر خسروانی (م. ۳۴۲ق/ ۹۵۳م) نقل شده
است:

شکستگی دلم از زلف برشکسته اوست
زوال خواب من از چشم خوابنیده اوست

این بیت در منابع دیگر نیامده است.

ذیل تن خسته به معنی درمانده بیت زیر از
خسروی (قرن ۴ق/ ۱۰م) آمده است:

دل خسته و محروم و تن خسته و گمراه
گریان به سپیده دم و نالان به سحرگاه

این بیت در صحاح و سروری ذیل بیخسته آمده
و صورت صحیح کلمه بیخسته است. صحاح آن

را به خسروانی نسبت داده است.

ذیل میلاوه به معنی شاگردانه بیت زیر از ابوالعباس شاهد آمده است:

ای مسلمانان میلاوه که دارد بازا
به جز آن کس که بود سفته دل و غمّازا

این بیت در صحاح‌الفرس نیز آمده است.

ذیل ناره به معنی زبانهٔ قپان بیت زیر از ابوالعباس نقل شده است:

مرا بصمت صری ترا در انبان تر (؟)
سرش به بند (= ببند) و بسنج آن به نارهٔ قپان

این بیت در فرهنگ قواس به صورت زیر آمده است:^{۲۰}

قسمت خبزی ترا و نیز در انبان ترا
سربن ببند و نارهٔ نیست در کپان ترا (؟)

ذیل بالای به معنی جنیبت شعر زیر از فردوسی شاهد آمده است:

به بالای پای اندر آورد زود
به خشم و بکتف (؟) نیزه را درربود

این بیت در شاهنامه نیامده است. ظاهراً به جای بکتف باید کلمه را کتف خواند، اما به چه معنی؟

ذیل تتری به معنی سماق شعر زیر بدون نام قائل آمده است:

تا بگرید ماش را به عدس
تا نگرید توف را تتری

ظاهراً توف تصحیف ترف است، اما معنی بیت روشن نیست. احتمالاً بگرید نیز مصحّف نگیرد است و نگرید مصحّف نگوید.

خلاصه لغت فرس اسدی طوسی

برکوش

علی اشرف صادقی

فهرنگستان زبان ادب فارسی

ضمیمه شماره ۹

نامهٔ فرهنگستان

تهران، تیر ۱۳۷۹

ذیل خیری بیت زیر از منجیک شاهد آمده است:

به باغ تا کلها (؟) سر ز کنگره برزد
ز رشک خیری خیزان همی شود صحرا

شاید کلها املائی گُلها با تلفظ گُلها باشد. این بیت در منابع دیگر نیامده است.

ذیل آهو بیت زیر بدون نام گوینده آمده است:

ز آهو همان کش نیفتاد موی
نگوید سخن مردم عیب جوی

در صفحه ۵۲۴، ذیل کلیلی به معنی تاریکی چشم آمده: "به آذربایگان] سور خوانند و به تازی احوال باشد." کلیلی تصحیف کلیکی است و کلیک به معنی احوال است نه کلیکی. عبارت فوق در فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار نیز آمده و مسلماً مأخذ فرهنگ اخیر نسخه لغت فرس دانشگاه بوده است.^{۲۱}

ذیل درای که چنین معنی شده: "آن است که بر گردن اشتر و غیره بندند." این بیت ابوالعباس نقل شده است:

کان نیام است که تیغم به میانش
همچنان آید چون میخ درای

این بیت در منابع دیگر نیامده است.

^۲ احتمالاً شنگ یا شنگل. بنگرید به اسدی، کتاب لغت فرس، ۲۶۲.

^۳ اسدی، کتاب لغت فرس، ۶۵، ح، به نقل از نسخه نخبجویی. ^۴ محمدین هندوشاه نخبجویی، صحاح الفرس، به تصحیح عبدالعلی طاعتی (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱). ^۵ اسدی، کتاب لغت فرس، ۷۵.

^{۱۱} برای یافتن ابیات شاهنامه به این کتاب رجوع شده است: محمد دبیرسیاقی، کشف الایات شاهنامه (تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸-۱۳۵۰)، ۲ جلد.

^{۱۲} سعید نفیسی، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی (تهران: ابن سینا، ۱۳۴۰)، ۵۲۰.

^{۱۳} ابوالحسن علی فرخی، دیوان، به تصحیح محمد دبیرسیاقی (چاپ ۴؛ تهران: زوار، ۱۳۷۱)، ۳۲۷.

^{۱۴} محمود مدبری، شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان (تهران: نشر پانوس، ۱۳۷۰)، ۳۱۹.

^{۱۵} ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، به تصحیح جلال خالقی مطلق (تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۷)، جلد ۲، ۱۶۷.

^{۱۶} سعید نفیسی، احوال و اشعار رودکی (تهران: کتابفروشی ادب، ۱۳۱۹)، جلد ۳، ۱۲۱۶.

^{۱۷} محمدامین ریاحی، کسبای مروزی، زندگی، اندیشه و شعر او (تهران: علمی، ۱۳۷۳)، ۱۱۳.

^{۱۸} اسدی، کتاب لغت فرس، ۳۶۶.

^{۱۹} محمدقاسم کاشانی سروری، مجمع الفرس، به تصحیح محمد دبیرسیاقی (تهران: علی اکبر علمی، ۱۳۳۸-۱۳۴۱)، جلد ۳، ۵۶۵.

^{۲۰} فخرالدین مبارکشاه قواس غزنوی، فرهنگ قواس، به تصحیح نذیر احمد (چاپ ۲؛ هند، رامپور: کتابخانه رضا، ۱۹۹۹)، ۲۱۰.

^{۲۱} فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار، به تصحیح علی اشرف صادقی (تهران: سخن، ۱۳۸۰)، ۲۱۰.

از دوست دانشمند دکتر مسعود قاسمی، که بخش‌هایی از این مقاله را خواندند و درباره تصحیح بعضی از ابیات نظرهای سودمندی دادند، بسیار سپاس گزار است.

^۲ علی بن احمد اسدی، لغت فرس، به تصحیح علی اشرف صادقی و فتح‌الله مجتبائی (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۵)، ۱۰.

^۳ علی بن احمد اسدی، کتاب لغت فرس، به تصحیح عباس اقبال (تهران: بی جا، ۱۳۱۹)، ۱۰.

^۴ حسین وفایی، فرهنگ وفایی، تصحیح محمد محمدنوری عارف (رساله دکتری چاپ نشده دانشگاه تهران، ۱۳۵۰).

^۵ اسدی، کتاب لغت فرس، ۵۹.

^۶ اسدی، کتاب لغت فرس، ۶۳.

کتاب مقدس (The Holy Bible) دارای دو بخش متمایز با نام عهد عتیق (Old Testament) و عهد جدید (New Testament) است. در میان عامهٔ ایرانیان، اولی معروف به تورات (واژه‌ای عبری به معنی هدایت و دستورالعمل) یا کتاب آسمانی دین یهود و دومی معروف به انجیل یا کتاب مقدس دین مسیح است. عهد عتیق خود شامل ۳۹ کتاب است.^۱ مجموعهٔ پنج کتاب اول را که مشتمل بر تکوین یا پیدایش،^۲ خروج، لاویان، اعداد و تثنیه است، Pentateuch (مشتق از دو واژهٔ یونانی به معنی پنج جلد)، اسفار خمسه،^۳ پنج کتاب موسی یا کتاب قانون می‌نامند. بسیاری از یهودیان نام تورات را فقط برای پنج کتاب اول عهد عتیق به کار می‌برند که با مفهوم کلی تورات از نظر دیگران متفاوت است. این پنج کتاب دوره‌ای از بدو پیدایش عالم تا درگذشت موسی کلیم‌الله را در بر می‌گیرد و در اصل طوماری پیوسته بوده که در حدود دو قرن قبل از میلاد مسیح به پنج کتاب تقسیم شده است.^۴ کتاب پیدایش شامل آفرینش آسمان و زمین و موجودات زنده و انساب برخی پیامبران چون نوح و ابراهیم و اسحق و یعقوب و یوسف است. کتاب خروج شامل سرگذشت بنی اسرائیل پس از وفات یوسف و تولد موسی و خروج بنی اسرائیل از مصر و سرگردانی در صحرای سینا و نزول تورات بر موسی و آغاز دین یهود است. کتاب لاویان شامل شرح احکام و آداب دین یهود و اجرای مناسک و تشریفات آن است.^۵ کتاب اعداد شامل سرگذشت و سرگردانی قوم بنی اسرائیل تا وفات هارون و آمار و خصوصیات قبایل این قوم است. کتاب تثنیه مکمل چهار کتاب دیگر و تکرار برخی از مطالب آنهاست و تسمیهٔ آن بر همین وجه است.

نگارنده با زبان عبری آشنا نیست و اساس کار خود را بر ترجمه‌های فارسی و انگلیسی تورات

گیاهان تورات^۱

بهرام گرامی

ویراستار مشاور دانشنامهٔ ایرانیکا در زمینهٔ گل و گیاه

Bahram Grami

bgrami@yahoo.com



بهرام گرامی (دانش‌آموختهٔ دکتری علوم گیاهی از دانشگاه مانیتوبا، کانادا) پژوهشگر در دانشگاه کالیفرنیا در دیویس و استاد مهمان دانشگاه هنگ‌کنگ بوده است. او نویسندهٔ کتاب گل و گیاه در هزار سال شعر فارسی (تشبیهات و استعارات) با مقدمهٔ ایرج افشار است که شرح و معنی همهٔ ابیات مربوط به گل و گیاه در دیوان حافظ را نیز دربردارد. از ایشان مقالهٔ "گل و گیاه در شاهنامهٔ فردوسی" در ایران‌نامه، "گل و گیاه در اشعار فروغ فرخزاد" در ایران‌شناسی و ۵ مقاله دربارهٔ گیاهان قرآن در ایران به چاپ رسیده است.

ISSN 0892-4147 print/ISSN 2159-421X online/2013/28.2/68-96



قرار داده است.^۷ گفته می‌شود زبان ساده اما پرمحتوای تورات به آسانی از عبری قابل ترجمه نیست، زیرا بسیاری از واژه‌ها به بیش از یک معنی و مفهوم اشاره دارند و از این روست که گاه به گاه ترجمه‌ای جدید با دیدگاهی تازه عرضه می‌شود. این را نیز گفته‌اند که کار هیچ ترجمه‌ای پیچیده‌تر و نابسامان‌تر از ترجمه‌ی اسامی گیاهان و به‌ویژه درختان در کتاب مقدس نبوده،^۸ مشکلات و موانع این کار را به تفصیل برشمرده‌اند.^۹ آشنفتگی در ترجمه‌ی اسامی گیاهان تورات در میان مترجمان غربی چشمگیرتر است، زیرا آنان با فرهنگ دینی و قومی مشرق زمین و اقلیم منطقه کمتر آشنایی دارند و غالباً مایل‌اند گیاهان محل تردید را با اسامی آشنا و مورد علاقه بنامند.

در این مقاله، فهرست گیاهان تورات و نشانی آیه‌های مربوط به گیاهان و برخی توضیحات را از چند مأخذ گرفته‌ام.^{۱۰} نشانی هر آیه را هم با دو عدد، عدد سمت چپ برای بخش و عدد سمت راست برای آیه، همراه با نام کتاب آورده‌ام. مثلاً پیدایش (۱۱:۸) به آیه ۱۱ از بخش ۸ در کتاب پیدایش و خروج (۲۳، ۴۰، ۲۹:۲) به آیه‌های ۲ و ۲۳ و ۴۰ از بخش ۲۹ در کتاب خروج اشاره دارد. گیاهان این مقاله دو گروه عمده را در بر می‌گیرند: ۱. درختان و درختچه‌ها شامل درخت شناخت نیک و بد (درخت ممنوعه)، انجیر، زیتون، انار، نخل، تاک، بادام، بید، اشل، صمغ عربی، بلسان، عود، مُر، مورد، سدار لبنان، درختان 'غیرمثمر' و درخت وحی و ۲. گیاهان علفی (غیر چوبی یا درختی) شامل گندم، جو، عدس، کدو، مرزنگوش، حنظل، مهر گیاه، نی و نیزار، سوسن، خار، پنج سبزی و مائده آسمانی. علاوه بر این دو گروه، بنه، دارچین، نردین، کافور (حنا)، آبنوس، کُندر، زیره، کتان و خروب نیز در زیرنویس‌ها شرح داده شده است.

برای بعضی از مضامین و مفاهیم در تورات، ابیاتی از ابن‌یمین (۶۸۵-۷۶۹ق/۱۲۸۶-۱۳۶۸م)، ابوالفرج رونی (قرن ۱۱ق/۱۱م)، امیرخسرو دهلوی (۶۵۱-۷۲۵ق/۱۲۵۴-۱۳۲۵م)، امیرمعزی (م).

۵۱۸ق/۱۱۲۴م)، انوری (م. ۵۸۳ق/۱۱۸۷م)، بیدل دهلوی (۱۰۵۴-۱۳۳ق/۱۶۴۴-۱۷۲۱م)، جامی (۸۱۷-۸۹۸ق/۱۴۱۴-۱۴۹۳م)، جوهری هروی (م. ۱۲۵۳ق/۱۸۳۷م)، حافظ (م. ۷۹۲ق/۱۳۹۰م)، خاقانی (۵۲۰-۵۹۵ق/۱۱۲۶-۱۱۹۹م)، خواجوی کرمانی (۶۸۹-۷۵۳ق/۱۲۹۰-۱۳۵۲م)، رودکی (م. ۳۲۹ق/۹۴۱م)، سعدی (۶۰۶-۶۹۱ق/۱۲۱۰-۱۲۹۲م)، سنایی (م. ۱۱۴۱/۵۳۵م)، سوزنی سمرقندی (م. ۵۶۲ق/۱۱۶۷م)، شاه نعمت‌الله ولی (۷۳۰-۸۳۴ق/۱۳۳۰-۱۴۳۱م)، صائب (۱۰۱۶-۱۰۸۱ق/۱۶۰۷-۱۶۷۰م)، صفای اصفهانی (م. ۱۳۲۲ق/۱۹۰۴م)، ظهیر فاریابی (م. ۵۹۸ق/۱۲۰۲م)، عطار (۵۴۰-۶۱۸ق/۱۱۴۶-۱۲۲۱م)، فخرالدین اسعد گرگانی (قرن ۵ق/۱۱م)، فرخی سیستانی (م. ۴۲۹ق/۱۰۳۸م)، فردوسی (۳۲۹-۴۱۱ق/۹۴۱-۱۰۲۰م)، فروغی بسطامی (۱۲۱۳-۱۲۷۴ق/۱۷۹۹-۱۸۵۸م)، قاننی (۱۲۲۲-۱۲۷۰ق/۱۸۰۷-۱۸۵۴م)، قطران تبریزی (قرن ۵ق/۱۱م)، مجیرالدین بیلقانی (م. ۵۸۶ق/۱۱۹۰م)، محتشم کاشانی (م. ۹۹۶ق/۱۵۸۸م)، مسعود سعد سلمان (۴۳۸-۵۱۵ق/۱۰۴۷-۱۱۲۱م)، ملک الشعرا بهار (۱۲۶۵-۱۳۳۰ش/۱۸۸۶-۱۹۵۱م)، منوچهری (م. ۴۳۲ق/۱۰۴۱م)، مولوی (۶۰۴-۶۷۲ق/۱۲۰۸-۱۲۷۴م)، ناصرخسرو (۳۹۴-۴۸۱ق/۱۰۰۴-۱۰۸۹م) و نظامی گنجوی (۵۳۰-۶۱۴ق/۱۱۳۶-۱۲۱۷م) آورده شده است.

درخت شناخت نیک و بد (درخت ممنوعه)

در پیدایش آمده است که "سپس خداوند [در باغ بهشت] همه نوع درخت از زمین رویاند، درختانی خوش منظر و مناسب برای غذا. در میان باغ، درخت زندگی و درخت شناخت نیک و بد بود (۲:۹)." "و خداوند به آدم گفت: تو اختیار داری از هر درخت در این باغ بخوری (۲:۱۶)." "ولی نباید از درخت شناخت نیک و بد بخوری، زیرا در آن صورت بی‌تردید خواهی مُرد (۲:۱۷)." مار مکار با گفتگو زن را وسوسه کرد تا از درخت شناخت نیک و بد بخورد. زن از میوه خوب و میل‌انگیز آن درخت خورد و به

شوهرش داد و او نیز خورد (۶-۱:۳). و خداوند به آدم گفت که زین پس با رنج از زمین غذا خواهی گرفت: "زمین برای تو خار و خس خواهد رویاند و تو از گیاهان زمینی خواهی خورد (۱۸:۳)".

در قرآن نیز بنا بر آیه‌های ۱۹ تا ۲۲ از سوره ۷/ اعراف و آیه‌های ۱۲۰ و ۱۲۱ از سوره ۲۰/ طه، آدم و حوا به وسوسه شیطان از شجر یا درخت ممنوعه می‌خورند و از بهشت رانده می‌شوند. میوه ممنوعه را در تورات ابتدا حوا می‌خورد و بعد به آدم می‌دهد، ولی در قرآن معلوم نیست که کدام یک ابتدا می‌خورد، با دو بیت از عطار و مولوی:

رفت حوا نیز آکلی کرد از آن
خوشه‌ای بستند ز آدم خورد از آن

چند با آدم بلیس افسانه کرد
چون حوا گفتش بخور آنگاه خورد

نوع درخت ممنوعه نیز در قرآن معلوم نیست و با آنکه انتظار می‌رود درخت میوه باشد، شاعران فارسی زبان خوراکی ممنوعه را به گندم تعبیر کرده‌اند، با چهار بیت متوالی از عطار و دو بیت از صائب:

حق به آدم گفت از گندم حذر
تا نیفتی از بهشت ما به در
رُو، کن از گندم حذر با حق نشین
تا شوی واصل تو در حق‌الیقین
رُو، تو چون حیدر مخور گندم به دهر
تا نبینی در درونت نیش زهر
چون ز گندم دور کردی نفس را
با حیا و علم باشی آشنا

خوردن گندم برون انداخت آدم را ز خُلد
تابدانی پیش حق یک جو اطاعت سهل نیست

خُرد مَشْمُر جُرم را هر چند باشد اندکی
کز بهشت آواره آدم از برای گندم است

در ابیات متوالی زیر، عطار باور به گندم را با واژه شجر یک جا آورده است:

گفت ای آدم کنون گندم مَخُور
کز بهشت جاودان اُفتی به در
این شجر زنهار تا تو ننگری
چون ببینی این شجر زو بگذری
جبرئیلش هر زمان رخ می‌نمود
قدر آدم لحظه لحظه می‌فزود
زان شجر می‌داد مَر وی را خبر
زینهار ای آدم این گندم مَخُور

شاهین، شاعر ایرانی یهودی، نیز در فضای فرهنگ اسلامی و به تأثیر از ادب فارسی، در ترجمه منظوم تورات، خوردنی ممنوعه را گندم نامیده است:^{۱۱}

بر و بار درخت زندگانی
مخور تا زنده مانی جاودانی
ز هر بار و بر دیگر که خواهی
بخور بر مُلک من کن پادشاهی
ولی گندم نخور ورنه بمیری
به طفلی و به بُرنایی و پیری
مگر از خوشه گندم بخوردی
شدی مغلوب و فرمانم نبردی

در مسیحیت و فرهنگ مغرب زمین، میوه ممنوعه را، بی‌وجه و قرینه، سیب می‌دانند.^{۱۲} در شعر قدیم فارسی نیز سیب در زمره میوه‌های بهشتی آمده است،^{۱۳} با دو بیت از عطار و جامی:

چو سببی را که اندر خُلد بشکافت
توانی در میانش حور عین یافت

تازه سببش میوه باغ بهشت
آفرین بر دست آن کاین میوه کشت

انجیر

انجیر از جنس *Ficus* و گونه *carica*، متعلق به خانواده *Moraceae* یا تیره توت است. اسم جنس و نام انگلیسی آن (*fig*) مشتق از واژه عبری

pag به معنی انجیر نارس است که امروزه به نوزاد نارس نیز گفته می‌شود. نام گونه برگرفته از Caria، نام ناحیه‌ای انجیرخیز در جنوب غربی ترکیه است. خاستگاه انجیر را منطقه بین دریای مدیترانه و دریای سیاه می‌دانند. تولید میوه انجیر سازوکاری پیچیده و منحصر به فرد دارد.^{۱۴} انجیرهای یک درخت همه با هم نمی‌رسند و تقریباً همیشه می‌توان بر روی درخت، انجیر تازه خوردنی یافت. از این رو برخی تورات را به درخت انجیر تشبیه کرده‌اند که پیوسته می‌توان از آن بهره‌ای تازه گرفت. نخستین گیاهی که در تورات از آن نام برده شده Teenah (در عربی تین)، به معنی درخت انجیر، است که از برگ‌های پهن و بزرگ آن برای پوشاندن بدن استفاده شده است. وقتی آدم و حوا از درخت شناخت نیک و بد یا از میوه ممنوعه خوردند، "چشمان هر دو گشوده شد، دانستند که عریانند، برگهای انجیر را به هم دوخته و از آن پیشبندی برای خود ساختند (پیدایش، ۳:۷)." ^{۱۵}

به سوی آن درختان تاخت چون تیر روان^{۱۵} بر کند برگی چند از انجیر به ستر خویشتن بر بست آن را ثنا گفت آن خدای آسمان را^{۱۶}

برخی مفسران تورات درخت و میوه ممنوعه را انجیر گفته‌اند که از یک سو آدم و حوا با آن گناه کردند و از سوی دیگر، بدن برهنه خود را با آن پوشانند. در قرآن از درختی که آدم و حوا با برگ آن خود را پوشاندند نام برده نشده است، ولی خاقانی در دو بیت متوالی زیر و سنایی در بیت بعد به انجیر یا تین اشاره دارند:

همچو آدم به هند عریان بود
ماند پوشیده اختر تیغش
برگ انجیر بر تنش بستند
سبز از آن گشت منظر تیغش

از برای هفت گندم هشت جنت در مبارز
برگ بی‌برگی مجوی و قصد برگ تین مکن

در تورات، مأمورانی که از سوی کلیم‌الله به کنعان گسیل شدند، انواع میوه چون انجیر و انگور و انار را در آنجا دیدند و برای کلیم‌الله آوردند (اعداد، ۱۳:۲۳، ۲۰:۵):

به راه اندر به خوش جایی رسیدند
فراوان میوه‌ها بر دار دیدند
اناری بی‌حد و انجیر و انگور
بدیدند بر شجرها بی‌حد از دور
از آنجا خوشه انگور و یک نار
ابا یک شاخ خوب انجیر پُربار
بر آنها سه سبد پُر بار کردند
به یک انجیر و در یک نار کردند^{۱۷}
سبدها پیش پیغمبر نهادند
سرش را نامداران برگشاندند
چو پیغمبر بدید آن نار و انگور
ابا انجیرها آن شیر غفور
نبی آن میوه با یاران تمامت
بخورد آن محترم صدر امامت^{۱۸}

در قرآن، فقط یک بار تین یا انجیر در آیه ۱ از سوره ۹۵/تین آمده و به آن سوگند خورده شده است، با دو بیت متوالی از قائلی:

تین و زیتونی که یزدان خورده در قرآن قسم
فهم کن زاول که قصدش چیست زین زیتون و تین
در همین زیتون و تین خواهد یقین شد آنکه هست
طعم آن شیرینی مطلق به هر چیزی ضمیم

بسته به مرحله رسیدگی میوه انجیر و مورد استفاده آن، در تورات واژه‌های متفاوتی برای آن به کار رفته است. در سموئیل ۱ (۱۸:۲۵؛ ۳۰:۱۲) و در سموئیل ۲ (۱:۱۶) از نان انجیری همراه با دیگر انواع نان و کباب و شراب نام برده شده است.^{۱۹} در پادشاهان ۲ (۷:۲۰) و اشعیا (۲۱:۳۸) از مرهم یا ضماد انجیر نام برده شده است: "پس اشعیا گفت مرهم یا ضمادی از انجیر درست کن. همین کار را کردند و روی دمل گذاشتند و حزقیبا بهبود یافت."^{۲۰} در نحما (۲۵:۱۳) آمده است که عده‌ای غله و شراب و انگور و انجیر و چیزهای دیگر بار خر

می‌کردند تا به اورشلیم ببرند و بفروشدند. در غزل غزل‌های سلیمان (۲:۱۳) واژه *Pag* به انجیر سبز یا نارس اشاره دارد: ”درخت انجیر میوه بر می‌آورد و شکوفه‌های تاک رایحه می‌پراکند. برخیز و بیا محبوبم، زیبایم، بیا نزد من.“ در اشعیا (۳:۴) این تشبیه آمده: ”... همچون ریزش برگ خشکیده از تاک و انجیر خشکیده از درخت، ستارگان فرو خواهند ریخت.“^{۲۰} در ارمیا (۸:۱۳) واژه *Teenim* (صورت جمع *Teenah*) به میوه رسیده انجیر اشاره دارد: ”خداوند اعلام می‌کند من محصول آنان را خواهم گرفت، نه انگوری بر تاک و نه انجیری بر درخت باقی خواهد ماند و برگهایشان خشک خواهد شد، آنچه به آنان داده‌ام پس گرفته خواهد شد.“ و باز در ارمیا (۲۴:۲) آمده است که در یک سبد انجیرهای زودرس و خوب بود و در سبد دیگر انجیرهای نارس و بد که قابل خوردن نبودند. در هوشع (۹:۱۰) واژه *Bikkûrah* به انجیر اول فصل اشاره دارد: ”وقتی اسرائیل را پیدا کردم، مثل آن بود که در بیابان انگور یافته باشم و وقتی آباء تو را دیدم، مثل دیدن انجیر اول فصل بر روی درخت بود...“ در اشعیا (۲۸:۴)، از میان رفتن آبادانی و زیبایی یک سرزمین و زوال ناگهانی آن به چیدن و خوردن انجیر نوبرانه به محض دیدن آن بر شاخه تشبیه شده است و در میکاه (۴:۴) آمده است که صلح و آرامش و روزهای خوب در دنیا زمانی است که همگان زیر درخت انجیر و تاک خود نشسته‌اند و از هیچ‌کس یا هیچ‌چیز بیمی ندارند.

در عهد عتیق، خارج از پنج کتاب موسی، از درختی نام برده شده که آن را از گونه *sycomorus*، متعلق به جنس انجیر و تیره توت دانسته‌اند. نام گونه مرکب از دو واژه یونانی به معنی انجیر و توت، به سبب شباهت آن به میوه انجیر و برگ توت، است. این درخت که در فارسی توت انجیری و در انگلیسی *sycomore* نامیده می‌شود، بومی سرزمین مصر و معروف به انجیر مصری است. احتمال داده‌اند که درخت بهشتی با برگ‌های بزرگ برای پوشاندن اندام برهنه آدم و حوا همین درخت بوده است. در

تورات از این درخت شش‌بار به وجه جمع و در اشاره به تمامی درخت، نه میوه یا اندام دیگری از آن، نام برده شده است (پادشاهان ۱، ۲۷:۱۰؛ تواریخ ۱، ۲۷:۲۸؛ تواریخ ۲، ۱:۱۵، ۹:۲۷؛ مزامیر، ۷۸:۴۷؛ عاموس، ۷:۱۴). در این نوع انجیر نیز، مانند انجیر وحشی یا نر، تخم‌ریزی زنبور سبب تبدیل تخمدان به گال غیر قابل خوردن می‌شود. از این رو، این گونه میوه‌های بی‌مصرف را قبل از رسیدن با کارد مخصوصی از میان می‌بردند و این گفته پیامبر عاموس که ”من نه پیامبرم و نه پیامبرزاده، بلکه شبانی هستم و پیراینده درختان انجیرم (عاموس، ۷:۱۴)“، باید در اشاره به همین رسم زراعی باشد.

زیتون

زیتون از جنس *Olea* و گونه *europaea*، متعلق به خانواده *Oleaceae* یا تیره زیتون است. زیتون را در انگلیسی *olive* و در عربی همان زیتون می‌نامند. واژه زیتون برگرفته از ریشه سامی زیتو است. در عربی، هرگونه روغن را زیت، برگرفته از نام زیتون، می‌نامند.^{۲۱} در انگلیسی نیز واژه *oil* به معنی روغن از *olea* در زبان لاتینی گرفته شده که به معنی زیتون است. خاستگاه زیتون را کشورهای حوزه مدیترانه، به‌ویژه سوریه، گفته‌اند و گفته می‌شود که ارقام زراعی زیتون از سرزمین‌های عرب به ایران و ارمنستان آمده است. از روش‌های ازدیاد زیتون، قطع پاجوش‌های برآمده از بُن درخت و کاشت آنها در خزانه است، روشی که در آن زمان نیز معمول بوده است: ”زن تو در خانه‌ات مانند شاخ پُربار تاک خواهد بود و پسران تو همچون پاجوش‌های زیتون به گرد سفره‌ات خواهند نشست (مزامیر، ۱۲۸:۳).“^{۲۲} نام زیتون در تورات نخستین‌بار در ارتباط با داستان نوح آمده است: ”کبوتر در حالی که برگ زیتون به دهان گرفته بود شامگاهان به سوی نوح [در کشتی] آمد و نوح دانست که آنها از روی زمین کم شده‌اند و توفان فرونشسته است (پیدایش، ۸:۱۱).“

کبوتر بر شد از کشتی به پرواز
برفت و شامگه آمد دگر باز

گرفته برگ زیتونی به منقار
 تر و سبز و نکو چون نخل پُربار
 از آن نوح نبی گردید خرم
 چو خشکی می پدید آمد به عالم^{۳۳}

این امر که در ایران باستان حمل شاخه زیتون در جشن‌ها و قراردادن آن در تاج سرداران نشانی از صلح و پیروزی بوده و در فرهنگ عربی فارسی لاروس نیز آمده است که ساقه و برگ زیتون از گذشته دور نشانه صلح و پیروزی و نعمت و فراوانی بوده، احتمالاً از داستان کشتی نوح گرفته شده است. امروزه نیز کبوتر، خاصه با شاخ زیتون در منقار، نماد صلح و اتحاد است.

در پنج کتاب اول تورات حدود ۶۰ بار به زیتون یا روغن آن اشاره شده و به عنوان یکی از درختان شاخص و پُربرتک سرزمین فلسطین از آن سخن رفته و قدمتش به قبل از زمان عبرانی‌ها رسانده شده است (تثنیه، ۶:۱۱). زیتون از نعمات الهی محسوب می‌شده (تثنیه، ۷:۱۳، ۱۱:۱۴؛ اعداد، ۱۸:۱۲) و روغن آن در جنبه‌های گوناگون زندگی روزمره مردم یهود نقش مؤثر داشته است. روغن زیتون از منابع اصلی تغذیه و نیز از مواد سوختی برای تأمین روشنایی بوده و در لوازم آرایش و عطریات هم به کار می‌رفته است. شاید بتوان گفت که مقصود از روغن در تورات روغن زیتون است. از چوب زیتون در ساختن در و پنجره (پادشاهان ۱، ۶:۳۲) استفاده می‌شده است. دارا بودن روغن زیتون به مقدار زیاد نشانه توانگری بوده و از دست دادن محصول زیتون را نتیجه نافرمانی از خدا می‌دانستند (تثنیه، ۵۱، ۲۸:۴۰). اگر یهودیان محصولات کشاورزی مانند غله و زیتون را در شهر خود می‌خوردند، باید عشریه آن را می‌دادند، ولی اگر آن را در محلی که خداوند برای عبادت خود تعیین نموده بود می‌خوردند از پرداخت عشریه معاف بودند (تثنیه، ۱۲:۱۷، ۱۴:۲۳). ”وقتی زیتون را از درخت می‌تکانید، دوباره سراغ شاخه‌ها نروید، آنچه را که باقی مانده برای غریبان، یتیمان و بیوگان بگذارید (تثنیه، ۲۴:۲۰).“

پس از آرد، روغن زیتون مهم‌ترین ماده مورد استفاده در درست کردن نان فطیر یا نان بدون خمیرمایه بوده است. قرص نان فطیر را با روغن زیتون می‌سرشتند و یا روی فطیر نازک را روغن می‌مالیدند و در هر حال از نرم‌ترین آرد استفاده می‌کردند. این نان‌ها را برای ادای نذر در راه خدا می‌دادند. دستور پخت نان نذری در آیات متعدد داده شده است که در بیشتر موارد یک دهم پیمانه آرد بسیار نرم با یک چهارم پیمانه روغن زیتون یا دو دهم پیمانه آرد با یک سوم پیمانه روغن یا سه دهم پیمانه آرد با یک دوم پیمانه روغن آمیخته می‌شده است (خروج، ۴۰، ۲۳، ۲۹:۲؛ لاویان، ۷، ۴، ۲:۱، ۵:۱۱، ۶:۱۵، ۱۲، ۷:۱۰، ۸:۲۶، ۹:۴، ۲۱، ۱۰:۱۴، ۱۳:۲۳، ۱:۲۴؛ اعداد، ۱۵:۵، ۱۵:۶، ۷۹، ۷۳، ۶۷، ۶۱، ۵۵، ۴۹، ۴۷، ۳۳، ۳۱، ۲۵، ۱۹، ۱۳:۷، ۸:۸، ۱۱:۹، ۶:۹، ۱۵:۴، ۹، ۲۸:۵، ۲۹:۳). به آردی که برای کفاره گناه ایثار می‌شود (لاویان، ۵:۱۱) یا به آرد جو که برای طلب مغفرت از سوء ظن بی‌پایه به همسر ایثار می‌شود (اعداد، ۵:۱۵) نباید روغن افزود.

در بخش‌هایی از تورات، به روغن زیتون به منزله ماده سوختی برای چراغ اشاره و از مردم خواسته شده است که روغن صاف و زلال زیتون بیاورند تا چراغ‌ها روشن بمانند (خروج، ۶:۲۵، ۲۷:۲۰؛ لاویان، ۲:۲۴؛ اعداد، ۹:۴، داوران، ۱۵:۵). برخی مفسران صافی روغن و تداوم روشنایی در این آیه‌ها را به صفا و خلوص مؤمنان و پایداری ایمانشان تعبیر کرده‌اند. در بعضی نواحی مصر، نفت را زیت الجبل یا روغن کوهی می‌گفته‌اند. علاوه بر سوزاندن برای روشنایی، روغن زیتون برای تهیه روغن مقدس مسح نیز استفاده می‌شده است (خروج، ۲۵، ۲۴:۳۰، ۲۸، ۳۵:۸). در زبان عبری، مسح و مسح کردن را messiah می‌گویند و در یونان قدیم نیز که برای بزرگداشت قهرمانان المپیک به بدن آنها روغن زیتون می‌مالیدند، آن را christos می‌گفتند و بدین ترتیب، دو واژه مسیح و Christ به وجود آمده است.

در عهد عتیق، خارج از پنج کتاب موسی نیز حدود ۸۰ بار از درخت و میوه و روغن زیتون نام

برده شده است که از منزلت خاص آن حکایت می‌کند. زیتون در آیه‌های بسیار نشان رفاه و نعمت است و بود و نبودش نشان لطف و قهر الهی. "وقتی درخت زیتون تکانده می‌شود، دو سه تا زیتون روی شاخه‌های بالایی و چهار پنج تا روی شاخه‌های پُربار باقی می‌ماند که نشانی از خداوند اسرائیل است (اشعیا، ۱۷:۶). "آنان بر روی زمین و در میان اقوام خواهند ماند، همچون زیتون بر درخت تکانده شده (اشعیا، ۲۴:۱۳)."

"یک روز درختان به زیتون گفتند که زین پس تو پادشاه ما باش و زیتون گفت آیا در این صورت باید از روغن خود که برای خداوند و خلق است چشم‌پوشم و سر بر درختان دیگر فرود آورم؟ (داوران، ۹، ۹:۸)."

"خداوند تو را درخت پُربار و بالنده زیتون نامید (ارمیا، ۱۱:۶)."

"من چون یک شاخ زیتون در خانه خدا شکفته می‌شوم (مزمیر، ۵۲:۸)."

"شاخه‌های جوانش خواهد رُست و فَرّ و جلالی مانند درخت زیتون خواهد یافت (هوشع، ۶:۱۴)."

"او که لذت می‌جوید فقیر خواهد شد و او که دوستدار شراب و زیتون است هرگز غنی نخواهد بود." و نیز "عاقلان میوه‌های خوب و روغن زیتون ذخیره می‌کنند و کم‌عقل‌ها اینها را از بین می‌برند (امثال، ۲۰، ۱۷:۲۱)."

"خواهید کاشت ولی بر نخواهید داشت، زیتون را عصاره خواهید گرفت اما از روغن آن استفاده نخواهید کرد و انگور را خواهید فشرد، ولی شراب آن را نخواهید نوشید (میکاه، ۶:۱۵)."

"ضمناً کوه بلندی را که در نزدیکی اورشلیم بر شهر اشراف دارد زیتون می‌نامند (سموئیل، ۲، ۱۵:۳۰، زکریا، ۴:۱۴).

در قرآن، واژه زیتون پنج‌بار همراه با میوه‌های دیگر مشتمل بر انار، انجیر، انگور و نخل، و یک-بار به تنهایی در آیه ۳۵ از سوره ۲۴/نور برای روغن آن آمده است. در این آیه، منشأ نور الهی روغن پاک و نورانی زیتون است که از میوه و درخت زیتون به دست می‌آید و به صورت "نه شرقی و نه غربی" از آن نام برده شده است. تقریباً در همه تفسیرها و ترجمه‌ها "نه شرقی و نه غربی" را صفت درخت دانسته‌اند، در حالی

که این عبارت توصیفی از نور ذات الهی است که طلوع و افول ندارد.^{۲۴} آیات بسیاری از عطار نیز در تأیید همین معنی است. در جایی دیگر از قرآن (آیه ۲۰ سوره ۲۳/مؤمنون) نیز با آنکه از درخت و روغن زیتون نام برده نشده است، به حکم قرائن آن را درخت و روغن زیتون دانسته‌اند.

انار

انار از جنس *Punica* و متعلق به خانواده *Punicaceae* است. خاستگاه انار را ایران می‌دانند. نام انگلیسی آن Pomegranate از نام قدیمی فرانسوی *Pome granate* به معنی سیب دانه‌دار یا سیب پُر دانه گرفته شده است. وجه تسمیه واژه *grenade* به معنی نارنجک یا بمب کوچک دستی از جهت شباهت آن به میوه انار و ذرات منفجره داخل آن به دانه‌های انار است. انار را در عبری *ریمن* و در عربی *رُمان* می‌نامند.^{۲۵} در قرآن، واژه *رُمان* سه‌بار همراه با میوه‌های دیگر مشتمل بر انگور و خرما و زیتون آمده است (آیه‌های ۹۹ و ۱۴۱ از سوره ۶/انعام و آیه ۶۸ از سوره ۵۵/رحمن). در شعر قدیم فارسی، صفت *رُمانی* از جهت تشبیه رنگ برای یاقوت، اشک خونین و باده لعل بسیار به کار رفته است.

خداوند به موسی فرمان داد که با نخ نیلی، ارغوانی و قرمز منگوله‌هایی به شکل انار درست کند و به دورتادور لبه دامن ردای برادرش هارون بیابیزد و نیز زنگوله‌هایی از طلا بسازد و بین انارها آویزان کند (خروج، ۳۴، ۲۸:۳۳) و او چنین کرد تا هارون این ردا را به هنگام خدمت خداوند بپوشد (خروج، ۲۶، ۲۵، ۳۹:۲۴).

بدوز از بهر هارون رخت و جامه که دیگرگون بود از رخت عامه بگیرد دامنش این نیک کردار ز زر برچین چنین یک زنگ و یک نار بدان باید همه سه رنگ باشد خلاصه رنگ بی‌نیرنگ باشد یکی قرمز و دیگر آسمان‌گون سوم باید که باشد ارغوان‌گون^{۲۶}

علاوه بر انارهای نخعی برای تزئین لباس و انارهای مفرغی برای تزئین سرستون‌های مفرغی (آیه‌های متعدد در پادشاهان ۱، پادشاهان ۲، تواریخ ۲ و ارمیا)، در تورات از درخت و میوه انار یاد شده است. "وقتی به درّه اشکل رسیدند، شاخه‌ای از تاک را با خوشه انگور کردند و از انارها و انجیرها چیدند و، هر دو نفر، میوه‌ها را بر روی تیرک چوبی حمل کردند (اعداد، ۱۳:۲۳)." ۲۶

اناری بی حد و انجیر و انگور بدیدند بر شجرها بی حد از دور از آنجا خوشه انگور و یک نار ابا یک شاخ خوب انجیر پُربار بر آنها سه سبد پُربار کردند به یک انجیر و در یک نار کردند 'یهوشوع' سه چوب بُرید در دم به هر یک یک سبد بر بست محکم از آن هر یک دو تن زان نامداران ز جا برداشتند آن شهسواران ۲۷

و در جای دیگر آمده: "چرا ما را از مصر به این مکان نامناسب آوردید؟ در اینجا نه غله‌ای کشت می‌شود و نه انجیر و انگور و اناری هست. آب هم برای خوردن پیدا نمی‌شود (اعداد، ۲۰:۵)." ۲۸

در دو آیه از غزل غزل‌های سلیمان (۴:۳؛ ۶:۷) عبارت مشابهی وجود دارد با واژه عبری pelah که آن را در انگلیسی به temple، به معنی گیجگاه یا شقیقه یا حد واسط شقیقه و گونه، ترجمه کرده‌اند. این ترجمه که "... سینه‌های تو از پشت چادر مثل دو کفه انار است نادرست می‌نماید،" زیرا واژه عبری در متن به معنی سینه نیست، دیگر آنکه سینه، غیر از چادر، پوشش دیگری هم دارد که مانع از دیدن و تشبیه کردن آن است و بالاخره سینه و نوک آن را به تمامی انار و تاج آن، نه به یک کفه انار تشبیه کرده‌اند؛ همچنان که در غزل غزل‌های سلیمان آمده: "... تو را به خانه می‌آوردم و شرابی خوش طعم به تو می‌نوشاندم، شهدی از انارهایم (۸:۲)." در ترجمه‌های دیگر از آن دو آیه (غزل غزل‌های سلیمان، ۴:۳، ۶:۷) آمده:

"... گونه‌هایت از پشت روبند همانند دو نیمه انار است." ۲۹ این تشبیه هم از احمد شاملو است: "... گونه‌هایت از پس روبند نازک دو نیمه ناری را مآند." از میان ترجمه‌ها، "... شقیقه‌هایت در عقب بُرقع مثل پاره انار است،" ۳۰ شاید به معنای اصل نزدیک‌تر باشد، زیرا میوه انار گاهی پس از رسیدن بر سر شاخ ترک برمی‌دارد و می‌کفد یا می‌شکافد و درون سرخ آن نمایان می‌شود. در دو آیه بالا، واژه عبری pelah به معنی بخشی از انار است و گمان می‌رود منظور از آن انار کفته یا کفیده، به معنی شکافته، باشد که در ادب فارسی گونه یا رخ یا رخسار را به آن تشبیه کرده‌اند، با سه بیت به ترتیب از ابوالفرج رونی، مسعود سعد سلمان و فرخی سیستانی:

در عشق چو نار کفته شد رخسارم
از بس که بر او سرشک خونین بارم

آکنده دل چو نار ز تیمار و هر دو رُخ
گشته چو نار کفته و اشکم چو ناردان

دو لب چو نار کفیده، چو برگ سوسن زرد
دو رخ چو نار شکفته، چو برگ لاله لال

انار را نماد باروری و وفور دانسته‌اند. در غزل غزل‌های سلیمان آمده: "بروم ببینم آیا درختان انار گل کرده‌اند یا نه (۱۱:۶، ۱۲:۷)." ۳۱ این را هم گفته‌اند که هر انار ۶۱۳ دانه به تعداد آیه‌های تورات دارد که آشکارا گفته‌ای بی‌اساس است. در عرفان یهود، انار نماد وحدت در کثرت است؛ همان‌گونه که دانه‌های کثیر انار درون یک پوست وحدت یافته‌اند و در واقع اجزای انار واحدند، همه پدیده‌های کثیر جهان آفرینش نیز در واقع اجزای هستی واحدند، با دو بیت نامتوالی از مولوی:

انار شیرین گر خود هزار باشد و گر یک
چو شد یکی به فشردن دگر شمار چه باشد
در پوست، من و تو همچو انگور
در شیر، کجا تو و کجا من

نخل

سایر میوه‌ها، مشتمل بر انگور و زیتون و انار، آمده است.^{۳۴} در آیه ۶۷ از سوره ۱۶/نحل، به باده خرما که پُرزورتر از شراب انگوری است اشاره شده است، با بیتی از فردوسی:

بدو گفت ما می ز خرما کنیم
به تمّوز و هنگام گرما کنیم

تاک

تاک یا رَز یا درختچه انگور از جنس *Vitis* و متعلق به خانواده *Vitaceae* یا تیره مو است که در عبری کِرم (با کسر اول و دوم) و در عربی کِرم (با فتح اول و سکون دوم) نامیده می‌شود. تاک دارای ساقه رونده (*vine*) با رشد سریع است که با تکیه بر چوب یا درخت یا دیوار یا تکیه‌گاهی دیگر به رشد همه‌جانبه خود ادامه می‌دهد. "یوسف تاک پُرثمری است در کنار چشمه که شاخه‌های آن از دیوار سر می‌کشد (پیدایش، ۴۹:۲۲)". از این رو تاک را همه‌ساله هرس می‌کنند تا عملکرد آن بیشتر و حبه‌های انگور آن درشت‌تر گردد، با بیتی از سعدی:

زکاه مال بدر کن که فضلۀ رَز را
چو باغبان بُرد بیشتر دهد انگور

نام تاک و انگور و کشمش و سرکه حدود ۵۰ بار در تورات آمده است که با احتساب شراب، این تعداد به حدود ۲۰۰ می‌رسد. "پس از شش سال کاشت، در سال هفتم در مزرعه چیزی نکارید و تاکستان را هرس نکنید، بگذارید برای فقیران که از آن غذا به دست آورند و چهارپایانشان از آنچه باقیمانده بهره ببرند (خروج، ۱۱:۲۳؛ لاویان، ۴:۲۵). "در بخشی از اشعیا (۷ تا ۵:۱۰)، که آن را سرود تاکستان نامیده‌اند، خداوند در تشبیه اسرائیل به تاکستان، تاک‌ها را هرس نمی‌کند و به حال خود رها می‌سازد: "این سرود را برای محبوبم می‌خوانم، سرودی برای تاکستانش. محبوب من یعنی خدای من بر فراز تپه‌ای حاصلخیز تاکستانی بر پا داشت. زمینش را کند و سنگ‌هایش را درآورد و بهترین تاک‌ها را کاشت. در آن برجی ساخت و

نخل خرما، در برابر نخل زیتنی، درختی است از جنس *Phoenix* و گونه *dactylifera*، متعلق به خانواده *Palmaceae* که نام جنس آن احتمالاً با نام پرندۀ افسانه‌ای ققنوس و سرزمین باستانی فنیقیه، لبنان کنونی، مرتبط است.^{۳۵} نخل را در انگلیسی *palm* به معنی کف دست می‌نامند، زیرا برگ آن به پنجه باز دست شباهت دارد. نام گونه خرما از واژه یونانی *dactylos* به معنی انگشت گرفته شده است، زیرا میوه آن به انگشت و خوشه میوه به پنجه بسته شبیه است. در عربی و عبری، خرما را رسیده نرم را رطب و خرما خشک را تمر می‌نامند.

شاخ و برگ نخل را نشانه پیروزی دانسته‌اند: "شاخ نخل بگیرید و در پیشگاه الهی شادمانی کنید (لاویان، ۴۰:۲۳)". در خروج (۲۷:۱۵) آمده است: "آنان به علیم آمدند، جایی که دوازده چشمه و هفتاد نخل بود و در کنار آب خیمه زدند."

ده و دو چشمه زیبا از آن آب
برون می‌آمد از فرمان وهاب^{۳۶}
چو دیدند آنچه‌انجان جای همایون
ز خرما نخل‌ها گردیده گلگون
درخت هفتاد بود، اما ز گرمای
به هر نخلی از آن سی خوشه خرما^{۳۷}

در تورات، جابه‌جا از نخل و خرما نام برده شده است: از خرما و کشمش نان درست می‌کردند (سموئیل ۲، ۱۹:۶؛ تواریخ ۱، ۱۶:۳). مؤمن چون نخل سر بر خواهد آورد و خواهد شکفت (مزامیر، ۱۲:۹۲). در بروز خشم به اسرائیل، خداوند سر (مردان معمر و برجسته) و ته (پیشوایان دروغگوی) اسرائیل را در یک روز قطع خواهد کرد (اشعیا، ۹:۱۴). دشت دره یریحو تا صوعر را شهر درختان خرما یا نخلستان می‌نامیدند (تثنیه، ۳:۳۴).

در قرآن، واژه‌های نخل و نخیل و نخله روی هم ۲۰ بار، در ۸ آیه به تنهایی و در ۱۲ آیه همراه با

چَرخُشتی حفر نمود و به انتظار محصول نشست، اما جز انگور تُرش حاصلی ندید. اینک شما ساکنان اورشلیم و اهالی یهودا، شما بین من، که پروردگار شما هستم، و تاکستانم داوری کنید. من برای تاکستانم دیگر چه باید می‌کردم که نکردم؟ چرا به جای انگور خوب میوه بد بار آورد؟ حال به شما می‌گویم که با این تاکستان چه خواهیم کرد. حصار دُورش را خراب می‌کنم تا ببینند و زیر دست و پا نابودش کنند. نه هرس می‌کنم و نه علف‌های هرز را از بین می‌برم، رهایش می‌کنم تا خار و خاشاک همه‌جا را فرا گیرد. ابرها را هم فرمان می‌دهم تا بر آن نبارند.“ در این آیه‌ها، تاکستان خداوند اسرائیل است و مردم یهودا همان تاک‌هایی که او از آنها چشم‌امید داشت. خداوند انصاف می‌طلبید، ظلم و خونریزی دید؛ درستی و پارسایی می‌جُست، ناله‌های درد و محنت شنید.

در تورات، داشتن تاک و تاکستان و استفاده از آن اهمیت داشته است، از جمله در آیه‌های متعدد از بخش ۲۱ در پادشاهان ۱، از تملک و تصرف تاکستان سخن رفته و در جای دیگر (غزل غزل- های سلیمان، ۸:۱۱)، بهره هر تاکستان هزار مثقال نقره گفته شده است. در تثنیه (۶:۱۱، ۶:۲۰) و یوشع (۱۳:۲۴)، پروردگار از فراهم آوردن چیزهای لذت‌بخش برای مردمان و از تاکستان‌هایی که از پیش برای آنان کاشته است سخن می‌گوید. در تورات، مزرعه و تاکستان، غله و تاک، و نان و شراب، با هم ولی متمایز از یکدیگر، آمده‌اند؛ همچنان که تاک و تاکستان غالباً با درختان میوه و باغ میوه، ولی متمایز از آنها آمده است (اعداد، ۱۶:۱۴، ۱۷:۲۰، ۲۲:۲۱؛ داوران، ۵:۵؛ سموئیل ۱، ۸:۱۴، ۲۲:۷؛ نحمیا، ۵:۳، ۵:۳۰؛ تواریخ ۲، ۱۰:۲۶؛ مزامیر، ۳۷:۱۰۷؛ امثال، ۳۰:۲۴، ۳۱:۱۶؛ اشعیا، ۳۶:۱۷، ۵:۶۱؛ ارمیا، ۱۰:۳۹، ۱۶:۵۲).

در مورد تاک و تاکستان، در کتاب قانون قوانین یا تکالیفی وضع گردیده است: اگر کسی چهارپایان خود را در تاکستان یا مزرعه دیگری بچراند، باید از مزرعه یا تاکستان خود جبران خسارت کند (خروج، ۲۲:۵). در تاکستانان دو گونه تاک

نکارید، وگرنه تاک و میوه هر دو تباه خواهد شد (تثنیه، ۲۲:۹). اگر به داخل تاکستان همسایه-تان رفتید، هر اندازه می‌خواهید انگور بخورید، ولی در سبدها نگذارید (تثنیه، ۲۴:۲۳) و بعد از برداشت محصول به تاکستان باز نگردید و انگورهای افتاده را برندارید، آنها را برای فقیران و یتیمان و بیوگان و بیگانگان بگذارید (لاویان، ۱۹:۱۰؛ تثنیه، ۲۱:۲۴). برخی تعالیم تورات نیز با تمثیل تاک و ثمر آن گفته شده است: ”وقتی شما با زنی عهد ازدواج می‌بندید، ولی دیگری از او کام برمی‌گیرد، مثل آن است که خانه‌ای بسازید ولی در آن زندگی نکنید یا تاکستانی بر پا کنید ولی حبه‌ای از انگور آن نخورید یا از شراب آن نوشید (تثنیه، ۳۹، ۲۸:۳۰).“ و نیز، وقتی در مسند قدرت ”حق فقیران را پایمال می‌کنید و بر غله‌شان مالیات می‌بندید، مثل آن است که قصر سنگی می‌سازید، ولی در آن زندگی نخواهید کرد یا تاک می‌نشانید، ولی شرابش را نخواهید خورد (عاموس، ۱۱:۵؛ صنفیا، ۱۳:۱).“

در سفر پیدایش (۱۱، ۱۰، ۹:۴۰) آمده است: در زندان، ”شرابدار یا ساقی شاه خوابش را برای یوسف تعریف کرد تا تعبیر نماید: در خواب تاکی پیش رو دیدم، بر آن تاک سه شاخه بود، غنچه‌هایش زود شکفته شدند، خوشه‌های انگور رسیدند، جام فرعون در دستم بود، انگورها را فشردم و جام را در دست فرعون نهادم.“

که در پیشم درختی گشت پیدا
به او سه شاخ سبز و نغز و زیبا
فراز شاخه‌ها گل‌ها برآمد
شکوفه گردشان هر سو درآمد
از او انگورها آویخت ناگاه
به غایت خوشه‌های خوب و دلخواه
به دست من گرفته جام سلطان
چو جام غم به دست بنده آسان
از آن انگورها در وی فشردم
به لبخندان بر فرعون بردم
ز من بستاند فرعون جام باده
لب پُر خنده و ابرو گشاده^{۳۰}

و یوسف تعبیر کرد که تا سه روز دیگر فرعون تو را آزاد می‌کند و به مقام پیشین خواهی رسید و بار دیگر جام در دست او خواهی گذارد (پیدایش، ۴۰:۱۳).

بدو یوسف بگفت تعبیر این خواب
بگویم با تو از فرمان وهاب
سه روز دیگر فرعون بخواند
سرت را باز در گردون رساند
بسی بنوازدت ز اندازه بیرون
شود رخسار زردت باز گلگون
همان مسند که بودی باز بینی
فراز مسند و دولت نشینی
ولی باید مرا نگذاری از یاد
بگردانی مرا از لطف خود شاد^{۳۶}

بادام

بادام از جنس *Prunus* (یا *Amygdalus*) و متعلق به خانواده *Rosaceae* یا تیره گل سرخ است. خاستگاه بادام را عموماً ایران و برخی سوریه و فلسطین می‌دانند و گفته می‌شود از این منطقه به شرق و غرب رفته است. بادام در زمرة نخستین درختانی است که در آغاز بهار یا حتی قبل از آن شکوفه می‌کند و شکوفه سپید و صورتی رنگ آن مبشر فرارسیدن بهار است، با سه بیت از بیدل دهلوی، سعدی و صائب:

از تغافل چند بندی پرده بر روی بهار
چشم واکن غنچه بادام وا خواهد شدن

باد آمد و بوی عنبر آورد
بادام شکوفه بر سر آورد

میلی که داشتند حریفان به نُقل و می
از چشمک شکوفه بادام تازه شد

بادام را در زبان عبری *shaked*، به معنی شتاب و هشدار ناگهانی، می‌نامند.^{۳۷} در جامعه (۱۲:۵) آمده است که "وقتی مردان از بلندی‌ها هراس دارند و از خطرات راه، وقتی درخت بادام شکوفه می-

کند، وقتی ملخ خود را به زور بر زمین می‌کشد و شوق و تمنا فرو می‌کشد،^{۳۸} مرد به آرامگاه ابدی می‌رود و سوگواران به خیابان‌ها." در این آیه، که شاید توصیفی از وضع و حال مردان سالخورده باشد، شکوفه بادام را به موی سپید و شتاب فرارسیدن پیری تعبیر کرده‌اند. در قاموس کتاب مقدس نیز عبارت "درخت بادام شکوفه آورد" به سفید شدن موی و شتاب در رسیدن پیری و مرگ تعبیر شده است.^{۳۹} در اعداد (۸ تا ۱۷:۶)، موسی دوازده چوبدستی یا عصا را که از سران قبایل گرفته بود و چوبدستی هارون، نماینده قبیله لاوی (Levi)، در میان آنها بود در پیشگاه خداوند نهاد. . . . روز بعد موسی وارد خیمه میعاد یا عبادتگاه شد و دید که چوبدستی هارون نه فقط سبز شده، بلکه شکوفه کرده و بادام داده بود. . . . موسی آن را حکمت و اشاره‌ای از سوی خداوند دانست. این عصا و ثمر آن را نخل و رطب نیز گفته‌اند:

بر ایشان گو عصای هر که فردا
دهد گل او بود از خاص درگاه
چو صبح صادق از مشرق دگر بار
کشیدش نور از فرمان دادار
بنی یعقوبیان پیشش جهیدند
عصای خشک لاوی را بدیدند
شکفته گل بر او همچون که گلزار
در آویزان بر او هر سو رطب بار
عصاهای دگر بی‌بار و بی‌سر
ضعیف و خشک و لاغر گشته یکسر^{۴۰}

پس از آنکه خداوند کلام در دهان موسی نهاد، از او پرسید "چه می‌بینی؟ پاسخ داد: شاخه- ای از یک درخت بادام را می‌بینم" و خداوند گفت: "درست دیده‌ای، زیرا من تو را می‌پایم که چگونه کلام مرا بر زبان می‌آوری (ارمیا، ۱۲، ۱:۱۱)،" با توجه به این نکته که در زبان عبری "تو را می‌پایم" مشابه "درخت بادام" تلفظ می‌شود. در خروج نیز موسی دستور ساختن یک شمعدان برای عبادتگاه را می‌دهد (۳۲، ۲۵:۳۱) که جاشمعی‌های آن به شکل شکوفه بادام باشد (۳۴، ۲۵:۳۳؛ ۲۰، ۳۷:۱۹).

بید

بید درختی است از جنس *Salix* و متعلق به خانواده *Salicaceae* یا تیره بید که معروف‌ترین گونه آن بید مجنون (*S. babylonica*) است.^{۴۱} نام جنس *Salix* مرکب از دو کلمه *sal* و *lix* در زبان سلتی به معنی نزدیک آب است، زیرا بید را بیشتر در کنار نهر و جویبار به صورت ردیف یا صف می‌کارند و از این روی آن را در زبان عربی صَفَصاف می‌نامند. در تورات نیز به جای بید در کنار جویبار اشاره شده است (ایوب، ۲۲: ۴۰؛ اشعیا، ۴: ۴۴)، با بیت زیر از حافظ و دو بیت متوالی بعد از قآنی:

کنار آب و پای بید و طبع شعر و یاری خوش
معاشر دلبری شیرین و ساقی گلعداری خوش

نگون بید موله^{۴۲} بر لب جوی
چو مجنون واله آب روان شد
و یا بر فرق عکس خویش در آب
ز راه خودپرستی سایه‌بان شد

نام گونه بید مجنون، مشتق از نام شهر بابل، و نام آن در انگلیسی (weeping willow = بید

گریان) هر دو مرتبط با روایت تورات است: [از ما خواستند که سرود شادی بخوانیم، ولی] “ما در کنار رودخانه‌های بابل به یاد اورشلیم نشستیم و اشک ریختیم و بربط‌هایمان را به شاخ بید آویختیم (مزمیر، ۲، ۱: ۱۳۷).” “در نخستین روز از جشن پایان برداشت محصول، اُتْرُج و شاخه‌ای از نخل و شاخه‌هایی از مورد و بید که در کنار آب روییده باشد با خود داشته باشید و هفت روز شادی کنید (لاویان، ۴۰: ۲۳).”

اشیل

در تورات فقط یک‌بار (پیدایش، ۳۳: ۲۱) واژه اشیل آمده: “ابراهیم در برشیا درخت اشیل کاشت و آنجا را به نام خدای لایزال نامید.” احتمال دارد واژه عبری اشیل همان واژه عربی اصل، به معنای ریشه، بوده و مراد از این آیه غرس درخت توسط ابراهیم در ناحیه برشیا باشد.

برخی *eshel* را نماینده سه کلمه عبری *akhillah* (غذا)، *shetiyya* (نوشیدنی) و *leviyyah* (مشایعت مهمان) یا *linah* (خواب) گرفته‌اند که مجموعاً مفهوم مهمانداری را می‌رساند و ذکر نام خدا را در بقیه آیه شکر بعد از طعام دانسته‌اند. در ترجمه‌های انگلیسی تورات، اشیل را به درختی از جنس *Tamarix* ترجمه کرده‌اند که درخت کویری گز است.

در قرآن نیز یک بار واژه اَثَل در آیه ۱۶ از سوره ۳۴/سَبَأ آمده: “. . . آنگاه بر آنان سیلاب روانه کردیم و دو باغ از آنان را به دو باغ با میوه‌های تلخ و درخت اَثَل و تعدادی درخت کم‌رشد سدر تبدیل کردیم.” شاید اَثَل همان اصل و ریشه باشد که در پس سیل مخرب بر جای مانده است. مترجمان قرآن اَثَل را در آیه بالا برابر با درخت کویری گز از جنس *Tamarix* گرفته‌اند که از روی برگ برخی گونه‌های آن ماده‌ای با نام گزغلفی به دست می‌آید. دشت ذات‌الاثیل در نواحی مدینه را، که در شعر عرب بسیار آمده، محل رویش این درخت دانسته‌اند.^{۴۳} در هر حال، دلیل کافی بر برابری اشیل یا اَثَل با درخت گز در دست نیست.

صمغ عربی

صمغ عربی نام درختچه یا درختی است خاردار از جنس *Acacia* متعلق به خانواده *Leguminosae* یا تیره بقولات که در مناطق گرم و خشک می‌روید. نام جنس برگرفته از واژه‌ای یونانی به معنی نوک و خار است. بسیاری آکاسیا را در فارسی، فقط از جهت تشابه لفظ، به اشتباه اقااقیا نامیده‌اند. چوب این درختچه دارای بافت متراکم و سنگین و در برابر صدمه حشرات کاملاً مقاوم است. رنگ روشن چوب آکاسیا در طول زمان تیره می‌شود.

از *shittah* و جمع آن *shittim* به معنی چوب آکاسیا بسیار در خروج نام برده شده و یک بار نیز در اشعیا (۱۹: ۴۱) به درخت آکاسیا اشاره شده است.^{۴۴} در سراسر فصل ۲۵ کتاب خروج، خداوند

از موسی می‌خواهد که فرزندان بنی اسرائیل مکانی مقدس با مشخصات و کیفیات معین برای عبادت او بسازند و این خیمه میعاد حافظ الواح ده فرمان او باشد. از چوب اکاسیا برای ساختن صندوق و میز و مجمر عودسوز و تیرک‌ها و چهارچوب و سردر این مکان مقدس بسیار نام برده شده است (خروج، ۲۸، ۲۳، ۱۳، ۱۰، ۲۵:۵ و ۳۷، ۳۲، ۲۶، ۲۶:۱۵) که غالباً با روکش یا حلقه‌های طلا و نقره و برنز تزئین شده‌اند و در چند آیه از فصل ۲۷ نیز از ساختن قربانگاهی با چوب اکاسیا سخن رفته است. در جای دیگر نیز موسی می‌گوید: ”پس صندوقی از چوب اکاسیا ساختم و دو لوح سنگی مانند الواح قبلی تراشیدم و در دست گرفتم و از کوه بالا رفتم (تثنیه، ۱۰:۳).“

بَلَسَان

بَلَسَان درختی است نادر و کوچک از جنس *Commiphora*، متعلق به خانواده *Burseraceae* یا تیره بَلَسَان که در عربی همان بَلَسَان، در عبری *tsori* و در انگلیسی *balsam* یا به اختصار *balm* نامیده می‌شود. نام جنس آن مرکب از دو واژه یونانی به معنی حامل صمغ است. خاستگاه بَلَسَان را اسرائیل و منطقه دریای سرخ می‌دانند. نام دیگر آن *balm of Gilead* است که به منطقه کوهستانی گیلعاد در شرق رودخانه اردن اشاره دارد. از تیغ زدن پوست ساقه بَلَسَان صمغی به دست می‌آید که از آن، در گذشته به شیوه‌ای نسبتاً مکتوم، روغنی معطر برای استفاده زنان اشراف استخراج می‌شده است. نام گونه معروف این گیاه، *opobalsamum*، برگرفته از واژه ای عبری به معنی روغن برتر است. سابقه استفاده از این روغن معطر به عهد باستان برمی‌گردد. روغن بَلَسَان هنوز در مصر مورد استفاده قرار می‌گیرد، ولی گفته می‌شود ورود آن به بعضی کشورهای غربی مجاز نیست، با بیتی از سنایی:

بر تن و جان ناکسان و کسان
چرب و شیرین چو روغن بَلَسَان

در ارمیا (۸:۲۲)، به خاصیت دارویی بَلَسَان اشاره شده است: ”آیا در گیلعاد بَلَسَان و پزشک یافت

نمی‌شود؟ پس چرا جراحات مردم من التیام نمی‌یابد؟“ و از آن پس این مَثَل که بَلَسَان بخور تا خوب شوی رایج شد. دو آیه زیر در پیدایش حاکی از آن است که در آن زمان بَلَسَان را از فلسطین به مصر می‌بردند: ”بر زمین نشستند تا غذا بخورند، نگاه کردند و دیدند کاروان اسماعیلی‌ها از سمت گیلعاد می‌آید، و بار شترها صمغ، بَلَسَان و مَر بود که به مصر می‌بردند (۳۷:۲۵).“ ”پدرشان، اسرائیل،^{۴۵} به آنها گفت... از بهترین محصولات این سرزمین در کیسه‌های خود بگذارید و به عنوان هدیه برای او [یوسف] ببرید - کمی بَلَسَان، کمی عسل، قدری ادویه معطر، صمغ مَر و قدری پسته،^{۴۶} و بادام (۴۳:۱۱).“ در شعر قدیم فارسی، از جناس بَلَسَان با به لسان مضامینی ساخته‌اند، با دو بیت از نظامی گنجوی و خاقانی:

بَلَسَان مصر خواهی به لسان من نظر کن
چه عجب حدیث شیرین ز چنین رطب لسانی^{۴۷}

به لسانش نگر که چون بَلَسَان
روغن دیریاب می‌چکدش

عود

عود نام درختی است تنومند، گرمسیری و همیشه سبز از جنس *Aquilaria*، متعلق به خانواده *Thymelaeaceae* که خاستگاه آن شبه جزیره هندوچین است. عود را در انگلیسی *aloe wood* یا *agarwood*، در عربی همان عود و در عبری *ahalim* (و در جمع *ahaloth*) می‌نامند. در اعداد (۲۴:۶)، عود در زمره درختانی دانسته شده که خداوند در بهشت کاشته است، با بیتی از سنایی:

ای عود بهشت فعل بیدی^{۴۸} تا کی
وی ابر امید ناامیدی تا کی

بر اثر فعالیت قارچی با نام *Phialophora parasitica* بر روی درخت عود، در قسمت میانی چوب صمغی تیره رنگ تولید می‌شود و بر روی شاخه‌ها غده‌های آکنده از این صمغ پدید می‌آید که از بیرون چون گره به نظر می‌رسد.

همین چوب گره‌دار و صمغ‌زا و صمغ درون آن است که به صورت کالایی مقدس و کمیاب و ارزشمند با نام عود خرید و فروش می‌شود، با دو بیت از مجیرالدین بیلقانی و صائب:

بر زلف همچو عود گره زد به‌رغم من
یعنی که زلف پُر گره و خَم نکوتر است

عقده‌های مشکلم چون عود یکسر باز شد
تا فتادم در حریم دلگشای سوختن

همهٔ جامه‌هایت آمیخته است به بوی خوش مُرّ و عود و ... (مزامیر، ۴۵:۸).^{۴۹} رختخوابم را با مُرّ و عود و دارچین معطر کرده‌ام (امثال، ۷:۱۷).^{۵۰} ای محبوبهٔ من، تو چون بوستانی هستی که در آن ... نرد،^{۵۱} حنا،^{۵۲} زعفران و نیشکر، دارچین و درختان معطر چون مُرّ و عود و گیاهان خوشبو می‌رویند (غزل‌های سلیمان، ۴:۱۴). عود نیز، مانند دارچین و آبنوس،^{۵۳} در نواحی مصر و اسرائیل نمی‌رویده و بازرگانان آن را وارد می‌کرده‌اند.

عطریات و لوازم آرایش استفاده کند (استر، ۲:۱۲).^{۵۴} برای خوشبو کردن دست (غزل غزل-های سلیمان، ۵:۵)، لباس (مزامیر، ۴۵:۸) و بستر (امثال، ۷:۱۷) از مُرّ استفاده می‌کردند. در غزل غزل‌های سلیمان، محبوبه عاشق خود را به رایحهٔ مُرّ تشبیه می‌کند که از میان سینه‌اش بر می‌آید (۱:۱۳) و در جای دیگر، گویی از لب عطراگین عاشق عطر مُرّ می‌چکد (۵:۱۳). در پیدایش (۴۳:۱۱، ۳۷:۲۵) نیز از مُرّ نام برده شده است. مُرّ، مانند کُنُدر،^{۵۵} صمغ درخت است و از نظر خاستگاه، شیوهٔ استحصال، خواص و شکل ظاهر شبیه آن است، جز آنکه مُرّ تلخ و خنثی و کُنُدر تند و گرم است. سه بیت زیر از مولوی، نظامی گنجوی و جامی به تلخی مُرّ اشاره دارند:

کان به یک لفظی شود آزاد و حُرّ
وان زید شیرین و میرد تلخ و مُرّ

گر سخن راست بود جمله دُرّ
تلخ بود تلخ که الحقّ مُرّ

چو گویم جُرعهٔ جامت حق ماست
تو را تلخ آید آری حق بود مُرّ

مورد

مورد، واژهٔ فارسی با تلفظ *murd*، درختچه‌ای است همیشه سبز از جنس *Myrtus* متعلق به خانوادهٔ *Myrtaceae* یا تیرهٔ موردیان که در انگلیسی *myrtle* نامیده می‌شود. گیاه مورد را الهی و مقدس می‌دانند. در اشعیا (۴۱:۱۹) و (۵۵:۱۳)، خداوند وعده می‌دهد که در زمین بایر، به‌جای خار، مورد و دیگر درختان خواهد رویاند و برخی این آیه را به وعدهٔ الهی استقرار قوم یهود در آن سرزمین تعبیر کرده‌اند. "در روز بیست و چهارم از ماه یازدهم یا ماه شباط از سال دوم سلطنت داریوش شاه شبی در رؤیا پیامی از جانب خداوند به زکریای نبی رسید. پیام‌آور در کنار رودخانه و در میان درختچه‌های مورد سوار بر اسب بود و اسب‌های رنگارنگ در پشت سر او ... (زکریا، ۱۱-۷:۱)."^{۵۶} "در

مُرّ

مُرّ واژه‌ای عبری و عربی به معنی تلخ، نام صمغ و درختچه‌ای از جنس *Commiphora* و گونهٔ *myrrha* متعلق به خانوادهٔ *Burseraceae* یا تیرهٔ بلسان است که در انگلیسی *myrrh* نامیده می‌شود. نام جنس آن برگرفته از دو واژهٔ یونانی به معنی حامل صمغ است. خاستگاه مُرّ صحاری عربستان و شمال آفریقا است. این صمغ خوشبو که از تنه و شاخهٔ درخت به دست می‌آید به صورتی غیرعادی جاذب و نگاهدارندهٔ رطوبت است. استفاده از مُرّ در مصارف پزشکی از عهد باستان مرسوم بوده و به منزلهٔ یکی از مواد متشکله در ضَماد مقدس از آن نام برده شده است (خروج، ۳۰:۲۳). مُرّ در زمرهٔ عطریات و بخورات مهم و رایج بوده است. "قبل از آنکه دختری به نوبت به نزد خشایارشا برود، لازم بود که یک سال به دستورات زیبا شدن عمل نماید، یعنی شش-ماه روغن مُرّ به خود بزند و شش ماه از دیگر

اورشلیم و همه شهرها اعلام شود که مردم به بلندی‌ها بروند و شاخه‌های زیتون و مورد و نخل و درختان سایه‌دار بیاورند و غرفه‌هایی موقتی بسازند (نحمیا، ۸:۱۵).^{۵۵۵} مورد را در عبری حاداس (hadas) می‌نامند و شاید تغییر نام Esther که خوش بر و سیما بود به حاداساه (Hadassah) (استر، ۲:۷) بی‌ارتباط با گل سپید و زیبای مورد نباشد. در شعر قدیم فارسی نیز زلف و موی خوبان را به شاخ و برگ همیشه‌سبز و تیره‌رنگ و خوشبوی آن تشبیه کرده‌اند، با دو بیت از قطران تبریزی و فخرالدین اسعد گرگانی:

تا به آذر مورد باشد تا به نیسان گل بُوَد
سر بسان مورد بادت روی بادت چون گلا

به بالا هر یکی چون سرو آزاد
به جعد زلف همچون مورد و شمشاد

مورد را در عربی آس می‌نامند، با بیت زیر از منوچهری و بیت چيستانی بعد از رودکی:

همی نثار کند ابر شامگاهی دُر
همی عبیر کند باد بامدادی آس

آستین بگرفتمش گفتم که مهمان من آی
مر مرا گفتا به تازی مورد و انجیر و کلوخ

در توضیح چیستان بالا باید گفت که در عربی، مورد را آس، انجیر را تین و کلوخ را مَدَر می‌نامند و بنابراین، مورد و انجیر و کلوخ برابر با آس + تین + مَدَر یا روی هم به معنی آستینم را پاره مکن است.

سدار لبنان

سدار لبنان (Cedar of Lebanon) درختی است تنومند و نادر از جنس *Cedrus* و گونه *libani* متعلق به خانواده *Pinaceae* یا تیره کاجیان که خاستگاه آن حوزه مدیترانه با پراکندگی محدود است. در تورات، ده‌ها بار از سدار لبنان با اوصاف مختلف نام برده شده و در همه جا نشان فرّ و جلال، قدرت و عظمت، و شاخص

سرزمین لبنان بوده است (حزقیال نبی، ۳، ۲:۳۱؛ مزامیر، ۹۲:۱۲، ۸۰:۱۰). امروزه تصویر سدار بر روی پرچم لبنان نشان ملی این کشور است. در تورات، از سدار لبنان بسیار نام برده شده است: ”آیا هرچه بیشتر سدار داشته باشی تو را به پادشاهی می‌رساند؟ (ارمیا، ۲۲:۱۵).“ وقتی یک خار جسارت ورزید و از دختر یک سدار لبنان برای پسر خود خواستگاری کرد، درنده‌ای که از آنجا می‌گذشت خار را پایمال نمود (پادشاهان ۲، ۱۴:۹). عبارت ”از سدار لبنان گرفته تا گیاه مرزنگوش که در هر جا می‌روید . . .

(پادشاهان ۱، ۴:۳۳)“ به بالاترین تا پایین‌ترین مرتبه گیاهی اشاره دارد و این قیاس در جای دیگر (تواریخ ۲، ۲۵:۱۸) نیز آمده است. ”طنین صدای الهی حتی درختان سدار لبنان را در هم می‌شکند و تکه تکه می‌کند (مزامیر، ۲۹:۵)“، با آنکه خداوند خود آنها را کاشته است (مزامیر، ۱۰۴:۱۶). ”عقاب بزرگ بلند پرواز با پرهای

بلند و رنگین به لبنان آمد و بر بالای سدار آشیانه گرفت (حزقیال نبی، ۱۷:۳).“ ”من خداوند شما می‌گویم که از نوک بلندترین سدار شاخه‌ای باریک و ظریف خواهم گرفت و روی بلندترین کوه اسرائیل خواهم نشانند تا شاخه‌ها برآورد و سداری باشکوه شود. هر نوع پرده در سایه این سدار پناه خواهد گرفت و در آن آشیانه خواهد کرد (حزقیال نبی، ۲۳، ۱۷:۲۲).“ سدار لبنان در کنار آب می‌روییده (اعداد، ۲۴:۶)، عطرآگین بوده (غزل غزل‌های سلیمان، ۴:۱۱؛ هوشع، ۱۴:۶) و مؤمنان را به آن تشبیه کرده‌اند (حزقیال نبی، ۹-۶:۳۱).

قطع چوب سدار برای استفاده در ساختمان و کنده‌کاری فقط با اجازه ممکن بوده است. کورش پادشاه ایران اجازه داد چوب سدار از بنادر صور و صیدون در لبنان امروز به بندر جافا در اسرائیل امروز حمل شود (عزرا، ۷:۳). سلیمان به هیرم حاکم صور گفت به افرادی که در قطع درخت مهارت دارند فرمان بده تا برای من درختان سدار لبنان بیندازند. هیرم پاسخ داد که هر قدر بخواهی چوب سدار و سرو برایت

تهیه می‌کنم و چنین کرد. سلیمان در ازای این چوب‌ها و چیزهای دیگر ۲۰ شهر در منطقه جلیله به هیرم داد. سلیمان معبد را ساخت و سقف آن را از الوار سدار کرد، سپس در اطراف آن اطاق‌هایی ساخت و با تیرک‌های چوبی به معبد متصل کرد. در داخل معبد هم دیواره‌هایی با چوب سدار ایجاد کرد و از این چوب در کنده‌کاری‌ها و منبت‌کاری‌ها استفاده‌ها برد (ارمیا، ۱۴:۲۲؛ سموئیل ۲، ۷، ۲:۷؛ پادشاهان ۱، آیه‌های بسیار در بخش‌های ۵، ۶، ۷).

درختان غیر مثمر

در پیدایش آمده که "خداوند گفت: زمین گیاه فراوان برویاند، گیاهان دانه‌دار و درختان میوه با میوه‌های دانه‌دار از نوع خودشان، و چنین شد (۱:۱۱)" و "زمین گیاهان را رویاند، گیاهان دانه‌دار و درختان میوه با میوه‌های دانه‌دار از نوع خودشان، و خداوند دید که خوب است (۱:۱۲)" و "بعد خداوند گفت بر روی تمامی سطح زمین هر نوع گیاه دانه‌دار و درخت با میوه دانه‌دار به شما می‌دهم، اینها برای شما خوردنی باشد (۱:۲۹)".

درختان سر برآوردند از خاک
ببالیدند از جا چُست و چالاک
بر آوردند، الوان میوه دادند
عروسان چمن رخ‌ها گشادند
علف‌ها تخم کرد و تخم ایشان
بگشت اندر زمین هر سو خروشان
دوای دردها بُد آن بر و بار
به حکم حکمت و ترتیب جبار
بر آن هر درختی قوت جان است
گیاهش رحمت روح و روان است^۶

سه آیه بالا را چنین تعبیر کرده‌اند که خداوند گیاه بی‌دانه یا درخت غیرمثمر نیافریده و حق هم همین است، زیرا درختان به اصطلاح غیرمثمر مانند چنار، سرو، کاج و غیره نیز میوه می‌دهند، ولی میوه آنها مورد استفاده عامه مردم قرار نمی‌گیرد.^۷ در تورات، مکرر به بسیاری از این گونه درختان اشاره شده است، ولی در ترجمه‌های

فارسی و انگلیسی و عبری تورات و حتی منابع گیاه‌شناسی تورات این درختان غالباً با بیش از یک نام معرفی و توصیف شده‌اند. در برابر اسامی عبری این درختان، اسامی فارسی بلوط، چنار، سپیدار، سرو، شاه‌بلوط، شمشاد، صنوبر، عرعر، کاج و اسامی انگلیسی abies, ailanthus, almuq, box, cedar, chestnut, cypress, elm, fir, juniper, oak, pine, plane tree, poplar, sycamore, terebinth جابه‌جا و به صورت ناهم‌خوان آمده‌اند و از این رو نمی‌شود با اطمینان کافی هویت آنها را معلوم و آنها را از یکدیگر متمایز کرد و به شرح آیه‌های مربوطه پرداخت.

از میان ده‌ها آیه در ارتباط با این درختان، سه آیه متوالی زیر در کتاب پیدایش حاوی مضمونی بدیع و قابل توجه است: "بعقوب شاخه‌هایی از درختان سپیدار (عبری livneh)،^۸ بادام،^۹ و چنار (عبری armon) جدا کرد و با کندن بخشی از پوست شاخه‌ها، سفیدی چوب‌ها را آشکار نمود (۳۰:۳۷)" "بعد چوب‌های قدری پوست کنده را در آبشخورها، درست مقابل چشم گوسفندان که برای آب خوردن می‌آمدند، قرار داد. هنگامی که گوسفندان با حرارت می‌آمدند تا آب بخورند (۳۰:۳۸)" "در مقابل این چوب‌های مخطط و دورنگ جفت‌گیری می‌کردند و آبستن بره‌های راه‌راه و نقطه‌دار و لکه‌دار می‌شدند (۳۰:۳۹)".^{۱۰}

درخت وحی^{۱۱}

در مورد نخستین تجلی ذات حق بر موسی به صورت آتش، در خروج آمده است: "فرشته الهی در شعله‌های آتش از میان یک درخت ظاهر شد و موسی متعجب از آنکه درخت در آتش نمی‌سوزد و تمام نمی‌شود به درخت مشتعل نزدیک شد تا این کیفیت عجیب را ببیند و وقتی خداوند دید که موسی برای دیدن آتش جلو می‌آید، از درون آتش بانگ بر او برآورد: موسی! موسی! و موسی گفت: اینجام (۴، ۳، ۲:۳)".^{۱۲} در جای دیگر نیز به خدایی اشاره شده که در درخت مشتعل ظاهر می‌شود (تثنیه، ۱۶:۳۳):

بدیدش کاتشی بر شد ز ناگاه
فراز یک درختی همچو خرگاه
و ز آنجا بر درختی چند دیگر
روان می‌رفت و آن آتش برابر
نسوزیدی از آن آتش یکی شاخ
کلیم‌الله بر آن سو رفت گستاخ^{۲۱}

ندانستش حقیقت کان بود نور
ندانستش نبی کان نار نور است
نظرگاه حق است آنجا حضور است

گندم

گندم گیاهی است یک‌ساله از جنس *Triticum*، متعلق به خانواده *Gramineae* یا تیره غلات که در انواع گوناگون پاییزه یا بهاره، آبی یا دیم، دانه سفید یا دانه قرمز و سخت یا نرم وجود دارد. کشت و کار گندم در سرزمین اسرائیل بدون آبیاری و به صورت دیم با آب باران بوده است. در ۲۵ آیه از تورات به کشت یا برداشت گندم و دانه یا آرد آن اشاره شده است.^{۲۲} در داوران (۶:۱۱) آمده است که جدعون، پسر یوآش، دور از چشم مدیانی‌ها در چرخش انگور گندم می‌کوبید و در امثال (۲۷:۲۲) آمده است که نمی‌توانید احمق را از حماقتش جدا کنید، حتی اگر او را چون دانه با پوست در هاون بکوبید، با بیتهی از صائب که دانه فرزانی را در جوانی از کاه دیوانگی جدا کرده است:

نمی‌سوزم اگر برق اجل در خرمنم افتد
که من در خوشگی از کاه گندم را جدا کردم

گندم نشانی از نعمت و عنایت الهی بوده است: ”شما مؤمنان با بهترین گندم اطعام خواهید شد (مزامیر، ۸۱:۱۶)“ و ”خداوند به مرزهای شما امنیت خواهد بخشید و با بهترین گندم شما را خرسند خواهد کرد (مزامیر، ۱۴:۱۴)“. در غزل غزل‌های سلیمان (۷:۲)، تشبیهی بی‌سابقه از گندم از زبان عاشق آمده است: ”ناف تو جامی است پُر شراب و شکمت چون خرمنی از گندم در میان سوسن‌ها.“ گندم در آن زمان در سرزمین فلسطین اهمیتی بسزا داشته، چنانکه برخی اعیاد و ایام مقدس و مذهبی کلیمان با تقویم زراعی و کشت و برداشت گندم و جو در آن سرزمین مربوط می‌شود، از جمله می‌باید تقارن عید پسخ (Passover) با برداشت جو در ماه‌های آوریل و مه (خروج، ۳۲، ۳۱:۹)، جشن هفته‌ها (Shevuot) با هنگام نخستین درو گندم، و جشن سایه‌بان‌ها با فصل

نام و نشان این گیاه معلوم نیست، ولی در قرآن و به تبع آن در شعر قدیم فارسی از این گیاه به صورت شجر یا درخت نام برده شده است، با سه بیت از مولوی، حافظ و جامی:

موسی اندر درخت آتش دید
سبزتر می شد آن درخت از نار
یعنی بیا که آتش موسی نمود گل
تا از درخت نکته توحید بشنوی

گر نه ای موسی و بستان وادی ایمن تو را
این فروزان آتش گل بر درخت خار چیست

در شعر قدیم فارسی از این گیاه به صورت نخل، نخله طور و نخل ایمن نام برده‌اند، با دو بیت از فروغی بسطامی و صائب:

ما همه موسی بیابان عشق
نخل قدرت نخله طور ای صنم

شوق موسی نخل ایمن را به حرف آورده بود
خامه صائب چرا بندد لب از گفتار عشق

و در ادب عرفانی فارسی، نار طور را نور حق دانسته‌اند، با دو بیت از مولوی و شاه نعمت‌الله ولی و دو بیت متوالی از شاهین:

جمله گل است این‌ره گر ظاهرش چو خار است
نور از درخت موسی چون نار می‌نماید
آن لطف نگر که حق به موسی بنمود
در صورت نار نور معنی بنمود

کلیم حق چو دید آن آتش از دور

جمع‌آوری محصول (خروج، ۲۲:۳۴) را نام برد.

در پیدایش، بسیار از غله نام برده شده است، ولی گندم یا جو بودن آن در همه‌جا به روشنی معلوم نیست، از جمله وقتی است که یوسف خواب خود را برای برادرانش تعریف می‌کند: "ما در صحرا غله‌مان را دسته و پشته می‌کردیم که ناگهان دسته یا پشته غله من بلند شد و ایستاد و دسته‌ها یا پشته‌های غله شما گرد غله من آمده و به آن سجده کردند (پیدایش، ۷:۳۷)." در خصوص خواب فرعون و تعبیر آن در پیدایش نیز سخن از خوشه غله رفته است که احتمالاً منظور گندم یا جو است: "فرعون دوباره به خواب رفت و در خواب دوم دید که هفت خوشه خوب و پُر دانه از یک ساقه رُسته (۲:۴۱)،" و "هفت خوشه لاغر و تَنک که از باد شرقی سوخته بودند در پی آنها روییدند (۶:۴۱)،" "خوشه‌های لاغر همه خوشه‌های خوب و سالم را بلعیدند، بعد فرعون بیدار شد و این یک رؤیا بود (۷:۴۱)." [فرعون از یوسف خواست که این خواب را تعبیر کند: "در خواب دیدم که هفت خوشه خوب و پُر دانه از یک ساقه رُسته‌اند، در پی آنها هفت خوشه لاغر و تَنک روییدند که از باد شرقی سوخته بودند و خوشه‌های لاغر همه خوشه‌های خوب را بلعیدند... (۲۴، ۲۳، ۲۲:۴۱)،" [یوسف گفت: "هفت خوشه خوب نشان هفت سال فراوانی و هفت خوشه لاغر نشان هفت سال قحطی در پی آن خواهد بود (۳۱-۲۶:۴۱)."

جو

جو گیاهی است از جنس *Hordeum*، متعلق به خانوادهٔ یا تیرهٔ غلات که در گذشته بیش از امروز برای پختن نان به کار می‌رفته است. در تورات، جو مکرر با گندم و با منزلت کمتر از آن آمده است. خدای کشاورز به او راه و رسم درست را آموخته، چنانکه او برای کوبیدن سیاهدانه و زیره از خرمن کوب استفاده نمی‌کند،^۴ بلکه آنها را با چوب زدن از پوست جدا می‌کند. کشاورز می‌داند که کوبیدن غله با خرمن کوب حدی دارد و نباید دانه‌ها زیر پای اسبان له شوند

و می‌داند که غله را باید آرد کند تا نان بپزد (اشعیا، ۲۸، ۲۷، ۲۶:۲۸). "وقتی جدعون وارد چادر شد، مردی داشت خوابش را برای رفیقش چنین تعریف می‌کرد که یک قرص نان جو چنان به خیمه‌گاه مدیانی‌ها برخورد کرد که چادر را از جا کند و برآنداخت (داوران، ۱۳:۷)." جو غذای اسب نیز بوده است (پادشاهان ۱، ۲۸:۴).

در داستان روت و نعومی، زنی با نام نعومی با شوهرش به دیار موآب می‌رود، شوهر در آنجا می‌میرد، دختری از اهالی موآب با نام روت به عقد پسر نعومی در می‌آید، چندی بعد پسر نیز می‌میرد و هر دو زن به اسرائیل باز می‌گردند. وقتی نعومی با عروسش روت از موآب به بیت اللحم رسید، آغاز فصل جودرو بود (روت، ۲:۱) و روت تا پایان فصل درو گندم و جو با کنیزان بوغز به خوشه چینی مشغول بود و با مادرشوهر زندگی می‌کرد (۲:۲۳).^۵ نعومی به روت گفت بوغز از بستگان نزدیک ماست. او امشب جوها را در خرمنگاه خواهد کوبید (۲:۳). [برو نزد او بخواب. روت به آنجا رفت، ولی بوغز با او نخوابید]. بوغز شش کاسه جو در شال روت ریخت و بر دوش او نهاد و خود به شهر بازگشت (۱۵:۳). روت ماجرا را برای نعومی تعریف کرد و گفت این جوها را بوغز داده تا دست خالی نزد مادرشوهرم برنگردم (۱۷:۳). علاوه بر داستان روت که در آن تاریخ وقایع بر حسب زمان برداشت جو ذکر شده، در سموئیل ۲ (۹:۲۱) نیز آمده است که "نخستین روزهای برداشت بود و تازه برداشت جو شروع شده بود." در پادشاهان ۲ آمده است که "قرص نان جو از محصول تازه با خوشه‌های تازه برای خوردن مردمان آورده شد (۴:۴۲)." و "در دروازه شهر سامره بهای بهترین آرد دو برابر بهای آرد جو بود (۱۸، ۱۶، ۱:۷)." بر اساس آیهٔ زیر، در اقلیم واحد، جو زودتر از گندم می‌رسد و این با یافته‌های امروزی مطابقت دارد: "زراعت کتان و جو از بین رفت، زیرا جو خوشه بسته بود و کتان در گل رفته بود، ولی گندم که دیررس‌تر بود از بین نرفت (خروج، ۳۲، ۳۱:۹)." در جای دیگر

(یوشع، ۲:۶)، آمده است که رهاب دو جاسوس یوشع را برای خلاصی از دست شاه در زیر ساقه‌های کتان، که برای خشک شدن بر بام پهن شده بود، پنهان کرد.^{۶۶}

در ارزیابی زمین نیز "اگر کسی قسمتی از زمین موروثی خود را برای خدا وقف کند، ارزش آن زمین بر حسب میزان بذری که می‌توان در آن کاشت تعیین می‌شود،^{۶۷} یعنی مقدار زمینی که در آن یک عومر بذر جو پاشیده شود ۵۰ متقال نقره ارزش دارد (لاویان، ۲۷:۱۶)."^{۶۸} در سموئیل ۲ از به آتش کشیدن مزرعه جو (۱۴:۳۰) و آوردن گندم، جو، آرد، غله برشته،^{۶۹} و لوبیا،^{۷۰} و چیزهای دیگر (۱۷:۲۸) سخن رفته و در تواریخ ۲ سلیمان مزد چوب‌بران و خدمتکاران را با گندم و جو و چیزهای دیگر داده است (۱۵، ۲:۱۰، ۲۷:۵). در جای دیگر، ایوب در نفرین به خویش گفت که اگر من برای تصاحب این زمین صاحب آن را گشته باشم، "باشد که در آن به جای گندم خار و به جای جو علف هرز برآید (ایوب، ۴۰:۳۱)."

عدس

عدس از جنس *Lens* و متعلق به خانواده *Leguminosae* یا تیره بقولات است که در عربی عدس، عبری عدش و انگلیسی Lentil نامیده می‌شود. نوعی عدس سرخ رنگ در خاورمیانه متداول است. در پیدایش (۳۴-۲۵:۲۹) آمده است که عساو خسته و گرسنه از صحرا آمد و از آش قرمزی (آش عدس) که یعقوب می‌پخت خواست - و از این رو عساو را Edom به معنی قرمز نامید- ولی یعقوب از او خواست تا ابتدا حق نخست‌زادگی یا فرزند ارشد بودن را به او بفروشد. عساو سوگند خورد و چنین کرد و بعد نان و آش را گرفت و خورد و از آنجا رفت و نخست‌زادگی خود را خوار نمود.

بگفتا گشنه‌ام زود ای برادر

ز بهرم خوردنی چیزی بیاور

بدو یعقوب گفتا مرد هشیار

مرا گر خوردنی چیزی است در کار

همی دانی که نعمت بس گران است

طعام و خوردنی مانند جان است
به من بفروش بخورایی^{۷۱} خود را
که چیز خوردنی آرم برت را
بر او عیساو گفت ای جان دادر
مطیعم آنچه می‌آری بیاور
بیخشیدم به خدمت مهترین من
بسازم بعد از این با کهترین من
ز بهرش کاسه‌ای آورد پُر از آش
عدس بودش و پر از شیر و خشخاش
از آن آش عدس بطنش چو سیر کرد
وز آن جا او بشد با دل پُردرد^{۷۲}

در سموئیل ۲ (۱۷:۲۸) و حزقیال نبی (۴:۹) از عدس و در سموئیل ۲ (۲۳:۱۱) از مزرعه عدس نام برده شده است. در قرآن (آیه ۶۱ از سوره ۲/بقره) عدس چونان غذایی فقیرانه و در ادب فارسی در کنایه از مقدار اندک آمده است، با دو بیت از بیدل دهلوی و جامی:

در ترازویی که صبر عاشقان سنجیده‌اند
کوه اگر گردد تحمل، نیست همسنگ عدس
گر جمالت ز خال ساده فتاد
عدسی کم شمر ز خوان خلیل^{۷۳}

کدو

در یونس (۴:۶) آمده است: "بعد خداوند گیاهی رونده بر بالای یونس رویاند تا سایه‌ای بر سرش افکند و از ناراحتی اش بکاهد و یونس از این گیاه شادمان بود،" ولی بر اساس آیه‌های دیگر، سحرگاه روز بعد خداوند کرمی را به خوردن آن گیاه واداشت، گیاه [سایه‌گستر] پژمرد، خورشید بالا آمد، خداوند باد گرمی به وزش درآورد، خورشید بر سر یونس تابید و گرما او را از پا انداخت. واژه عبری این گیاه kikayon (به معنی بسیار بد مزه) است، ولی در اغلب منابع انگلیسی به vine ترجمه شده است که نام عمومی گیاهان رونده تیره کدو بیان است. ماجرای یونس در قرآن نیز آمده: "و بر او درختی از کدو رویاندیم (آیه ۱۴۶ از سوره ۳۷/صافات)."^{۷۴} در این آیه از شَجَرَةً مِّنْ يَقْطِینٍ نام برده شده است. یقطین به کدو یا

میوه هر گیاه دیگر از جنس *Cucurbita*، متعلق به خانواده *Cucurbitaceae* یا تیره کدوییان، گفته می‌شود که ساقه رونده بر روی زمین داشته باشد. ویژگی‌های گیاه کدو، مانند رشد بسیار سریع و داشتن برگ‌های پهن و بزرگ برای پوشاندن عورت، با فضای داستان یونس متناسب است، با بیتی از صفای اصفهانی:

بر عورت مظالم بن متی^{۷۴}
رویناد باغ فیضش یقطین را

مرزنگوش

گیاهی را که با نام عبری ezov مکرر در تورات آمده از جنس *Origanum* یا *Hyssopus* دانسته‌اند. این گیاه را در فارسی مرزنگوش (سوری)^{۷۵} یا زوفا و در انگلیسی *marjoram* یا *hyssop* (Syrian) می‌نامند. هر دو جنس نزدیک به هم و متعلق به خانواده *Labiatae* یا تیره نعناع است. مرزنگوش خوشبوست و خواص دارویی دارد و گویا همان زعفران عربی است که مصرف آن در زمره ادویه خوراکی در خاورمیانه متداول است. در چند آیه زیر مرزنگوش مثل قلم‌مو عمل می‌کند: "یک دسته مرزنگوش در لگن خون حیوانی که قربانی کرده‌اید بزنید و بر سردر و دو طرف در خانه بمالید و تا بامداد در خانه بمانید. خداوند که برای ضربت زدن به مصری‌ها گذر خواهد کرد، از روی این سردر خواهد گذشت و مانع نابودی خانه خواهد شد (خروج، ۲۳، ۲۲:۱۲).^{۷۶} این گذر از بالای خانه را عید پسخ یا Passover می‌گویند. بیمار برص یا پیسه را نزد کوهن بیاورید و "از دو پرنده حلال-گوش، یکی را کنار آب روان در ظرف سفالی سر بگردانید و پرنده زنده را با چوب سدار و نخ سرخ رنگ و مرزنگوش در خون پرنده دیگر بزنید و هفت بار بر تن بیمار پاشید تا پاک شود، بعد پرنده را آزاد کنید (لاویان، ۷-۱۴:۴).^{۷۷} "همین کار را برای پاک شدن خانه بیمار شفایافته نیز انجام دهید و هفت بار بر خانه پاشید (لاویان، ۵۲-۱۴:۴۹).^{۷۸} " هنوز رسم پاشیدن خون قربانی عید پسخ در میان سامری‌ها وجود دارد و می‌گویند موهای ساقه-های گیاه مانع از لخته شدن خون می‌شود. "مرا

با مرزنگوش تطهیر کنید، مرا بشویید تا از برف سفیدتر شوم (مزامیر، ۵۱:۷)،^{۷۹} و از این روی فکر می‌کردند این گیاه دارای نیروی فوق‌العاده‌ای برای تزکیه نفس و روان است. به علاوه، مرزنگوش را درون آتش (اعداد، ۱۹:۶) یا در آب (اعداد، ۱۹:۱۸) می‌زنند و بر شخص ناپاک می‌پاشند.

حنظل

در پادشاهان ۲ آمده است که "یکی از آنها به صحرا رفت تا سبزی بچیند. او دامن لباس خود را از میوه کدویی شکل یک گیاه رونده وحشی پر کرد و با خود آورد، آن را خرد کرد و در دیگ غذا ریخت، بی‌آنکه کسی بداند آن چیست (۴:۳۹)،^{۸۰} "غذا را آوردند، ولی به محض خوردن فریاد برآوردند که ای مرد خدا، در داخل این غذا سم است (۴:۴۰).^{۸۱} " ویژگی‌های رونده بودن این گیاه وحشی، میوه کدویی شکل آن، و تلخ و سمی بودن میوه سبب شده است آن را از جنس *Citrullus*، متعلق به خانواده *Cucurbitaceae* یا تیره کدوییان بدانند. این گیاه در عربی حنظل و در فارسی همان حنظل یا کیست یا هندوانه ابو جهل نامیده می‌شود، با دو بیت از ناصر خسرو و صائب:

قلم نشانه عقل است و تیغ مایه جور
یکی چو حنظل تلخ و یکی چو شهد شهبی

حنظل گردون نسازد عیش ما را تلخ کام
ما به اکسیر قناعت زهر را شکر کنیم

مهرگیاه

مهرگیاه (ه) یا مردم‌گیا (ه) نام گیاهی است از جنس *Atropa* و متعلق به خانواده *Solanaceae* یا تیره سیب‌زمینی که نام گونه آن (*mandragora*) ترکیبی از دو کلمه انسان و اژدهاست. ریشه مهرگیاه شبیه به مرد و زن به هم آمیخته است و تسمیه گیاه نیز باید بر همین وجه باشد. اندازه ریشه از شست دست تا طول یک وجب و بیشتر متفاوت است. مهرگیاه را از قدیم یکی از قوی‌ترین محرک‌های میل جنسی می‌شناخته‌اند و از این رو برخی زنان مهرگیاه را پنهانی به شوهر می‌خوراندند

تا مورد مهر او قرار گیرند. این را هم می‌گفتند که مهرگیاه داروی عشق است و هر که آن را با خود داشته باشد محبوب‌القلوب است و مردم او را دوست بدارند. آیه‌های زیر ناظر بر همین باور است: ”در روزهای برداشت گندم، رثوون به صحرا رفت، قدری مهرگیاه یافت و نزد مادرش لئا آورد. راحل به لئا گفت خواهش می‌کنم از مهرگیاه پسرت به من بده (پیدایش، ۳۰:۱۴).“ ”ولی لئا به او گفت آیا کافی نبود که شوهرم را از من گرفتی؟ که می‌خواهی مهرگیاه پسرم را هم بگیری؟ راحل گفت بسیار خوب، در مقابل مهرگیاه پسرت امشب یعقوب می‌تواند با تو بخوابد (پیدایش، ۳۰:۱۵).“ ”شامگاه که یعقوب از صحرا آمد، لئا به استقبالش بیرون آمد و گفت تو باید با من بخوابی و ادامه داد که با مهرگیاه پسرم تو را به دست آورده‌ام. پس یعقوب آن شب را با وی خوابید (پیدایش، ۳۰:۱۶).“ در غزل غزل‌های سلیمان (۷:۱۳) نیز محبوبه می‌گوید: ”مهرگیاه‌ها رایحه خود را پراکنده‌اند و من در اینجا هر غذای لذیذ، از قدیم و جدید، برای تو محبوبم فراهم کرده‌ام،“^{۷۸} با دو بیت از محتشم کاشانی و خواجه کرمانی:

تا مهرگیاه خط سبزت شده پیدا
مهر دل من گشته فزون از تو چه پنهان

اگر از سروقدان مهر طمع می‌داری
از بُن زهرگیا مهرگیا می‌طلبی

نی و نیزار

انواع نی از گونه‌ها و جنس‌های مختلف متعلق به خانواده *Gramineae* یا تیره گندمیان است. نی دارای ساقه‌ای راست، بندبند و میان‌تهی است که با آن عصا و چوبدستی می‌سازند. نی را در انگلیسی reed و در عبری kaneh می‌نامند و همین واژه به زبان‌های لاتینی و اروپایی راه یافته و امروزه در زبان انگلیسی نی و عصا را cane می‌نامند.

در خروج آمده که وقتی مادر موسی دیگر نتوانست طفل خود را پنهان نگهدارد، موسی را در سبدی قیراندود نهاد و آن را در میان نی‌های

نزدیک ساحل رود نیل رها ساخت (۲:۳). دختر فرعون که برای آبتنی به رودخانه رفته بود، سبد را در میان نی‌ها دید و کنیز خود را فرستاد تا سبد را از آب بگیرد (۲:۵). بعدها او را موسی، یعنی از آب گرفته، نامیدند:

از آن فر چون که شد گیتی به کامش
هم اندر لحظه موسی کرد نامش
بر آن معنی که از آبش کشیدم
ز اقبالش ز رنجوری رهیدم^{۷۸}

نی بیشتر در تالاب‌ها می‌روید و آیه‌های متعدد در تورات به نی در داخل یا نزدیکی آب اشاره دارد: از رودخانه هفت گاو خوب و فربه بیرون آمدند و درون نیزار چریدند (پیدایش، ۱۸، ۲:۴)، خداوند از خشم چنان به اسرائیل ضربه خواهد زد که مانند نی در آب به هر سو تکان خورد و بعد آن را ریشه‌کن خواهد کرد (پادشاهان ۱، ۱۵:۱۴)، جویبارها خشک خواهند شد و نیزارها خواهند پژمرد (اشعیا، ۱۹:۶) و آیا نی می‌تواند بدون آب رشد کند؟ (ایوب، ۸:۱۱). دو بیت زیر از امیرخسرو دهلوی و جامی به نی در کنار جویبار اشاره دارد:

رو سوی آب و به یک خنده پر از شکر کن
بر لب جوی به هر جا که روی روید نی
گرچه نتواند ز جا جنبید سرو جویبار
بر قدرت از شاخ نی در آب لرزان تر بود

دو آیه زیر و آیه بعد با خصوصیات نی، که از آن عصا درست می‌کنند و توخالی و شکننده است و در محل شکستگی تراشه‌هایی باقی می‌گذارد، انطباق دارد: ”شما به مصر تکیه می‌کنید درحالی که چون عصای نئین توخالی است و وقتی می‌شکند تیزی‌های آن به دستتان فرو می‌رود، فرعون مصر چنین تکیه‌گاهی است [که نباید بر آن تکیه کرد] (اشعیا، ۳۶:۶؛ پادشاهان ۲، ۱۸:۲۱)،“ ”شما ساکنان مصر بدانید که من پروردگارم، شما برای مردم اسرائیل تکیه‌گاهی چون عصای نئین توخالی بوده‌اید (حزقیال نبی، ۲۹:۶).“ در دو آیه

(ایوب، ۴۰:۲۱ و مزامیر، ۶۸:۳۰) نیز به جانوری عجیب و درنده در میان نیزار اشاره شده که احتمالاً شیر است، همچنان که در ده‌ها بیت شعر قدیم فارسی جای شیر را در نیستان گفته‌اند، با دو بیت از فخرالدین اسعد گرگانی و جامی:

گهی با گور بودی در بیابان
گهی با شیر بودی در نیستان

شیر از تو شنید مکر و دستان
از بیم خزید در نیستان

همزاد که در میان سوسن‌ها گشت می‌زنند (۴:۵)، “معشوق گفت:” گونه‌هایش گلزاری معطر است و لبانش سوسنی است که از آن عطر مَر می‌چکد (۵:۱۳)، “معشوق گفت:” محبوب من در میان درختان معطر بلسان رفته است تا گشتی بزند و سوسنی بچیند (۶:۲)، “من از آن او هستم و او از آن من، او در میان سوسن‌ها گشت می‌زند (۶:۳)، عاشق گفت:” ناف تو ساغری است که هرگز از شراب تهی نیست. کمرگاه تو خرمی از گندم در میان سوسن‌هاست (۷:۲).”

در دیگر بخش‌های تورات آمده است که نمای فوقانی سرستون‌های مفرغی با “نقش ستاره شش‌برگی” سوسن و نمای کناری آنها با “نقش سه‌برگی” آن (پادشاهان ۱، ۲۶، ۲۲، ۱۹:۷) و اطراف حوض مفرغی با نگاره سوسن (تواریخ ۲، ۴:۵) تزئین شده‌اند. امروزه اصطلاح انگلیسی a six-pointed star motif یا فرانسوی fleur-de-lis motif به این گونه نقش و نگارها اشاره دارد.

خار

در تورات واژه‌های بسیار برای خار وجود دارد، ولی هیچ‌یک از آنها به روشنی گونه‌ای از خار را در آن سرزمین مشخص نمی‌کند، از جمله آیه‌های زیر: “همه درختان از خار خواستند که پادشاه آنان شود و خار گفت به شرط آنکه همه شما به زیر سایه من پناه گیرید، و گرنه بگذارید از این خار شعله سر کشد و سدارهای لبنان را نابود کند (داوران، ۱۵، ۹:۱۴).” “بوت‌ه‌خاری در لبنان برای پسرش از دختر یک سدار لبنان خواستگاری کرد، جانوری درنده پیدا شد و بوت‌ه‌خار را زیر پاله کرد (تواریخ ۲، ۲۵:۱۸).” به نظر می‌رسد در دو آیه بالا خار و سدار لبنان نماد مراتب ادنی و اعلی باشند. “هر جای ارتکاب گناه در اسرائیل خراب خواهد شد و بر آن خار خواهد روید (هوشع، ۱۰:۸).” و نیز “بر جایگاه‌ها و پناهگاه‌های آنها خار و خس خواهد روید و بیشه شغالان و ویرانه جفدان خواهد شد (اشعیا، ۳۴:۱۳).” از خار بیابان میوه نچیدن و خار در چشم و در پهلو بودن (اعداد، ۳۳:۵۵) از دیگر مضامین خار در تورات است.

سوسن

سوسن گلی است از جنس *Lilium* و متعلق به خانواده *Liliaceae* یا تیره سوسنی‌ها که در انگلیسی *lily* و در عربی همان سوسن نامیده می‌شود. در تورات، بیش از هر گل دیگر، از سوسن به صورت *shoshan* یا *Shoshanah* نام برده شده و آن را با نام شوش، شهر قدیمی مرکز حکومت عیلام که این گل در آنجا به فراوانی وجود داشته است، مرتبط دانسته‌اند.^{۹۷} برخی نیز نام عبری آن را برگرفته از تعداد گلبرگ‌های سپید آن، شش، دانسته‌اند که در واقع شامل سه گلبرگ و سه کاسبرگ مشابه است و یک ستاره شش‌پر یا یک شش ضلعی را تشکیل می‌دهد. این ستاره را متشکل از دو مثلث در هم، نماد دو جنس نر و ماده، می‌دانند. هوشع نبی در هشت قرن پیش از میلاد می‌گوید: “اسرائیل چون سوسن است و من شبنمی بر آن و آن چون درخت سدار لبنان ریشه خواهد دوآنید (هوشع، ۱۴:۵).” نام سوسن ۸ بار در غزل غزل‌های سلیمان آمده که گفته می‌شود هزار سال پیش از میلاد مسیح سروده شده است. سوسن را در این غزل‌ها مظهر دو جنس و نماد سپیدی و پاکی دانسته‌اند؛ معشوق گفت: “من گل^{۹۸} دشت شارون و سوسن وادی‌ها^{۹۹} هستم (۲:۱)،” عاشق گفت: “در میان دختران، محبوب من چون سوسنی در میان مثنی خار است (۲:۲)،” معشوق گفت: “من از آن او هستم و او از آن من، او در میان سوسن‌ها گشت می‌زند (۲:۱۶)،” عاشق گفت: “سینه‌های تو چون آهوبچه‌اند، دو آهوبچه

پیاز سبزی

آنان که از مصر همراه قوم اسرائیل آمده بودند، در بیابان شکوه می‌کردند که "ای کاش در اینجا گوشت می‌یافتیم، در مصر ماهی رایگان می‌خوردیم، چه خیار و خربزه، چه تره و سیر و پیازی داشتیم، ولی حالا چیزی برای خوردن نمانده است، جز همین مَن (اعداد، ۶-۱۱:۴):"

کجا رفت ماهیان رایگانی

که می‌خوردیم از آن ما هر زمانی
خیار^{۸۲} و خربزه^{۸۳} وان سیر بسیار
پیاز خوب و آن سبزی به خروار
کنون ز آن نوش و نعمت‌ها چه داریم
ندانیم ما ز تلخی در چه حالیم
نبیند چشم ما جز 'مان' دگر هیچ
عجب کاری است ما را پیچ در پیچ
نگشتیم ما ز 'سلوی' یک زمان سیر
سعادت‌مان بشد یک باره سرریز^{۸۴}

تره و سیر و پیاز هر سه از جنس *Allium* و متعلق به خانواده *Liliaceae* یا تیره زنبق‌اند. در لغت‌نامه دهخدا به نقل از قاموس کتاب مقدس آمده است که "... پیاز مصری به واسطه بزرگی و نیکی طعم معروف است و بدین واسطه اسرائیلیان خوردن آن را بر مَن و سلوی یا مائده ترجیح می‌دادند."^{۸۵}

مائده آسمانی که قوم اسرائیل آن را مَن نامیدند، با شبنم شامگاهی به زمین می‌نشست (اعداد، ۹:۱۱) و صبحگاهان، پس از برخاستن طَل یا شبنم، آن را از روی زمین جمع می‌کردند، می‌کوبیدند و با آرد آن نانی می‌پختند که طعم نان روغنی داشت (خروج، ۱۵، ۱۶:۱۴، اعداد، ۸:۱۱). مَن به تخم سفید گشنیز یا مزه عسل (خروج، ۳۱:۱۶) و به تخم گشنیز با رنگ سفید تا زرد کشمش (اعداد، ۷:۱۱) تشبیه شده است:

'منا' باشد کلیما نام آن طَل

نگردد بر زمین رنگش مبدل

چو گشنیزدانه گرد و خرد باشد

چو برفش بر زمین چرخش بپاشد^{۸۶}

در قرآن نیز خداوند برای قوم بنی‌اسرائیل در بیابان مَن و سلوی فرستاد و از آنان خواست که از خوراکی‌های پاکیزه بخورند (آیه ۵۷ از سوره ۲/بقره؛ آیه ۱۶۰ از سوره ۷/اعراف و آیه ۸۰ از سوره ۲۰/طه). آنان به موسی گفتند که فقط یک نوع خوراک را تاب نمی‌آورند و خواستند که خداوند برای آنان خوراکی‌های زمینی چون بَقْل، قَتَاء، فُوم، عَدَس و بَصَل یا به ترتیب سبزی، خیار، سیر، عدس و پیاز برویاند (آیه ۶۱ از سوره ۲/بقره). در این آیه، بَقْل - جمع آن بَقُول و جمع در جمع متداول آن در فارسی بقولات، هم ریشه باقلا - به معنی هر نوع سبزی غذایی و ادویه است و به گیاه خاصی اشاره نمی‌کند و شاید هم در اشاره به چهار گیاه بعدی باشد. قَتَاء در فارسی و عربی امروز به معنی خیار، فُوم به ظَن قوی تحریفی از ثوم به معنی سیر و بَصَل به معنی پیاز است. این گیاهان یا خوراکی‌های ساده و فقیرانه را خداوند در مقابل ناسپاسی بنی‌اسرائیل از نعمات آسمانی مَن و سلوی برای آنان فرستاد، با دو بیت از مولوی و بیدل دهلوی:

در میان قوم موسی چند کس
بی‌ادب گفتند کو سیر و عدس

بیدل ز فضولی همه بی‌نعمت غیبی
آب رخ این مائده‌ها سیر و عدس ریخت

مائده آسمانی: شاهد پارسی (The Manna of Persia)

واژه *manna* در انگلیسی، *manne* در فرانسه و مَن در عربی از ترکیب عبری قدیم *man ha?* به معنی این چیست؟ مشتق شده و مانند تورات، در قرآن (آیه ۵۷ سوره ۲/بقره) نیز اشاره به غذایی دارد که خداوند به شکلی معجزه‌آسا از آسمان برای بنی‌اسرائیل در بیابان نازل کرد. با آنکه ماهیت مَن دانسته نیست، در لغت‌نامه دهخدا مَن و گزانگبین برابر هم آمده و در پی آن، تعریف مَن در لغت عرب چنین آمده است: "چیزی است که بر طریق شبنم از هوا یا آسمان بر درخت فرود آید و

همچو انگبین طعم آن شیرین باشد و همچو شکر منعقد گردد. هر رطوبتی که بر برگ بعضی درختان منجمد شود.“ در دایرةالمعارف بریتانیکا، واژه *manna* به صورت قسمی ماده خوراکی سفیدرنگ و عسل مانند تعریف شده است که مستقیماً به وسیله حشره و یا به کمک حشره بر روی گیاه تولید می شود. بر این اساس، نگارنده گز خونسار یا گزانگبین را به عنوان شهد پارسی یا *The Manna of Persia* در سطح جهانی معرفی کرده است.^{۸۷}

ماده اصلی شیرینی گز اصفهان، با نام گز خونسار،^{۸۸} یا گزانگبین فرآورده ای گیاهی نیست، بلکه حشره بسیار کوچکی به نام *Cyamophila astragalicola* از خانواده *Psyllidae*، در آخرین مرحله پورگی خود این ماده را بر روی درختچه پرخاری با نام *Astragalus adscendens* یا گون گزی از خانواده *Leguminosae* تولید می کند، با دو بیت متوالی از انوری و بیته از جوهری هروی در اشاره به برداشت من از گیاه خاردار:

ز فرّ بخت تو دائم به شش نتیجه خوب
ز بهر جشن تو آستن است شش ممکن
صدف به گوهر و نافه به مشک و نی به شکر
شجر به میوه و خارها به زرّ و خار به منّ

نه هر کرم آرد ابریشم نه از هر خاک خیزد زر
نه از هر نی بود شکر نه در هر خار باشد منّ

منوچهری، سوزنی سمرقندی و سعدی نیز در ابیات زیر به منّ و سلوی اشاره دارند:

یکی طعم عسل دارد یکی شیرینی شکر
سه دیگر لذت منّ و چهارم خوشی سلوی

به کین و مهر تو اندر نهاد دست زمان
یکی مرارت حظّل یکی حلاوت منّ
عسل دادت از نحل و منّ از هوا^{۸۹}
رطب دادت از نخل و نخل از نوا

خاقانی در دو بیت زیر کلام و شعرش را در

قحط دانش برای اهل فضل و کمال همچون
منّ و سلوی برای قوم بنی اسرائیل می داند و
ناصر خسرو و سنایی در دو بیت بعد، به مثابه
قدرناشناسی بنی اسرائیل از مائده الهی، نادان و
بی کمال را درخور لفظ و سخن خویش نمی دانند:

قحط دانش را به اعجاز ثنائی
منّ و سلوی از لسان خواهیم فشانند
برای قحط سال اهل معنی
همی بارم ز خاطر سلوی و منّ

دریغ دار ز نادان سخن که نیست صواب
به پیش خوک نهادن نه منّ و نه سلوی

لطف لفظت کی شناسد مرد ژاژ و ترهات
منّ و سلوی را چه داند مرد سیر و گدنا

درختچه گز یا گون گزی به ارتفاع نیم تا یک متر با انشعابات مورّب بالارونده، به شکل قیف، در منطقه خونسار در استان اصفهان به صورت خودرو می روید. این رابطه بین گیاه و حشره فقط در این نقطه از جهان مشاهده شده است. گز تکانی دو سه بار از نیمه شهریور تا نیمه مهر با همان شیوه قدیم انجام می شود. برای گز تکانی یا چوب زنی هر نفر یک الک، یا به زبان محلی کم، یک سیله (روی هم کم و سیله یا کمسیله) و یک آربه کودی یا آربه کوبی دارد. سیله یک صفحه چرمی است که درون قاب بیضی شکل کوچک تر از خود جای گرفته و گود است و دسته دارد.

شخص گز تکان با یک دست سیله را در زیر درختچه قرار داده و با دست دیگر آربه کودی را، که شبیه راکت تنیس است، آرام بر روی شاخه ها می کوبد و رشته های نازک و چند میلیمتری گزانگبین را، که آمیخته با ذرات گیاهی و حشره و غیر آن است، در سیله جمع می کند. سپس، محتویات آن را از کم یا الک که به کمر خود بسته گذرانده و گزانگبین را از پارچه زیر الک در ظرف دیگری می ریزد. گز خونسار در اصل سفید و به لحاظ آمیختگی با مواد دیگر زرد تا قهوه ای است. این ماده بسیار شیرین، دارای بیش از چهل

درصد فروکتوز، شکننده به حالت خشک، نرم و چسبنده در شرایط گرم و عادی و کاملاً محلول در آب و الکل است.^{۹۰}

با امتنان قلبی از صیون ابراهیمی، ناهید پیرنظر و میترا مقبوله برای خواندن متن و نظرات سودمندشان و زهرا مجیدی برای بازخوانی متن نهایی.

۳۹۲ کتاب عهد عتیق به این ترتیب‌اند: ۱. پیدایش، ۲. خروج، ۳. لاویان، ۴. اعداد، ۵. تثنیه، ۶. یوشع، ۷. داودان، ۸. اروت، ۹. سموئیل ۱، ۱۰. سموئیل ۲، ۱۱. پادشاهان ۱، ۱۲. پادشاهان ۲، ۱۳. تواریخ ۱، ۱۴. تواریخ ۲، ۱۵. عزرا، ۱۶. نحمیا، ۱۷. استر، ۱۸. ایوب، ۱۹. مزامیر، ۲۰. امثال، ۲۱. جامعه، ۲۲. غزل غزل‌های سلیمان، ۲۳. اشعیا، ۲۴. ارمیا، ۲۵. مراثی ارمیا، ۲۶. حزقیال نبی، ۲۷. دانیال، ۲۸. هوشع، ۲۹. یونیل، ۳۰. عاموس، ۳۱. عبودیا، ۳۲. یونس، ۳۳. میکا، ۳۴. ناحوم، ۳۵. حقیق، ۳۶. صفتیا، ۳۷. حجی، ۳۸. زکریا و ۳۹. ملاکی.

کتاب پیدایش را آفرینش نیز نامیده‌اند. اختلاف این دو نام معنی‌دار است.

آسفار = کتاب‌ها (سفر = کتاب)

موسی را از آن رو کلیم‌الله می‌نامند که با خداوند تکلم می‌کرده است. واژه کلیمی، برابر با یهودی، بر همین وجه است. لاوی پسر سوم یعقوب است و لاویان به مشایخ بنی اسرائیل از نسل لاوی اشاره دارد.

مجموعه تورات و هفتاد با ترجمه فارسی، ترجمه ماشالله رحمان پور داود و هارو موسی زرگری از انجمن فرهنگی اوتصر هتورا (چاپ ۵؛ لوس آنجلس: نعمت‌الله رحمان پور داود، ۲۰۰۷)؛

The Holy Bible (Colorado Springs: International Bible Society, 1984); <http://tarikema.ir/books/story/bible/Gadim/>

^۸Fauna and Flora of the Bible (London: United Bible Societies, 1972), vii.

^۹J. S. du Toit & J. A. Naudé, "Lost in Translation: Designation, Identification and Classification of Flora in Translated Biblical Hebrew Texts," *Journal of Northwest Semitic Languages*, 31:2 (2005), 33-58.

^{۱۰}http://www.flowersinrael.com/PlantsoftheBible_page.htm/; Winifred Walker, *All the Plants of the Bible* (New York: Harper & Brothers Publishers, 1957); Louis I. Rabinowitz, *Torah and Flora* (New York: Sanhedrin Press, 1977); Michael Zohary, *Plants of the Bible* (Cambridge: Cambridge University Press, 1982).

^{۱۱}شاهین تورات، دیوان مولانا شاهین (تورات مقدس به نظم فارسی). این اثر را نخستین بار شمعون حاخام در ۱۹۰۳ به شیوه پارسیهود (نوشتن پارسی با حروف عبری) در اورشلیم به چاپ رساند. شرکت کتاب در کالیفرنیا برگردان آن را به خط فارسی و به کوشش و پژوهش منوچهر خویان در ۱۳۷۸ منتشر ساخت. در فارسیهود، زبان ۳۲ حرفی فارسی با ۲۲ حرف عبری نوشته می‌شود و این کمبود حروف قدری نوشتن و خواندن آثار فارسیهود

را مشکل می‌کند. شاهین ابتدا چهار کتاب خروج، لاویان، اعداد و تثنیه را به نظم می‌کشد و در ختم آن می‌گوید:

ز هجرت هفتصد و عشرين ابا هشت
برآمد روزگاری حول بگذشت

که از ۷۲۸ قمری (۶۴ سال قبل از وفات حافظ و مقارن با دوره کودکی او) حکایت می‌کند. او حدود ۳۱ سال بعد کتاب پیدایش را، که گذارده بود تا شاید دیگری به رشته نظم درآورد، خود به همان شیوه پارسیهود به نظم در می‌آورد و در سال ۵۱۱۹ عبرانی ترجمه منظوم پنج کتاب موسی را با نام شاهین تورات به اتمام می‌رساند و در ختم آن می‌گوید:

ایا شاهین دگر باره به میدان
ربودی گوی دولت را ز چوگان
به پرواز آمدی از بعد سی سال
گشادی همچو شهبازان پر و بال

شاهین نخستین شاعر یهودی است که به فارسی شعر سروده است. نام حقیقی و زادگاه او به درستی معلوم نیست، ولی در بسیاری از نسخه‌های خطی او را مولانا شاهین شیرازی نامیده‌اند (به نقل پراکنده از مقدمه شاهین تورات). انتساب او به خراسان و دیگر نقاط (اسد اسدی، فصلنامه ره آورد، شماره ۹۹، ۱۲۸-۱۳۹) مبتنی بر فرض و گمان است. اشعار شاهین مشتمل بر منظومه‌های

موسی نامه در ۱۰ هزار بیت، اردشیرنامه در ۹ هزار بیت و یوسف و زلیخا در ۸۷۰۰ بیت باقی مانده است. (جلال متینی، "اهمیت آثار ادبی فارسی یهودیان Judeo-Persian"، ایران‌نامه، شماره ۳ (بهار ۱۳۶۲)، ۴۲۴-۴۴۶). فردوسی، نظامی گنجوی و مولوی بر شعر شاهین اثرگذار بوده‌اند. (ناهید پیرنظر، "ادبیات فارسیهود میراث فرهنگی یهودیان ایران"، ایران‌شناسی، شماره ۵۳ (بهار ۱۳۸۱)، ۱۲۳-۱۴۰). شاهین معاصر و همشهری حافظ بوده و احتمال

است که این بیت حافظ اشاره به او باشد:

نه هر کو نقش نظمی زد کلامش دلپذیر افتد
تذرو طرفه من گیرم که چالاک است شاهینم

^{۱۲}در تورات، کلام سنجیده و بجا به سبب طلا در صفحه نقره تشبیه شده است (امثال، ۲۵:۱۱) و در جای دیگر، معشوقه می‌گوید: عاشق من در میان جوانان چون درخت سیبی است در یک جنگل ... مرا که بیمار عشقم با سبب نیرو دهید (غزل غزل‌های سلیمان، ۲:۳، ۵).

^{۱۳}در مورد چگونگی وفات موسی روایتی وجود دارد که عزرائیل برای او سیبی از بهشت آورد و او با بوییدن سبب جان سپرد (سیروس شمیسا، فرهنگ تلمیحات (چاپ ۴؛ تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۷۳)، ۳۵۲ و ۵۶۶). این روایت با تورات همخوانی ندارد. مولوی یگانه شاعری است که به روایت بوییدن سبب و جان سپردن موسی اشاره دارد:

سیب را بو کرد موسی جان بداد
باز جو آن بو ز سیستان کیست

چون به بوی خوش یک سیب تو موسی جان داد
پس عجب نیست کز آسیب تو چون جان میرم
روحي شوم چو عیسی گر یابم از تو بوسی
جان را دهم چو موسی گر سیب تو ببوم

^{۱۴}انجیر به دو شکل جنسی وجود دارد. نوع وحشی یا نر که دارای تعداد کمی گل نر و گل‌های ماده بسیار است و نوع زراعی یا ماده که فقط دارای گل‌های ماده است. شاید همه انجیرکاران گل‌های

بسیار کوچک انجیر را که در اندامی به شکل و نام انجیر وجود دارد ندیده باشند. فرایند باروری گل و تشکیل میوه در انجیر شگفت‌آور است. زنبور بسیار کوچکی که با چشم غیر مسلح به سختی دیده می‌شود، داخل تخمدان گل‌های ماده جنس وحشی تخم می‌گذارد و گل‌های بارور شده به صورت گال یا میوه سخت و غیر قابل خوردن درمی‌آیند. زنبورهایی که در گال سر از تخم درمی‌آورند، از روزنه کوچکی در بالای انجیر خارج می‌شوند و در راه خروج بدن آنها به گرده گل‌های نر آغشته می‌شود. این زنبورها با نشستن بر روی گل‌های ماده ارقام زراعی آنها را بارور و تبدیل به دانه می‌کنند. بنابراین، میوه انجیر دانه‌دار مرکب از صدها میوه بسیار کوچک است. در ارقام زراعی، اندام تخم‌ریز زنبور به تخمدان گل نمی‌رسد و از این روست که زنبور فقط در تخمدان گل ماده در ارقام وحشی تخم‌ریزی می‌کند. حتی در تمدن‌های باستانی هم می‌دانستند که بدون این زنبور انجیر دانه‌دار تولید نمی‌شود. برخلاف انجیرهای دانه‌دار، امروزه انجیر بی‌دانه ماکول بدون واسطه زنبور و انتقال دانه گرده تولید می‌شود.

^{۱۵} روان = بی‌تامل، بلافاصله.

^{۱۶} شاهین تورات، دیوان مولانا شاهین، ۳۳.

^{۱۷} شاهین تورات، دیوان مولانا شاهین، ۵۹۵.

^{۱۸} شاهین تورات، دیوان مولانا شاهین، ۵۹۶.

^{۱۹} در این مقاله، کتاب‌های اول و دوم سموئیل، اول و دوم پادشاهان و اول و دوم تواریخ با عدد بعد از نام کتاب مشخص شده‌اند. ^{۲۰} همان‌گونه که اشاره شد، در انواع وحشی یا نر، گل‌های ماده پس از بارور شدن به صورت گال غیر قابل خوردن در می‌آیند. این گال‌ها پس از مدتی خشک می‌شوند و می‌ریزند.

^{۲۱} با بیتی از سعدی:

شبی زیت فکرت همی سوختم

چراغ بلاغت می‌افروختم

^{۲۲} از سوی دیگر، در انجیل (رومان، ۱۸-۱۷:۱۱) به پیوند زیتون وحشی اشاره شده است: اگر بعضی شاخه‌ها شکسته شد و تو، زیتون وحشی، به جای آنها پیوند خوری تا ثمر آوری، بر شاخه‌های دیگر کبر مغروش (همه از یک ریشه‌اید).

^{۲۳} شاهین تورات، دیوان مولانا شاهین، ۵۱.

^{۲۴} بهرام گرامی، "زیتون در قرآن کریم: نگاهی دیگر به آیه ۳۵ از سوره ۲۴/نور"، ترجمان وحی، شماره پیاپی ۲۹ (۱۳۹۰)، ۳۷-۴۷.

^{۲۵} واژه رمان، با ضم اول و بی‌تشدید، مأخوذ از واژه Roman منسوب به داستان‌های رومی است که امروزه به معنی کتاب داستان به کار می‌رود و برخی به این معنی آن را به اشتباه با تشدید تلفظ می‌کنند.

^{۲۶} شاهین تورات، دیوان مولانا شاهین، ۵۴۹.

^{۲۷} شاهین تورات، دیوان مولانا شاهین، ۵۹۵.

^{۲۸} http://tarikhema.ir/books/story/bible/Gadim/22_songofsolomon.pdf

^{۲۹} <http://www.pajooh.com/fa/index.php?Page=definition&UID=31846>

^{۳۰} در آیه ۶:۱۱، واژه عبری اگوز آمده که همان گوز فارسی یا جوز عربی به معنی گردو است.

^{۳۱} بهرام گرامی، "فتنوس (Phoenix)"، فصلنامه ره‌آورد، شماره ۵۹ (۱۳۸۱)، ۱۰۶-۱۱۴.

^{۳۲} وهاب = بسیار بخشنده، از صفات و اسماء خداوند.

^{۳۳} شاهین تورات، دیوان مولانا شاهین، ۵۱۲.

^{۳۴} بهرام گرامی، "نخل در قرآن کریم"، ترجمان وحی، شماره پیاپی ۳۱ (۱۳۹۱)، ۶۵-۷۹.

^{۳۵} شاهین تورات، دیوان مولانا شاهین، ۳۱۴-۳۱۵.

^{۳۶} شاهین تورات، دیوان مولانا شاهین، ۳۱۵.

^{۳۷} در پیدایش (۳۷:۳۰)، از بادام به صورت لوز، لفظ عربی، نیز نام برده شده است. شکل لوزی و نام غدد بادامی شکل لوزتین در گلو برگرفته از این واژه است. همچنین، لوز نام قدیمی ناحیه‌ای در غرب فلسطین بوده است که شاید تسمیه آن بر وجه وفور بادام در آن منطقه باشد (پیدایش، ۲۸:۱۹ و یوشع، ۱۶:۲).

^{۳۸} ملخ از حشرات جهنده است و راه نمی‌رود و از این رو کشاندن بدنش بر روی زمین تمثیلی از بی‌حالی و رخوت تام است.

^{۳۹} بنگرید به لغت‌نامه دهخدا.

^{۴۰} شاهین تورات، دیوان مولانا شاهین، ۶۱۷-۶۱۸.

^{۴۱} در اوایل قرن نوزدهم، از پوست ساقهٔ بید ماده‌ای استخراج شد که بر اساس نام جنس بید آن را salicin نامیدند. سالیسین را ابتدا با اسید ترکیب نموده و بعد اسید سالیسیلیک را با یک گروه acetyl ترکیب کردند. بعدها در ۱۸۹۹، کارخانهٔ بایر آلمان این ماده را با نام آسپرین به بازار عرضه کرد که متداول‌ترین مسکن درد است. بقراط، حکیم یونانی، با آگاهی از خاصیت تسکین‌بخشی بید، جویدن برگ آن را برای کاهش درد زایمان تجویز می‌کرد.

^{۴۲} مُوَلَّه = (با فتح ل) واله و شیفته، (با کسر ل) واله و شیفته‌کننده [سایه‌بان تصویر خود در آب شد].

^{۴۳} با بیتی از ملک الشعرا بهار:

حرب افتاد به دشتی که عرب

دشت ذات‌الائش داد لقب

^{۴۴} واژهٔ عبری shittim، به معنی تیز، به تیغ این گیاه نیز اشاره دارد.

^{۴۵} اسرائیل نام جدید یعقوب بود، با بیتی از امیرمعزی:

مدیحش از دل مداح تیرگی ببرد

چو بوی جامهٔ یوسف ز چشم اسرائیل

برخی دیگر از اسامی تورات در فارسی و در انگلیسی عبارت‌اند از ابراهیم (Abraham)، اسحق (Isaac)، دבורا (Deborah)، راحل (Rachel)، ربکا (Rebekah)، روبین (Reuben)، فرعون (Pharaoh)، لئا (Leah)، لاوان (Laban)، نوح (Noah)، یعقوب (Jacob) و یوسف (Joseph).

^{۴۶} در این آیه، واژهٔ عبری بطنیم را پسته معنی کرده‌اند. این درختچه از همان جنس پسته (pistacia) است که در عربی بَطْم و در فارسی پستهٔ وحشی، بَنَه یا سَقَز نامیده می‌شود و از آن صمغ جویدنی سَقَز به دست می‌آید.

^{۴۷} به نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا، در خمسهٔ نظامی دیده نشد.

^{۴۸} فعل بیدی = کار بیهوده و بی‌فایده، کنایه از بی‌ثمری بید.

^{۴۹} در داستان آوردن دو درویش بینوا به کاخ شاهی و پوشاندن جامهٔ خوشبو بر آنان، سعدی می‌گوید:

گدایان بی‌جامه شب کرده روز

معطر کتان جامه بر عودسوز

^{۵۰} در ترجمهٔ چند آیهٔ تورات، از واژهٔ kinnamon، شبیه به انگلیسی cinnamon، به معنی دارچین و متعلق به جنس Cinnamomum نام برده شده است که در هند و کشورهای شرق آن، به ویژه سریلانکا، تولید می‌شده و احتمالاً کالای وارداتی بوده است.

^{۵۱} *nard* یا *spikenard* یا نردین گیاهی از جنس *Valeriana* است که در آن زمان از ساقهٔ زیرزمینی آن مادهٔ خوشبویی به دست می‌آوردند و مانند مُر و کُنذر می‌سوزانده‌اند. از این گیاه امروزه مطلقاً استفاده نمی‌شود. در غزل غزل‌های سلیمان (۱:۱۲) نیز به بوی خوش آن اشاره شده است.

^{۵۲} قبل از این آیه (غزل غزل‌های سلیمان، ۱:۱۴) نیز واژهٔ عبری *kopher* آمده که تا یکی دو قرن قبل آن را در انگلیسی به *camphor* یا *camphire* ترجمه می‌کردند و گمان بر این بود که همان کافور عربی و فارسی است. در تاریخ طبری آمده است که لشکریان اسلام کافور را از ایران، که به روایت شاهنامه مصرف کافور در آن بسیار متداول بود، به عربستان بردند و از این روی، در عهد عتیق چنین کافوری را در سرزمین‌های مصر و فلسطین نمی‌شناخته‌اند. با توجه به نکتهٔ بالا و این که حکیم یونانی، *Dioscorides*، در رسالهٔ علوم طبیعی نام *kufros* را برای گیاه حنا به کار برده است، امروزه واژهٔ *kopher* در تورات و کافور در قرآن را گیاهی از جنس *Lawsonia* و متعلق به خانوادهٔ *Lythraceae* می‌داند که در انگلیسی *henna* و در عربی و فارسی حنا نامیده می‌شود و در مصر و فلسطین قدیم علاوه بر استفاده از برگ آن برای رنگ، از گل خوش‌رنگ و بوی آن نیز برای عطرآگین کردن استفاده می‌کردند. واژهٔ قرآنی کافور را در آیهٔ ۵ از سورهٔ ۷۶/انسان، ”بی‌گمان نیکان در بهشت از جامی آمیخته با کافور می‌نوشند،“ همان گل حنا می‌داند که شراب بهشتی با گل خوشبوی آن آمیخته است. به این ترتیب، احتمال می‌رود که در گذشتهٔ دور حنا یا عطر و روغن آن را کافور می‌نامیده‌اند، ولی بعداً بر اثر ارتباط و مراد به ایرانیان از این نام برای کافور ایرانی استفاده کردند که اهمیت دارویی داشته است.

^{۵۳} آبنوس چوبی است تیره‌رنگ و سخت و بسیار سنگین که از درختی از جنس *Diospyros* (جنس خرمالو) و گونهٔ *ebenum*، متعلق به خانوادهٔ *Leguminosae* یا تیرهٔ بقولات به دست می‌آید. درخت و چوب آبنوس را در انگلیسی *ebony* می‌نامند که به معنی سیاه هم هست. خاستگاه آبنوس هندوستان است و از آنجا به بندر صور لبنان وارد می‌شده است: ”اهالی شهر *Dedan* یا *Rhodes* با شما داد و ستد کردند و در برابر خرید جنس به شما عاج و آبنوس دادند (حزقیال نبی، ۲۷:۱۵).“ واژهٔ آبنوس، به معنی شب و سیاهی لشکر و میدان کارزار، در اشعار فردوسی بیش از هر شاعر دیگر آمده است:

چو پنهان شد آن چادر آبنوس
به گوش آمد از دور بانگ خروس
بر آمد ز هر دو سپه بانگ کوس
زمین آهنین شد هوا آبنوس

^{۵۴} در خروج (۳۵، ۳۰:۳۴)، خداوند به موسی می‌گوید: ”از چند نوع ادویه و صمغ خوشبو [که هویت آنها در تورات به درستی معلوم نیست] و کندر خالص مقادیر مساوی بردارد و همچون عطر ساز حرفه‌ای معجونی ناب و خوشبو بسازد و بر آن نمک بیفزاید.“ کندر صمغ سفیدی است که با ایجاد خراش در تنهٔ درختچه‌ای از جنس *Boswellia*، متعلق به خانوادهٔ *Burseraceae* یا تیرهٔ بلسان، به دست می‌آید. این صمغ در زمان خراش سفید است و پس از چند هفته به هنگام برداشت از درخت سخت می‌شود و به رنگ زرد کهربایی در می‌آید. خاستگاه کندر عربستان و حبشه است. کندر را در عبری لَبْنَا، در عربی لَبْنان و در انگلیسی *frankincense*

به معنی مادهٔ خوش‌سوز مرغوب، می‌نامند، با بیتی از قائلانی: ساغر به می اندوخته، کندر به کندر سوخته
در مجمرهٔ افروخته عود مُطرا ریخته
مجمرهٔ افروخته = منقل پُراتش؛ مُطرا = تر و تازه.

^{۵۵} قبلاً نیز اشاره شد که مورد در زمرهٔ گیاهان چهارگانه در مراسم خاص *Sukkot* یا جشن پایان برداشت محصول است که در پانزدهم ماه *Tishrei* (پنج روز بعد از یوم کیپور) شروع می‌شود (خروج، ۲۳:۱۶، ۲۳:۲۲، ۳۴:۲۲؛ لاویان، ۲۳:۳۳).

^{۵۶} شاهین تورات، دیوان مولانا شاهین، ۸-۹.

^{۵۷} در آیهٔ بعد (پیدایش، ۱:۳۰) آمده است: ”و برای همهٔ وحوش زمین و پرندگان هوا و جنبندگان بر روی زمین، همهٔ جانداران، از گیاهان سبز غذا می‌دهم و چنین شد.“ اهمیت کلمهٔ سبز در این آیه آن است که چرخهٔ طبیعت جاندار بدون وجود گیاهان سبز، که قادر به عمل فتوسنتز یا کربن‌گیری‌اند، کامل نیست، زیرا جانوران گوشتخوار نیز مآلاً از جانوران گیاهخوار تغذیه می‌کنند.

^{۵۸} در شاهین تورات، دیوان مولانا شاهین، ۱۹۲، از بید، بادام و چنار و در برخی از منابع دیگر به جای چنار از شاه‌بلوط نام برده شده است.

^{۵۹} در چاپ قدیم کتاب مقدس *King James*، واژهٔ لوز در این آیه، به جای بادام، به اشتباه فندق ترجمه شده است.

^{۶۰} واضح است که آنچه گوسفند در حین جفت‌گیری یا طی بارداری می‌بیند اثری بر بروز خصوصیات ارثی نوزاد مانند رنگ و نقش پشم و پوست جانور ندارد. این باور شبیه آن است که هنوز برخی کسان بر در و دیوار اتاق زن باردار عکس کودکان خوشرو و زیبا می‌زنند تا زن باردار نوزادی چنین بزاید. در نروژ هم بنا بر یک قانون قدیمی، قصابان حق نداشتند لاشهٔ خرگوش را برای فروش در معرض دید بگذارند، زیرا به باور آنان اگر زنی باردار آن را می‌دید، نوزادی لب‌شکری (*cleft lip*) یا در اصطلاح سوئدی لب‌خرگوشی به دنیا می‌آورد.

^{۶۱} عنوان درخت وحی از نگارنده است.

^{۶۲} شاهین تورات، دیوان مولانا شاهین، ۴۴۷.

^{۶۳} گندم تورات از اسلاف گندم امروزی با دانهٔ ریزتر و پوستهٔ سخت‌تر بوده است. این نوع گندم *spelt* و *emmer* نامیده می‌شود.

^{۶۴} زیره تخم گیاهی است علفی و یک‌ساله از جنس *Cuminum* و متعلق به خانوادهٔ *Apiaceae* یا تیرهٔ جعفری که در عبری و عربی کَمُون و در انگلیسی *Cumin* نامیده می‌شود. خاستگاه زیره را ایران می‌دانند. زیره به رنگ زرد تا قهوه‌ای است و از انواع ادویه است که در غذا به کار می‌رود. زیره همین یک‌بار در تورات آمده است. مثلاً زیره به کرمان بردن به معنی کار بیپوده و وارونه است، با بیتی از ابن‌یمین:

سخن به نزد تو آوردن آنچنان باشد
که سوی خطهٔ کرمان کسی برد کَمُون

^{۶۵} در لاویان (۲۳:۲۲) هم آمده است: محصول را تا ذرهٔ آخر و مزرعه را تا مرز آن برداشت نکنید، قدری هم برای فقیران و غریبان بگذارید. خوشهٔ چین = او که در آخر کار خوشه‌های بازمانده در مزرعه و خرمن‌گاه را برای خود جمع می‌کند، ریزه-خوار و قانع به اندک، با دو بیت از خواجوی کرمانی و سعدی:

چرا از خرمن حُسن تو یک جو
نمی‌باشی نصیب خوشه‌چینان
خداوند خرمن زیان می‌کند

که بر خوشه‌چین سر گران می‌کند^{۶۶} کتان گیاهی است یک‌ساله از جنس *Linum*. متعلق به خانواده *Linaceae* مشتق از واژه‌های یونانی به معنی نخ یا رشته، یا تیره کتان که در انگلیسی *flax* و در عربی کتان (با تشدید ت) نامیده می‌شود. به‌رغم شباهت تام نام فارسی کتان با نام پنبه در عربی (قطن) و انگلیسی (*cotton*)، این گیاه با پنبه تفاوت دارد. ساقه‌های کتان را از کف می‌برند، چند روز در آب می‌خیسانند، الیاف آن را می‌کشند، دسته می‌کنند و در آفتاب می‌گسترانند تا خشک شود. از محسنات همسر نمونه در تورات آن است که الیاف پشم و کتان برگزیند و با شوق و رغبت بر روی آنها کار کند (امثال، ۳۱:۱۳). گفتنی است که در سراسر شعر قدیم فارسی کتانی به بافته یا جامه نخنی گفته شده است که از الیاف پنبه ساخته شده باشد.

^{۶۷} هنوز در برخی مناطق ایران مقدار زمین را برحسب من بذر گندم بیان می‌کنند، یعنی آن قدر زمین که آن مقدار بذر گندم در آن بپاشند؛ او پتجاه من زمین دارد.

^{۶۸} عومر واحد حجم برابر با صد گالن یا حدود ۱۱ بوشل است. در آیه‌های متعدد از تورات واژه عبری *shekel* یا مثقال (برابر با ۱۶ گرم) و *gerah* سخن رفته است. در حزقیال نبی (۴۵:۱۲)، هر مثقال برابر ۲۰ گراه و هر ۶۰ مثقال برابر با یک مینا گفته شده است. واژه *carat* که در انگلیسی با دو معنی قیراط (واحد وزن بسیار کم) و عیار (شاخصی از خلوص) برای سنگ و فلزات قیمتی مانند الماس و طلا به کار می‌رود، از واژه *keration* نام یونانی گیاه خروب گرفته شده است، زیرا در گذشته دانه ریز خروب واحد وزن بوده است. خروب در فارسی و عربی و عبری نام درخت تناوری است با نام علمی *Ceratonia siliqua*. متعلق به خانواده *Leguminosae* یا تیره بقولات که در انگلیسی *carob* نامیده می‌شود و میوه آن مانند دیگر گونه‌های این تیره به شکل غلاف یا نیام طولی است که در آن حدود ۱۰ تا ۱۲ دانه بسیار سخت ریز به صورت آزاد به وجود می‌آید.

^{۶۹} این داستان در گلستان سعدی که «عربی... حکایت همی کرد که وقتی در بیابانی... کیسه‌ای یافتم پر مروارید، هرگز آن ذوق و شادی فراموش نکنم که پنداشتم گندم بریان است، باز آن تلخی و نومیدی که معلوم کردم که مروارید است»، حاکی از آن است که گندم را به صورت برشته، معروف به گندم‌برشته، می‌خورده‌اند و اصطلاح مثل گندم روی تابه به معنی سخت در اضطراب و تشویش بودن احتمالاً از همین جا آمده است.

^{۷۰} بنگرید به زُهری، ۸۴ که در پانوشت ۱۰، لوبیا را در این آیه باقلا خوانده است. در جای دیگر نیز از لوبیا همراه با گندم و جو و عدس و ارزن و *spelt* (از اجداد گندم امروزی) برای پختن نان نام برده شده است (حزقیال نبی، ۴:۹).

^{۷۱} بخورایی = نخست‌زادگی. بنگرید به شاهین تورات، زیر نویس صفحه ۱۶۰. در لغت‌نامه دهخدا دیده نشد.

^{۷۲} شاهین تورات، دیوان مولانا شاهین، ۱۶۰، ابیات انتخابی. ^{۷۳} این بیت به داستان تبدیل شدن ریگ به آرد در دست ابراهیم خلیل‌الله و سفره او اشاره دارد. [نبودن خال بر رخسارت را چون عدسی کمتر بر سفره ابراهیم خلیل‌الله بدان. نداشتن خال از جمالت نمی‌کاهد].

^{۷۴} بن متی = پسر متی، یونس. ^{۷۵} برخی تسمیه گیاه را در فارسی بر وجه شباهت برگ آن به

گوش موش دانسته‌اند، همچنان که مرزن‌آباد از توابع مازندران را جایی می‌دانند که در آنجا موش فراوان وجود دارد. بنگرید به لغت‌نامه دهخدا، با بیتی از ظهیر فاریابی:

چو تو با من سخن گوئی ز شادی
چو مرزنگوش گرم سر به سر گوش
در شاهین تورات، دیوان مولانا شاهین، ۴۹۱، زیر عنوان عطا دادن عید پسخ بر بنی یعقوب، این گیاه تلخه نامیده شده است: که اندر این شب نینسان به اغلب
فَطیر و تلخه نتوان داد از کف
به‌رغم آنچه گفته شد، گیاه‌شناس بنام اسرائیلی، مایکل زُهری (Michael Zohari)، واژه عبری *dudaim* را در آیه‌های بالا مهر گیاه نمی‌داند.

^{۷۶} شاهین تورات، دیوان مولانا شاهین، ۴۱۸. ^{۷۷} Water A. Elweel (ed.), *Baker Encyclopedia of the Bible* (Michigan: Baker Book House, 1988), vol. 2, 1714.

^{۷۸} هویت این گل معلوم نیست. واژه عبری *vered*، برابر با وُرد عبری به معنای گل سرخ، در تورات نیامده است. ^{۷۹} امروز در زبان انگلیسی نام متداول *lily of the valleys* به معنی سوسن دره‌ها به گل دیگری گفته می‌شود که جنس و خانواده آن کاملاً متفاوت با *lily flower* یا سوسن معمولی است. ^{۸۰} شاهین تورات، ۵۸۸. زُهری این گیاه را *melon* یا خربزه دانسته است. بنگرید به زُهری، ۸۶، پانوشت ۱۰.

^{۸۱} شاهین شیرازی ۷ قرن قبل این گیاه را خربزه دانسته است. بنگرید به شاهین شیرازی، شاهین تورات، ۵۸۸. زُهری این گیاه را هندوانه دانسته است. بنگرید به زُهری، ۸۵، پانوشت ۱۰.

^{۸۲} شاهین تورات، دیوان مولانا شاهین، ۵۹۵. ^{۸۳} مَن و سَلوی در تورات و قرآن با هم آمده‌اند. سَلوی یا شَلوه در تورات، همان سَلوی در قرآن، به غذای گوستی صراحت دارد و آن را پرنده‌ای چون بلدرچین دانسته‌اند.

^{۸۴} شاهین تورات، دیوان مولانا شاهین، ۵۱۴. [... آسمان 'من' را مثل برف بر زمین می‌پاشد].

^{۸۵} بهرام گرامی، «گر خونسار یا گرانگین (شهد پارسی)، فصلنامه ره‌آورد، شماره ۴۶ (۱۳۷۷)، ۱۹۵-۱۸۲؛

Bahram Grami, "Gaz of Khunsar: The Manna of Persia," *Economic Botany* (New York: The New York Botanical Garden, 1998), vol. 52, 183-191.

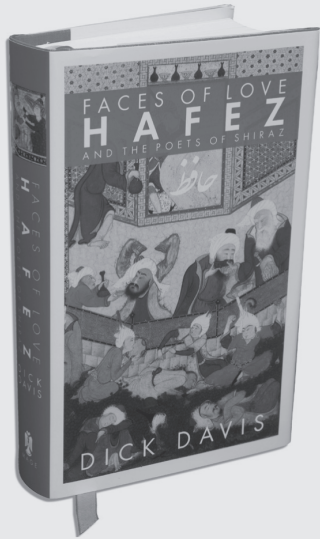
^{۸۶} خونسار (خون+سار) نام شهر و خوانسار، با تلفظ خانسار، مخفف خوانسالار به معنی صاحب خوان یا سفره‌چی است. ^{۸۷} نحل = زنبور عسل.

^{۸۸} یعقوب آئینه‌چی، اکرم نیک‌نژاد و محمد صاعی شریعت‌پناهی، «گر خونسار، منبع غنی فرکتوز»، مجله دانشکده داروسازی دانشگاه تهران، شماره ۸ (۱۳۵۵)، ۳-۸.



MAGE PUBLISHERS

WWW.MAGE.COM



"For me, the most remarkable poetic translation project in the last twenty years has been Dick Davis' ambitious recreations of classical Persian literature. ... Finally, Davis has brought us new versions of Hafez and the great Shiraz poets. What can I say about this new book except: Yes! at last we meet one of the greatest lyric poets in history fully alive in English."

— DANA GIOIA, FORMER CHAIRMAN OF THE NEA AND
AUTHOR OF, *PITY THE BEAUTIFUL: POEMS*

"The Translations of the poems are superb, and they open up a new world even for those who know Persian well."

— W.L. HANAWAY, *CHOICE*

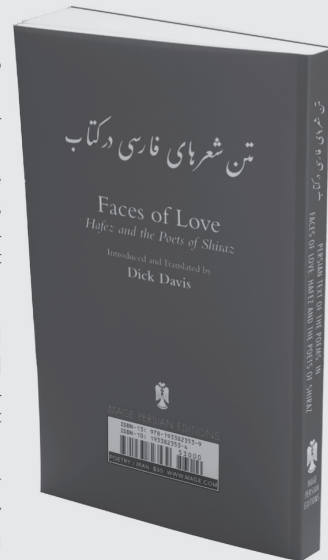
A giant of world literature, an eloquent princess, a dissolute satirist—these are the three voices translated from fourteenth-century Persian by Dick Davis in *Faces of Love*. Together, they represent one of the most remarkable literary flowerings of any era. All three—Hafez, Jahan Malek Khatun, and Obayd-e Zakani—lived in Shiraz, a provincial capital in south-central Iran, and all drew support from arts-loving

rulers at a time better known for invasions and political violence. Love was a frequent subject of their work: spiritual as well as secular, in varieties embracing every aspect of the human heart.

They could hardly have been more different. Hafez—destined to win fame throughout the world—wrote lyrical poetry that was subtle, elusive, and rich in ambiguity. Jahan—largely forgotten until recent decades—was a privileged princess who could evoke passion, longing and heartbreak with uncanny power. (As Davis says: "To have this extraordinary poet's fascinating and often very beautiful poems emerge from six hundred years of virtual oblivion seems almost miraculous.") Obayd—a satirist and truth-teller—celebrated every pleasure of the flesh in language of astonishing and occasionally obscene honesty.

In his introduction, Davis—himself a gifted poet as well as an acclaimed translator and scholar of Persian literature—describes the turbulent world of the three poets and recounts what is known of their lives. His scene-setting includes explanations of poetic conventions of the day: the rules of rhyming and meter, the stylized relationship between author and subject, and the way language sometimes hovers between male and female or between sacred and secular meanings. Detailed explanatory notes follow the poems, along with some personal reflections on the challenge of trying to catch the poetic genius of a culture distant in space and time. Dick Davis does it brilliantly: *Faces of Love* is a bridge that carries us to another age.

As a translator, an eminent scholar of Persian literature, and an acclaimed poet, Dick Davis has published more than twenty books. Educated in England and a member of the Royal Society of Literature, he lived in Iran for eight years. He has taught at the University of California and Ohio State University. His recent translations include Ferdowsi's *Shahnameh: The Persian Book of Kings*, chosen as one of the "ten best books of 2006" by the *Washington Post*.



هو

فاضل ارجمند و کارشناس ماهر و مجرب گل و گیاه و استاد دانشمند نبات‌شناس آقای دکتر بهرام گرامی - که خدای سلامت‌ش بداراد و فیض مقالات سودمند او پایدار بماناد - پریشب، دیروقتی، یادی از بنده فرمود و با تلفن خبری خوش داد که ارادتمندان فراوان جناب استاد گرانمایه والامقام حضرت آقای دکتر جلال متینی دامت افاضاته در مقام آن‌اند که به منظور بزرگداشت و تکریم و اجلال خدمات شست و چندساله فرهنگی معظم‌له - چه در تعلیم و تدریس ادبیات که بیش از سی سال به آن اشتغال داشته‌اند و چه در ترویج و توسعه فرهنگ ایرانی از طریق مجله ایران‌نامه و سپس گرامی - مجله ایران‌شناسی که قریب سی سال است به این خدمت عظیم مفتخرند - با ترتیب و تدوین جشن‌نامه‌ای به افتخار جناب ایشان این نیت خود را عملی سازند و آنان (یعنی آن ارادتمندان حضرت دکتر متینی و دست‌اندرکاران تدوین جشن‌نامه) از من (یعنی از دکتر گرامی) خواسته‌اند که از تو (یعنی این ناچیز مهدوی دامغانی) مقاله‌ای را در این باره بخواهم. به آقای دکتر گرامی عرض کردم به! به! به! "نیت خیر مگردان که مبارک فالی است." البته که من بنده خود را موظف می‌دانم که در مقام ارادت و احترامی که به حضرت دکتر متینی - که با آنکه ایشان و این بنده هم سن و سالیم، ولی آقای دکتر متینی در "دکتری" پیش‌کسوت بنده‌اند و یک طبقه بر طبقه ما مقدم‌اند -^۱ دارم و علاوه بر فضل تقدّم، نیز تقدّم فضلشان بر بنده مسلم، مقاله‌ای تقدیم کنم.

ولی مهلتی که برای تهیه مقاله معین کرده‌اند چه زمانی است؟ دکتر گرامی فرمود تا پانزدهم ماه

زنده باد عشق، از هر دری سخنی

احمد مهدوی دامغانی

استاد پیشین دانشگاه تهران و استاد فعلی دانشگاه
هاروارد در رشته‌های ادبیات عرب و معارف اسلامی

Ahmad Mahdavi Damghani

احمد مهدوی دامغانی (متولد شهریور ۱۳۰۵)، متخصص زبان و ادب فارسی و ادبیات عرب، استاد پیشین دانشگاه تهران و استاد فعلی دانشگاه هاروارد امریکاست. در ۱۳۲۷ از دانشکده معقول و منقول و در ۱۳۳۳ در رشته ادبیات فارسی از دانشگاه تهران مدرک کارشناسی و در ۱۳۴۲ از دانشگاه تهران درجه دکتری در زبان و ادبیات فارسی گرفت. موضوع رساله دکتری او تصحیح کتاب کشف‌الحقایق عزیزالدین نسفی بود. پس از گذراندن دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی، به تدریس در دانشکده‌های ادبیات و الهیات دانشگاه تهران پرداخت. همچنین، از ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۴ در دانشگاه مادرید به تدریس عرفان اسلامی اشتغال داشت. ایشان مدتی نیز سردفتر دفتر اسناد رسمی ۲۵ تهران بود و از تیرماه ۱۳۵۴، ریاست کانون سردفتران را بر عهده داشت. بیش از ۳۰۰ مقاله پژوهشی ایشان در نشریاتی چون یغما، حقوق امروز، کیهان فرهنگی، کلک، گلچهره، ایران‌نامه، ایران‌شناسی و ره‌آورد به چاپ رسیده است. برخی از آثار ایشان عبارت‌اند از حاصل اوقات (مجموعه مقالات)، چهار مقاله درباره مولی‌الموالی علی^۲ و داستان ضامن آهو، شاهدخت و الاتبار شهربانو والدة معظمه حضرت امام علی - بن‌الحسین السجادی^۳، کشف‌الحقایق نسفی، یاد یاران و قطره‌های باران، و تصحیح نسمة‌السحر (تاریخ ادبیات شعری شیعه عرب از قرن اول تا قرن یازدهم).

ISSN 0892-4147 print/ISSN 2159-421X online/2013/28.2/98-105

می سال جاری. گفتم ای دوست عزیز، آخر این معقول است که بنده بتوانم در این فاصله بیست روزه چیز قابلی تقدیم کنم؟ گفت والله بنده بی تقصیرم. من داستان منسوب به وودرو ویلسن (Woodrow Wilson, 1856-1924)، رئیس‌جمهور اسبق امریکا، و تافت، وزیر خارجه‌اش، در مورد مدت سخنرانی ویلسن را در کنفرانس ورسای به ایشان حکایت کردم که بلکه مهلت را تمدید کنند، ولی به خرجشان نرفت و به هر حال بنده بنا به اصطلاح مشهدی‌های خودمان - که بنده جناب دکتر متینی را هم به مناسبت وصلتشان با مرحومه سرکار بانو عصمت یوسفی و هم به مناسبت طول اقامتشان در مشهد و خدمتشان و ریاستشان بر دانشگاه فردوسی، مشهدی می‌شناسم و می‌شمارم - که می‌گویند: "مهمان بی‌خبر آمده را با 'حاضری' پذیرایی باید کرد،" مجبور شده‌ام که با یک مقاله 'حاضری' یعنی مقاله‌ای که مشتمل بر تحقیق و تفحص یا اثبات و نفی مسئله و مطلب مهم ادبی نباشد، ادای وظیفه کنم و برای آنکه از این امر خیر سعادتی ببرم، ارادتی بنمایم. و من الله التوفیق.

امیدوارم در میان خوانندگان فاضل این جشن‌نامه یا این مقاله کسی نباشد که نام کتاب بسیار بسیار نفیس و مهم الاغانی (یعنی آوازاها و تصنیف‌ها) را نشنیده باشد. الاغانی یکی از مهم‌ترین و لطیف‌ترین موارث فرهنگی نه تنها عالم اسلام، بلکه جامعه بشریت است. این کتاب تألیف و تدوین یک اصفهانی دانشمند و ادیب عالی‌مقام و مورخ متبع و دقیق شیعی مذهب ایرانی یعنی ابوالفرج علی‌بن‌الحسین اصفهانی (۲۸۴-۳۵۶ق/ ۸۹۷-۹۶۷م) است و محتوای آن عبارت از توضیح و تشریح یک‌صد آواز و تصنیف رایج در اواسط دوران پادشاهی بنی‌امیه تا زمان الواثق بالله (۲۰۰-۲۳۲ق/ ۷۹۴-۸۴۷م)، نهمین پادشاه عباسیان، و شرح حال سرایندگان آن آوازاها و تصنیف‌ها و بیان رویدادها و وقایعی است که شاعران و سرایندگان آن در آن مداخله یا مناسبتی داشته‌اند و در مجموع بهترین و کامل‌ترین و جامع‌ترین تاریخ ادبیات عرب از یک قرن پیش از اسلام تا اواسط

قرن چهارم است. درباره عظمت و جامعیت این کتاب به یک خبر مذکور در تواریخ مربوط به آل بویه و صاحب‌بن عبّاد (۳۳۳-۳۸۵ق/ ۹۴۵-۹۹۵م)، وزیر دانشمند و عالی‌مقام رکن‌الدوله و فخرالدوله بویه، توجه فرمائید: "صاحب‌بن عبّاد هر وقت به سفری می‌رفت چهل شتر کتابخانه او را حمل می‌کرد و از وقتی که الاغانی به دستش رسید فقط در سفرهایش همین یک کتاب را با خود برمی‌داشت." صاحب‌بن عبّاد در سال ۳۸۵ق/ ۹۹۵م، یعنی کمتر از سی سال پس از وفات ابی‌الفرج اصفهانی، درگذشته است. ابن خلدون (۷۳۲-۸۰۸ق/ ۱۳۳۲-۱۴۰۵م)، عالم و متفکر جامعه‌شناس مشهور قرن ۸ق، می‌گوید: "از استادان خویش در مجالس تعلیم شنیدم که اصول فن ادب عرب و ارکان آن چهار کتاب است که آن (۱) ادب الکاتب این قتیبه، (۲) الکامل میرد، (۳) البیان و التبیین جاحظ و (۴) الأملی ابوعلی قالی است." بسیاری از دانشمندان پس از ابن خلدون بر او خرده گرفته‌اند که او می‌بایست کتاب الاغانی را پنجمین، اگر نه اولین، می‌شمرد. به هر صورت، این کتاب عظیم‌القدر نفیس از گرانباترین کتب ادب عرب است. الاغانی تاکنون چندین بار گاه در ۱۰ مجلد و گاه در ۲۰ مجلد و گاه در ۲۵ مجلد به چاپ رسیده است و در اوائل قرن بیستم میلادی، دانشمندی امریکایی فهرست جامعی برای آن تدوین کرده است که در لیدن هلند چاپ شده است و آن فهرست براساس اولین چاپ اغانی یعنی چاپ بولاق است؛^۲ چاپخانه‌ای که ناپلئون (Napoléon Bonapatre, 1769-1822) پس از اشغال مملکت نازنین مصر در قریه بولاق در نزدیکی قاهره تأسیس کرد و این چاپخانه از مهم‌ترین وسایل نشر و ترویج کتب اسلامی بشمار می‌رود و صدها کتاب را که همه از امهات و اساسی‌ترین کتب اسلامی از فقه و حدیث و تفسیر و ادب و طب است به چاپ رسانیده است و این چاپخانه بولاق سلف محترم چاپخانه دارالکتب فعلی مصر است.

قطع نظر از اشتمال کتاب الاغانی بر تاریخ تفصیلی و تحقیقی ادب عرب، و بر شرح حال

مفصل و مستند شعرا و پادشاهان و وزیران و نویسندگان و دبیران آن، اساساً حاوی بسیاری از داستان‌های دلکش و وقایع تاریخی حقیقی یا افسانه‌ای (= فولکلور) آن پنج قرن نیز هست. چندین سال قبل، قریب سی سال پیش، مرحوم مغفور مرد ادب و سیاست استاد ارجمند دانشمند دکتر محمدحسن مشایخ فریدنی (ره) ۳ - که روانش شاد و یادش گرامی باد - در مقام ترجمه این کتاب مستطاب به فارسی برآمد و با رنج و البته دقت و سلامت کامل جلد اول آن را به فارسی برگرداند و در مجموعه انتشارات علمی و فرهنگی - همان بنیاد ترجمه و نشر کتاب که سابقاً تحت اداره حضرت استاد اجل آقای دکتر یارشاطر دامت افاضاته و اُدمیت ایامه بود - به چاپ رسید، ولی افسوس که آن مرحوم اندکی بعد از انتشار آن ترجمه وفات یافت، رحمه الله. بنده در سطور گذشته عرض کردم که این مقاله از باب 'پذیرایی حاضری' و یا مختصر محضری است که به این جشن نامه تقدیم می‌کنم، بنابراین حالا که نام این مرد عزیز و دانشمند گرامی بسیار فاضل و عربی‌دان ماهر و فرانسه‌دان بسیار فصیح و دیپلمات بسیار هوشیار و موفق و محترم مرحوم دکتر مشایخ فریدنی را به میان آوردم، ناگزیرم چند سطری را هم به یاد خیرگی از آن انسان شریف نجیب اختصاص دهم. شکر خدا که این جشن نامه در اینجا به چاپ می‌رسد و نگرانی‌ای از کمبود یا گرانی کاغذ نیست.

دکتر مشایخ فریدنی فرزند گرامی مرحوم شیخ محمدباقر فریدنی از علما و ادبای اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم و استاد فاضل مدرسه عالی سپهسالار جدید - رحمه الله - پس از پایان تحصیلات و نبل به درجه دکترای ادبیات فارسی، که طبقه او از طبقه جناب دکتر متینی جلوتر است، به مشاغل فرهنگی پرداخت. ولی حسن خلق و فضل و کمال او و تسلطش بر ادب فارسی و تبحرش در ادب عرب و به روانی و ظرافت سخن گفتن به زبان فرانسه‌اش، توجه آن بزرگ‌مرد یگانه و یکه‌شناس، آن استاد دانشمندی که به سبب اشتغالش به سیاست

وجه علمی و ادبی او مجهول‌القدر مانده است، آن مرد دانش‌پژوه فرهنگ‌پرور سخنور مرحوم مغفور علی اصغر حکمت - رحمه الله - را جلب کرد و او را برکشید و برداشت و با خود به وزارت خارجه‌اش برد و در آن وزارت بود که دکتر فریدنی استعدادهای ذاتی خود را از حسن تشخیص و اتخاذ رویه معقول و مستحسن در اداره و تمشیت مناصب و سمت‌هایی که به او واگذار شده بود نشان داد و سالیان دراز سفیر کبیری ایران را با نهایت شایستگی در چند کشور اسلامی از جمله عربستان سعودی در اوائل دهه چهل و در پاکستان، پس از آن، نشان داد و به نظرم پس از همین سمت اخیرش که سفارت کبرای پاکستان بود بازنشسته شد.^۴ اشتراک آن مرحوم با این فقیر در آخوندزادگی و در نحوه تحصیلات و معارف معهوده موجب شد که با آن عزیز ارتباط دوستانه‌ای داشته باشم. در چند سال پیش و پس از انقلاب اسلامی، علاوه بر آنکه ماهی یک روز در منزل دوست مشترک دیگری که از مدیران برجسته وزارت پست و تلگراف بود و نیز رفیق دوران تحصیلی متوسطه دکتر مشایخ فریدنی و پدر همسر یکی از عزیزترین و شریف‌ترین دوستان من، با هم به ناهار می‌نشستیم. بسیاری اوقات که دکتر مشایخ به وزارت خارجه سری می‌کشید و از همکاران و دوستان قدیمی خود در آن وزارتخانه دیداری می‌کرد، سر راه نیز به دفترخانه من بنده که فاصله‌اش با وزارت خارجه حدود یکصد متر بود تشریف می‌آورد و ساعتی یا بیشتر با یکدیگر می‌بودیم و به اصطلاح آخوندی خودمان گنده می‌کردیم و این ترتیب تا روزی که من بنده در وطن عزیز بود مستمر بود. و پس از آنکه این بنده به اصطلاح فقهی امریکا را "وطن اتخاذا" خود قرار دادم، باب مکاتبات میان ما مفتوح بود که گفته‌اند "المکاتبه نصف الملاقات." دکتر مشایخ فریدنی که به سال دوازده سال و به کمال و دانش صدها سال از این حقیر بزرگ‌تر بود در اوائل دهه هفتاد از دنیا رفت و فقدان او خلاً عظیمی را در ادب و فرهنگ ایران اسلامی موجب شد و افسوس که اینک کسی چون او

مطلقاً مطلقاً در دولتمردان یا فرهنگیان برجسته یافت نمی‌شود، خدایش بیامرزاد. حالا که دامنه سخن به اینجا کشید، اجازه بدهید بنده مختصر بودن موضوع اصلی این نوشته را که ترجمه داستان عاشقانه‌ای از الأغانی است، با طولانی کردن این مقدمه جبران کنم و یکی از خاطراتی را که مرحوم دکتر مشایخ فریدنی (ره) برایم نقل کرده است برای شما خوانندگان گرامی بازگو کنم، که از سخن سخن خیزد، تا ملاحظه فرمایید که ملل و دول کهن سال و بزرگ عالم چگونه قدر خدمتگزاران خود را می‌شناسند، به تجربه‌ها و سوابق کاری آنان ارجح می‌گذارند و هیچ‌گاه آنان را از گردونه مملکت‌داری کنار نمی‌نهند و همواره آنان را ذخیره‌ای برای تأمین مصالح ملک و ملت خود می‌شمارند.

دکتر مشایخ فرمود: سفیر کبیر در پاکستان بودم که امریه‌ای از شاهنشاه را زیارت کردم که مقرر فرموده بودند پنج روز دیگر برای شرکت در مجلس یا کمیسیونی درباره خلیج فارس و بحرین و جزایر، که با حضور وزیر خارجه و آقای قدس نخعی سفیر کبیر ایران در لندن، در وایت‌هال (= وزارت خارجه انگلستان) تشکیل می‌شود شرکت کنم و متعاقب آن، دستور اکید وزیر خارجه و همچنین نامه آقای قدس نخعی در این باره واصل شد و من بار سفر بستم و دو روز قبل از موعد به لندن رسیدم و به سفارت ایران رفتم و بر اجمالی از موضوع مورد بحث و نظر آگاه شدم و شبانگاه آنچه را که مناسب و مرتبط با موضوع می‌دانستم یادداشت کردم و روز بعد در سفارت ایران با وزیر خارجه - به نظرم نام مرحوم عباس آرام را برد، ولی من بنده مهدوی الان درست به خاطر نمی‌آورم - و با آقای قدس نخعی سفیر کبیر تبادل نظرهای لازم را انجام دادیم. موعد تشکیل آن کمیسیون در وزارت خارجه انگلیس ساعت ده صبح روز بعد بود و ما، یعنی سه نفر مذکور، و یکی دو تن دیگر که باز من بنده مهدوی نامشان را فراموش کرده‌ام، چندین دقیقه پیش از آن ساعت به وایت‌هال رسیدیم و رئیس تشریفات ما را به اطاق وزیر خارجه برد و بعد از تعارفات معمولی

و صرف قهوه در معیت وزیر خارجه انگلیس و دو سه نفر دیگر از اعضای عالی‌رتبه آن وزارت به اطاق یا سالنی که کمیسیون در آن تشکیل می‌شد روان شدیم. رئیس تشریفات وزارت خارجه، نمی‌دانم در طبقه چندم وایت‌هال درب اطاقی را گشود. اطاق آنقدرها وسیع نبود و یک میز گرد با چند مبل راحتی بر دور آن و دو تا تلفن بر روی آن و یک لوستر و چند لامپ بسیار نفیس با روشنایی مناسب و معتدلی بر سقف و دیواره‌های آن. وزیر خارجه پیشاپیش ما و ما به دنبال او وارد اطاق شدیم و دیدیم که فقط پیرمرد کهنسالی بر روی مبل لمیده است و بر مطالعه پرونده‌ای قطور مشغول است. وزیر خارجه انگلیس با ادب و احترامی به آن پیرمرد، که از او با سر ریدر نام برد، سلام کرد و به ما گفت: جناب سر ریدر بولارد (Sir Reader Bullard, 1855-1976) و سپس

اعضای هیئت ایرانی را به ایشان معرفی کرد و بولارد با نام بردن یکایک ما به ما خوشامد گفت و همه دور میز نشستیم و مذاکرات در مورد مسئله موضوع کمیسیون آغاز شد و ضمن مذاکرات معلوم شد که با سر ریدر بولارد در همه مسائل مربوط به ایران مشورت و تبادل نظر می‌شود...

لابد خوانندگان گرامی به یاد دارند که سر ریدر بولارد همان ریدر بولارد سفیر کبیر انگلستان در ایران در زمان وقوع حادثه شهریور بیست و اشغال ایران از سوی متفقین است که بعد از قریب بیش از بیست سال از آن تاریخ باز در سیاست انگلیس دستی دارد و نظر و تجارب او مورد توجه و استفاده دولت انگلیس است. از خوانندگان محترم بپوش می‌خواهم که مقدمه فوق‌الذکر این مقاله که به قول قدیمی‌ها ذی‌المقدمه یا اصل مطلب است، از خود ذی‌المقدمه و اصل مطلب مفصل‌تر شد و حالا اجازه می‌خواهم که به اصل، یعنی ترجمه داستانی اصیل و صحیح‌النسب از کتاب مستطاب الأغانی بپردازم.

یکی از آخرین آوازاها یا تصنیف‌های آن کتاب آوازی است که گرچه اصل آواز مشتمل فقط به چهار بیت است، ولی همچنان که پیش‌تر

عرض کردم، ابوالفرج اصفهانی مؤلف دانشمند و بزرگوار الأغانی، این دایره‌المعارف ادب عرب از بیش از یک قرن پیش از اسلام تا اواسط قرن چهارم، در شرح و بسطی که دربارهٔ این تصنیف می‌دهد تمام سیزده بیت قصیده‌ای را که چهار بیت تصنیف مزبور ضمن آن قصیده است، به ضمیمه شرح حال شاعر آن و سبب سرودن آن را به تفصیل نقل می‌فرماید. این است که ترجمه هر سیزده بیت را می‌نویسم و سپس داستان دلکش و شیرینی را که موجب سرودن آن شده است برای شما حکایت می‌کنم.

۱۰. وعده وصل دهد و هرگز بدان وفا نکند و همواره امروز و فردا کند، شکیبایی‌ات را به باد دهد.
 ۱۱. یاری نیکاندام و خوش تن و توش بالابلند و کمرباریک که لبانش خوشگوار و آستین‌های او (تن لطیف او) خوشبو و عطرآگین است.
 ۱۲. بر آنچه خداوند به تو بخشیده خوشنود باش که همواره هر آنچه او بخواهد بر تو خواهد آمد.
 ۱۳. همچنان که دوران خوشی گذشت و هنگامش به سر آمد، بدبختی نیز همیشگی نخواهد بود و این نیز بگذرد.^۵

قصیده

دنباله ترجمه متن الأغانی

اشعار از محمدبن صالح علوی است و نغمه‌پرداز آن موسیقی‌دان مشهور، رذاذ، است که بُنان نیز در لحن دیگری آن را نواخته است و تنی چند دیگر هم.

۱. دل بی‌قرار و شیدا شد و غم و اندوه‌های پراکنده بر آن چنگ زد.
 ۲. پاسی از شب گذشته بود که درخشش برقی سر زخم عشقم را که به هم برآمده بود دوباره باز کرد.
 ۳. چنین می‌نمود که آن برق در آن شب و آسمان سیاه آن چو نمان کناره زردوزی شده بالاپوش یارم بود، ردایی (= بالاپوشی) که کس را به دامن بلند مرتبه و محترم او دسترس نیست.
 ۴. اندکی به پنجره نزدیک شدم تا درخشش برق را بهتر بنگرم، ولی تاب نگریستن به آن را نداشتم و زندانبان نیز مرا به کنج زندان راند.
 ۵. آن آذرخش آذرگون نوید باران می‌داد. اینک در این تنگنای زندان، آتش من در میان سینه‌ام سوزان است و باران من اشک ریزان فراوانم.
 ۶. از هر اندیشه و کار زشت و ناروایی به خدای پناه بردم و امید به لطف پروردگار بستم که شکیبایی‌ام را به من بازگرداند.
 ۷. دل به روشنی دانست و پذیرفت که درد عشقی را که می‌کشد و زهر هجری را که می‌چشد، خواست خدا و قضای الهی است و "این قدر هست که تغییر قضا نتوان کرد."
 ۸. دل آرام گرفت و گویا پیکان نیزه‌ای رشته دلستگی او را با آنچه در آن جوش می‌زد گسست.
 ۹. هان ای دلکم، مبادا بی‌مهری بنخیل دست‌خشکی که چون بخشد کم بخشد و منت فراوان گذارد و چون . . .

شاعر: محمدبن صالح بن عبدالله بن موسی بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب^(ع) است و این محمدبن صالح در دوران پادشاهی متوکل عباسی با دیگر شورشیان از سپیدجامگان علیه آن پادشاه قیام کرد و ابوالسّاج آن شورشیان را قلع و قمع کرد و سُوَیْقَه را که جایگاه اولاد امام حسن^(ع) بود و نخلستان و خرماستان آن را ریشه‌کن ساخت و خانه‌های فرزندان امام حسن^(ع) را به آتش کشید و دربارهٔ آنان و دربارهٔ سُوَیْقَه بسیار کارهای ناشایست کرد و این محمد- بن صالح را با بسیار دیگر به زنجیر کشید و به اسیری به سامرا برد و محمدبن صالح سه سال در زندان متوکل ماند و سپس قصیده‌ای را در ستایش متوکل سرود و فتح‌بن خاقان، وزیر متوکل، در وقتی که مغنیان همان تصنیف محمدبن صالح را به آواز در حضور متوکل می‌خواندند، موقع را مناسب دید که قصیده مدحیهٔ محمدبن صالح را بر متوکل بخواند و متوکل پس از شنیدن آن قصیده فرمان داد که محمد را آزاد کنند و محمد آزاد شد و تا زنده بود در همان سامرا باقی ماند. عمومیم از ابی‌جعفرین الدهقانه ندیم نقل کرد که ابراهیم‌بن مدبّر برایش چنین حکایت کرد:^۶

پس از آنکه محمدبن صالح حسنی علوی از زندان آزاد شد، روزی به خانه من آمد و گفت امروز می‌خواهم به تنهایی و بی‌آنکه کسی دیگر در میان باشد نزد تو بمانم و آنچه را در دل دارم و شایسته نیست که دیگری آن را بشنود، برای تو بازگو کنم. گفتم باشد. چند نفری را که در نزد من بودند روانه کردم و دستور دادم اسب محمدبن صالح را تیمار کنند و برای محمد جامه‌های راحتی بپارند و چنین کردند. چون محمد آرامش یافت و ناهار خوردیم و چرتی زدیم، محمد گفت حالا می‌خواهم از آنچه فقط تو باید بدانی آگاہت کنم. من در سال فلان با همراهان شورشی‌ام به کاروانی که از فلان شهر به فلان شهر می‌رفت - ظاهراً برای حج به مکه مشرفه - حمله کردیم و بر آنان شمشیر کشیدیم و میر کاروان و پاسداران آن را به فرار واداشتیم و آنچه را در میان کاروان بود تصرف کردیم. در اثنای آنکه من سرگرم جمع‌آوری اموال کاروانیان بودم و شترهایشان را بر زمین می‌خوابانیدم، ناگهان ماهرو بانویی که من از او زیاروی‌تر و شیرین سخن‌تر ندیده بودم از کجاو‌اش بر من تابید،^۶ درخشید و به من گفت: جوان، اگر لطف کنی و شریفی^۷ را که سرکرده و فرمانده این لشکر است صدا کنی که نزد من آید، که با او کاری دارم و نیازمند کمک اویم، سپاس گزارم. گفتم بانوی گرامی، تو او را داری می‌بینی و او سخنت را می‌شنود. آن بانو گفت: ترا به خدا و پیامبرش سوگند می‌دهم که تو همان شریف فرمانده لشکری؟ گفتم سوگند به خدا و پیامبرش آری، من همویم. گفت: من حمدونه،^۸ دختر عیسی بن موسی بن ابی‌خالد حربی‌ام و می‌دانی که پدرم را در نزد پادشاه مقامی والاست و خود نیز نیروی فراوان دارد. ما را نعمت و خواسته بسیار است. اگر نام و آوازه او را شنیده‌ای، اینک از آنچه من به تو می‌گویم آگاهی و اگر خود آوازه‌اش را نشنیده‌ای، از دیگری جز از من پرس.

خدا می‌داند از اینکه اینک هر چه با خود دارم به تو تقدیم کنم خودداری نمی‌کنم و خدای را میان تو و خودم به شهادت می‌گیرم و چیزی از تو

نمی‌خواهم، جز اینکه مرا در پناه و پاسداری خود گیری و در پرده غیرت و همت پیوشانی، آبرو و حیثیتم را ارج‌گزارای و اینک این یک‌هزار دینار خرجی سفرم حلال و گوارای تو باد و این زر و زیورهایم را که پانصد دینار ارزش دارد بستان و هر چه نیز بیشتر می‌خواهی من ضامن آنم که آن را از بازرگانان مدینه و مکه یا از حاجیانی که در "موسم" شرف حضور دارند برای تو بگیرم، چرا که هیچ‌کس نیست که آنچه را که از او بطلبم به من ندهد. پس لطف کن و زنهارداری کن و پاس مرا بدار و از اینکه خدای نخواست از سوی همکاران و یارانت بی‌حرمتی‌ای متوجه من گردد، مرا در کنف حمایت خود گیر.

سخنش آن چنان بر دلم نشست و آن چنان مرا تحت تأثیر قرارداد که فوراً بدو گفتم: خدای تعالی نه تنها مال و حال و جاه و جلال تو را، که این کاروان و آنچه را در آن است بتو بخشید و او را به خدا سپردم و همه یارانم را فراخواندم و چون همه گرد آمدند به آنان ندا دادم که بدانید که من این قافله را پناه دادم و همه کاروانیان اینک در حمایت و پاسداری من در امان‌اند و میان من و آنان خدای تعالی و پیامبرش گواه هر چه می‌گویم هستند. هر کس از شما یاران اگر رشته ریسمانی یا زانوبند شتری - که ارزشی ندارد - از این کاروان برگیرد، گویا به من اعلان جنگ داده است. یارانم با من همگی برگشتیم و به دیگر جای رو نهادیم.

پس از آنکه مرا گرفتند و به زندان افکندند، روزی زندانبان پیشم آمد و گفت اینک بر در زندان دو زن ایستاده‌اند که می‌گویند از بستگان و خاندان تو هستند، گرچه مرا از اینکه بگذارم کسی به دیدار تو آید اکیداً ممنوع ساخته‌اند، اما آنان یک بازوبند زرین به من دادند که آنان را اجازه دهم تا به دیدن آیند و من به آنها اجازه دادم و اینکه هر دو در راهرو زندان منتظر تو‌اند. اگر می‌خواهی نزدشان برو. با خود اندیشیدم که کیست که به سراغ من غریب دور از وطن، در این شهری که هیچ‌کس مرا نمی‌شناسد، آید؟ گفتم شاید بعضی از زنان

خاندان من یا از نوادگان پدرم باشند. از این روی نزدشان رفتم و ناگهان دیدم که همان بانوی کزایی آن کاروان است و تا مرا دید از اینکه جسمم آن چنان دگرگون شده و زنجیر سنگینی بر پای دارم گریست. آن بانوی دیگر از او پرسید که آیا این همو است. بانو پاسخ داد که آری به خدا سوگند این خود اوست. بانوی من به من روی کرد و گفت: پدر و مادرم برخی تو باد. به خدا سوگند که اگر می‌توانستم که با جان و مال و خاندان خود تو را از این بند برهانم کوتاهی نمی‌کردم و تو به راستی شایسته چنین خدمتی هستی و به هر حال از هم اکنون من از هیچ کمکی به تو و از هیچ کوششی در راه خلاصی تو درنگ نخواهم کرد، اینک از این دینارها و جامه‌ها و عطرها که پیشکشت می‌کنم بهره بردار که لااقل وضعت بهتر گردد و از این پس، تا وقتی که خدای فرج و رهایی‌ات دهد، هر روزه کارگزار من آنچه را که لازم داری و به کارت می‌آید برایت خواهد آورد و سپس دویست دینار و جامه‌هایی و عطرهایی به من تسلیم کرد. و از آن پس هر روز کارگزارش خوراکی پاک و پاکیزه و لذیذ برایم می‌آورد و چون خیر و برکتش به زندان‌بان هم مرتباً می‌رسید، زندان‌بان نیز از هیچ کمکی دریغ نمی‌کرد و من آنچه می‌خواستم می‌کردم، تا آنکه خداوند تبارک و تعالی بر من منت گذارد و از زندان خلاصم فرمود.

پس از آنکه از زندان رها شدم با آن گرامی بانو نامه‌نگار شدم (راسلته‌ها = کس نزدش فرستادم) و از او خواستگاری کردم. بانو به من فرمود از سوی من آسوده خاطر باش و بدان که من همواره فرمانبردار تو و پیرو امر و نظر تو هستم، ولی اختیار در دست پدرم است و کار با اوست. من نزد پدرش رفتم و دخترش را خواستگاری کردم، ولی او مرا رد کرد و گفت هرگز با به همسری دادن دخترش به من، آنچه را که درباره او در خصوص رابطه‌اش با تو در میان مردم شایع است، تأیید نخواهد کرد، چرا که تو ما را رسوای خاص و عام کرده‌ای. من سر به زیر انداختم و شرمگین از آنچه او گفت، از نزدش برخاستم و این دو بیت را سرودم:

مردمان مرا و آن بانو را به کارهایی ناروا و زشت متهم می‌کنند
خدای داد ما دو را از آنان بستناده و آنان را دشمن کام کناد
کاری که به خدای محمد (ص) سوگند، آشکارا، هم از روی پاکدامنی
و هم از روی شکیبایی و خویشتن‌داری، آن را وانهادیم و انجام ندادیم

ابراهیم‌بن مدبر گفت عیسی، پدر بانو، برکشیده برادرم احمدبن مدبر است و خود او از من اطاعت می‌کند و من کارت را سامان خواهم داد. ابراهیم ادامه داد که فردا صبح به دیدار عیسی به خانه‌اش رفتم و بدو گفتم از تو درخواستی دارم. عیسی گفت فرمان بردارم و آنچه را که می‌خواهی انجام یافته گیر و اگر بزرگواری می‌فرمودی، به جای آنکه قدم برچشم من نهی، مرا به خدمت خود احضار می‌کردی خوشحال‌ترم می‌ساختی. گفتم من به خواستگاری دخترت آمده‌ام. گفت او کنیز شما و من خود غلام (= برده) شمایم و خواستگاری‌ات را می‌پذیرم. گفتم من دخترت را برای کسی که بهتر از من است و پدر و مادرش از پدر و مادر من والاترند و برای تو نیز پیوندی گرانقدرتر و دامادی گرانمایه‌تر است می‌خواهم و او محمدبن صالح علوی است. عیسی به من گفت: سرور من این همان مردی است که به سبب او مردم به ما بدگمان شده‌اند و حرف‌ها گفته‌اند. به او گفتم مگر نه اینکه همه این بدگمانی‌ها و حرف‌ها باطل و بیهوده است؟ عیسی گفت خدای را سپاس که چنین است.

گفتم پس در حقیقت همه آنها حرف مفت و بیهوده است و وقتی که این وصلت که من خواهان آنم سر گیرد و عروسی انجام شود، هر بدگمانی و ژاژخایی و یاهوسرابی از میان می‌رود... و همچنان به ملامت و دلجویی تقاضایم را برای عیسی تکرار می‌کردم تا آنکه او راضی شد و جواب مثبت به من داد و من از منزل او بیرون نیامدم، مگر آنکه بحمدالله توانستم آن دختر گرانمایه را به همسری محمدبن صالح درآورم

و کابین (= مهریه) او را نیز شخصاً از مال خود تعهد کردم و پرداختم.

به پایان رسید مقاله‌ای که حسن ختامش سخن از عشق راستینی است که "آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها" وصف آن است، و ارادت و احترامم به جناب استاد دکتر سید جلال متینی - دامت افاضاته - که محمدبن صالح از عموزادگان اعلاى ارجمند ایشان است، موجب نوشتن آن شد. خداوند متعال انشاءالله به دکتر متینی و دست‌اندرکاران تدوین جشن‌نامه ایشان و آقای دکتر بهرام گرامی که واسطه تحریر آن شدند طول عمر و عزت و سعادت مرحمت فرماید.

ابوالفرج می‌گوید محمدبن صالح اشعار فراوانی در مدح ابراهیم‌بن‌مدتبر سروده است و در سپاس‌گزاری از او در پایمردی‌اش برای راضی ساختن عیسی و همت بلند ابراهیم در سامان دادن کار ازدواجش با حمدونه سروده‌های شیوایی دارد و شیواتر از آن اشعاری که در وصف حمدونه و شدت عشقش به او ساخته است که حلالمن بنده مهدوی دامغانی سه بیت از ابیات نخستین و دو بیت پایانی یک مقطوعه او را ترجمه می‌کنم و اینکه بقیه ابیات را ترجمه نمی‌کنم از آن روست که اولاً آن کمی به اصطلاح این ایام پورنو (porno) است، گو اینکه آن اوصاف با اوصافی که این زمان برای دلربایان کمرباریک خوش‌اندام معتبر می‌شمارند به کلی مباین است، و ثانیاً می‌ترسم خرده‌گیران خدای نخواستہ بگویند مهدوی دامغانی سر‌پیری معرکه‌گیری می‌کند! و اینک ترجمه آنچه عرض کردم.

سال‌هاست که این فقیر از رؤسای محترم دانشکده ادبیات جنابان دکتر شیخ‌الاسلامی، دکتر داورى، مرحوم دکتر مجتبی (ره) استدعا کرده‌ام با مراجعه به سوابق و بایگانی‌ها طبقات و دوره‌های دکتری ادبیات را معلوم و معین فرمایند، ولی نمی‌دانم چرا هیچ اثری بر این استدعای مخلص مترتب نگشته است.

خدای من! آیا آغانی چاپ بولاق و همین فهرست نایاب که متعلق به این بنده فقیر بود اینک در کجا و در دست کیست؟ از حضرت استاد یارشاطر پرسیدم که آیا مرحوم دکتر مشایخ با حضرت‌تعالی همدوره بود؟ فرمودند او دو سال پیش‌تر از من دکترایش را دریافت کرد. آیا خوانندگان گرامی می‌دانند که حضرت استاد یارشاطر شاگردی از من حقیر قدیمی‌تر و سالخورده‌تر در سراسر عالم ندارند؟

خدا می‌داند این را بی‌هیچ مبالغه و مجامله عرض می‌کنم که قطعاً قطعاً در دوران سلطنت دو پهلوی غیر از مرحوم تقی‌زاده و حکمت و دکتر قاسم غنی و تا حدی مرحوم مهدب‌الدوله باقر کاظمی و اخیراً جناب آقای پرفیسور رضا احدی از سفرای کبار ایران در ممالک خارجه از لحاظ علمی و ادبی چون دکتر محمدحسن مشایخ فریدنی - رحمه الله - نبوده است.

۴. آغانی، جلد ۶، ۲۸۳.

ابراهیم‌بن‌مدتبر ادیب شاعر و نویسنده و دولتمرد بسیار مشهور دوران معتصم و متوکل و مصنف رساله العذراء به ادب پارسی نیز ورود داشت و در همان رساله العذراء می‌گوید: آئین کشورداری را باید از ایرانیان و نامه‌ها و فرمان‌های پادشاهان ساسانی آموخت.

۷. ترجمه طلعت است که می‌توان به تسامح گفت: نزد آمد.

۸. یعنی سید اولاد پیغمبر.

۹. حمدونه در لغت به معنای بوزینه = میمون است، ولی از آنجا که والدین حمدونه بانو او را بسیار زیبا دیده‌اند، بر اساس قاعده "تسمیه شیئی به اسم ضد آن" نام او را حمدونه نهاده‌اند.

۱۰. اعاریت از حضرت خواجه شیراز.

۱۱. یعنی دستم آنچنان توانا و تیغم آنچنان بُراست که ضربه‌ام را به استخوان می‌رساند.

۱. سوگند به جان حمدونه که دل‌باخته شیدای او و بیمار عشق اویم.
 ۲. آن چنان بی‌اندازه و از حد گذشته او را دوست می‌دارم که به ملامت‌گران می‌گویم: "ای ملامت‌گو خدا را رو ببین آن رو ببین."^{۱۴}
 ۳. خود را در برابر ملامت‌گویان واداده‌ام و دل به دریا داده و با درد سهمگین عشق می‌سازم.
 ۴. این او و غم عشق اوست که همواره با دلی که از هر بی‌وفایی به دور است و با شمشیری که استخوان‌شکاف است،^{۱۱} همراه است. (یعنی هیچ‌گاه از خاطر دور نمی‌ماند و همواره در دلم جای دارد). [. . .]
 ۹. خدای او را آن چنان که شایسته است بیاراید و به همه آرزوهایش برساناد.
 ۱۰. این همان بانویی است که شور عشق او مرا به سامرا پای‌بند ساخته است و گرنه من در سامرا کم می‌ماندم.
- ابوالفرج اصفهانی چندین صفحه از آغانی را به محمدبن صالح و شعر او و دوستان دولتمرد او اختصاص داده است.

سیر ادبیات، که همان تاریخ ادبی است، یکی از مسائلی است که پیوسته مورد نظر اهل ادب و به‌خصوص کسانی بوده است که به تحولات شعر فارسی نظر داشته‌اند. در بحث تحولات ادبی طبعاً مولفان سعی داشته‌اند علل این تحولات را گوشزد کنند. یکی از عللی که به‌خصوص مورد توجه مورخان ادبیات قرار داشته اوضاع سیاسی است. مثلاً عهد پادشاه قدرتمندی که درباری باشکوه آراسته است و با صله‌های خود عده‌ای از شاعران را به دربار خود جلب کرده موجب رونق مدیحه‌سرایی می‌شود، چنانکه در زمان محمود غزنوی (۳۶۰-۴۲۱ق/ ۹۷۱-۱۰۳۰م) و سنجر سلجوقی (م. ۵۵۲ق/ ۱۱۵۷م) روی داد یا اگر سلطانی اهل مذهب باشد و نمایندگان مذهب را بنوازد، این نواختن ممکن است موجب رواج اشعار مذهبی از قبیل مدح ائمه شود، چنان که در دوران طهماسب صفوی (۹۲۰-۹۸۶ق/ ۱۵۱۴-۱۵۷۸م) رخ داد.

اما اینکه تحولات کیفی شعر تا چه اندازه از تحولات سیاسی اثر می‌پذیرد مسئله دشوارتری است. مثلاً انسان انتظار دارد که حملات مغول‌ها و ویرانی‌هایی که پدید آوردند و کشتارهایی که مرتکب شدند موجب کسادى بازار هنر شود و کسادى در کیفیت شعر نیز مؤثر باشد. با این همه می‌بینیم که کشت و کشتار مغول و گسیختن اوضاع مانع ظهور شاعران توانایی چون سعدی (۶۰۶-۶۹۱ق/ ۱۲۰۹-۱۲۹۲م) و جلال‌الدین رومی (۶۰۴-۶۷۲ق/ ۱۲۰۷-۱۲۷۳م) نشد و اگر گفته شود باید مدت زمانی بگذرد تا اثر وقایع سیاسی و جنگ‌ها و کشتارها آشکار شود، باز می‌بینیم که حدود صد سال بعد از حمله مغول شعرایی چون سلمان ساوجی (۷۰۹-۷۷۸ق/ ۱۳۰۹-۱۳۷۶م) و خواجه کرمانی (۶۸۹-۷۵۲ق/ ۱۲۹۰-۱۳۵۱م) و حافظ شیرازی

تحولات شعری را چگونه می‌توان توضیح داد؟

احسان یارشاطر

بنیادگذار دانشنامه ایرانیکا

Ehsan Yarshater

احسان یارشاطر دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران و دکتری ایران‌شناسی دانشگاه لندن، صاحب کرسی ایران‌شناسی دانشگاه کلمبیا، بنیادگذار و سرپرستار دانشنامه ایرانیکا و مؤسس مرکز ایران‌شناسی نیویورک است. در کنار بسیاری فعالیت‌های فرهنگی و ادبی، می‌باید به تأسیس بنگاه ترجمه و نشر کتاب و نیز نشریه راهنمای کتاب اشاره کرد. مجموعه‌های ایران‌شناسی، فهرست کتاب‌های چاپی فارسی و ادبیات خارجی از کارهای عمده او در بنگاه ترجمه و نشر کتاب بوده است. برخی از آثار فراوان او عبارت‌اند از شعر پارسی در نیمه دوم قرن پانزدهم میلادی، لهجه تاتی جنوبی، ادبیات فارسی و ویرایش ۴۰ جلد ترجمه تاریخ طبری و نیز همکاری در تألیف و ویرایش تاریخ ایران کمبریج.

ISSN 0892-4147 print/ISSN 2159-421X online/2013/28.2/106-109

بنیاد مطالعات ایران

ایران‌نامه

مجله تحقیقات ایران‌شناسی

مقاله‌ها:

جلال متینی	از آذربایجان تا خلیج فارس
ذبیح الله صفا	ماجرای تحریم ابومسلم نامه
جلال خالقی مطلق	یادداشت‌هایی در تصحیح انتقادی برمثال شاهنامه (۳)
احسان یارشاطر	یادداشت (۲)
زّاله محمود	رو بین تنی در اندیشه ایرانی

برگزیده‌ها:

کریم امامی	از آواز شقایق تا فراترها: نگاهی به شعر و نقاشی سهراب سپهری
------------	--

نقد و بررسی کتاب، بتوسط:

حسن کامشاد	«توپ مرواری»، و «یراسته ایرج بشیری»
پال اسپراکمن	«بیست و سه سال: بررسی کارنامه سیاسی محمد»، ترجمه انگلیسی
دکتر کورش امیرجاهد	«واژه‌های پزشکی پارسی ذخیره خوارزمشاهی و راهنمای...»
حشمت مؤید	«دیوان فضل الله عمید لویکی»

(۷۲۷-۷۹۲ق/ ۱۳۲۷-۱۳۹۰م) و عبید زاکانی
(۷۰۱-۷۷۲ق/ ۱۳۰۲-۱۳۷۰م) دوره‌ای از رونق
ادبی پدید آوردند.

طبعاً انسان دچار تردید می‌شود که اوضاع
سیاسی و حتی جنگ‌ها و کشتارهای بسیار
ویرانگر در سیر ادبیات اثر خاصی داشته باشند
چنان که سرافکنندگی شکست از روسیه و از
دست دادن قسمتی از خاک ایران در دوران
فتحعلی‌شاه (۱۸۳-۱۲۵۰ق/ ۱۷۷۲-۱۸۳۴م)
مانع ظهور شاعرانی مثل قآنی (۱۲۲۳-۱۲۷۰ق/
۱۸۰۸-۱۸۵۴م) و سروش اصفهانی و فروغی
بسطامی (۱۲۱۳-۱۲۷۴ق/ ۱۷۹۸-۱۸۵۷م) و
معجم (م. ۱۲۲۵ق/ ۱۸۱۰م) نشد یا فتوری
که پس از شاه عباس (۹۹۶-۱۰۳۸ق/ ۱۵۸۷-
۱۶۲۹م) در سلسله صفویه آغاز شد و در دوران
شاه سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵ق/ ۱۶۹۴-
۱۷۲۲م) به اوج رسید مانع ظهور شاعران دوره
بازگشت ادبی، از جمله شاعر توانایی چون
هاتف اصفهانی (م. ۱۱۹۸ق/ ۱۷۸۴م) و شاعرانی
که به سبک هندی گرایش داشتند، نشد.

همچنین، ضعف دولت و حتی گاه هرج و مرج
سیاسی در دوره مظفرالدین‌شاه (۱۲۶۹-۱۳۲۴ق/
۱۸۵۲-۱۹۰۶م) و محمدعلی‌شاه (۱۲۸۹-۱۳۴۴ق/
۱۸۷۲-۱۹۲۵م) و احمدشاه قاجار (۱۲۷۵-
۱۳۰۸ش/ ۱۸۹۶-۱۹۲۹م) مانع ظهور شعری مثل
ادیب‌الممالک فراهانی (۱۲۳۹-۱۲۹۵ش/ ۱۸۶۰-
۱۹۱۶م) و ملک‌الشعرا بهار (۱۲۶۵-۱۳۳۰ش/
۱۸۸۶-۱۹۵۱م) و شاعران دیگری نشد که ریشه
در اواخر دوره قاجار داشتند مثل محمدحسین
شهریار و رعدی آذرخشی و امیری فیروزکوهی
و شعرا دیگری که مقارن اینان یا کمی بعد از
آنها آمدند مثل رهی معیری و لطفعلی صورتگر
و حمیدی شیرازی. قصاید غراً و کم‌نظیر ملک-
الشعرا بهار را نه می‌توان با ضعف دولت در
دوره مظفرالدین‌شاه و احمدشاه و نه با استبداد
ناصرالدین‌شاه (۱۲۴۷-۱۳۱۴ق/ ۱۸۳۱-۱۸۹۶م)
یا رضاشاه (۱۲۵۶-۱۳۲۳ش/ ۱۸۷۷-۱۹۴۴م)
توضیح داد.

تحولات شعر بی‌شک معلول عللی است، ولی
روشن نیست که این علل کدام‌اند. استبداد
رضاشاهی و عدم تشویق و ترغیب شعر در
دوران سلطنت او مانع بروز یکی از درخشان-
ترین ادوار ادبی ایران نشد که با نیما شروع شد
و با شعری مانند فریدون توللی و حمیدی
شیرازی و پروین اعتصامی و شاعرانی دیگر
ادامه یافت که کم‌وبیش از نیما یوشیج اثر
پذیرفته بودند یعنی احمد شاملو و فروغ فرخزاد
و اخوان ثالث و فریدون مشیری و نادر نادرپور
و سهراب سپهری و عده دیگری از شاعران
مانند آثشی و نیستانی و حمید مصدق و یدالله
رویائی و احمدرضا احمدی و محمدعلی سپانلو
و اسماعیل خوئی و سپند و به‌ویژه سمین
بهبهانی.

موجب شگفتی است که پس از انقلاب اسلامی
شاعرانی که بشود آنها را مدیون این انقلاب
شمرد نادرند.

از این همه می‌شود نتیجه گرفت عللی که معمولاً
موجب اعتلا یا تنزل کیفیت شعر می‌شود چندان
روشن نیست و به نظر می‌رسد علل دیگری در
کار باشند که از نظر منتقدان یا دست‌کم از نظر
قاصر من دور مانده‌اند.

به نظر می‌رسد وقتی سبک خاصی در شعر آغاز
می‌شود، بی‌توجه به اوضاع سیاسی راه خود را
می‌پیماید و گاه نتیجه آن خلاف انتظار منتقدان
است. مثلاً قصیده‌سرایی در ستایش صاحبان
قدرت در زمان سامانیان آغاز شد و در دوره-
های غزنوی و سلجوقی و حتی خوارزمشاهی
به سیر خود ادامه داد، ولی در دوره مغول و پس
از آن در دوره تیموریان، شاید به سبب ضعف
آشنایی شاهان و امرای مغول و تیمور با ظرایف
زبان فارسی، قصیده‌سرایی رونق چندانی نیافت.
با این همه، شاعرانی چون قطران تبریزی (قرن
۵ق/ ۱۱م) و دیرتر از او خاقانی (۵۲۰-۵۹۵ق/
۱۱۲۶-۱۱۹۹م) و مجیر بیلقانی (م. ۵۸۶ق/
۱۱۹۰م) و سپس جمال‌الدین عبدالرزاق (قرن

ق/ ۱۲م) و کمال‌الدین اسماعیل (نیمه نخست قرن ۷ق/ ۱۳م) سنت قصیده‌سرایی خراسان را در مغرب و مرکز ایران ادامه دادند.

عده‌ای از غزل‌سرایان لطیف‌طبع و سپس قصیده-سرایان قدرتمندی چون قآنی را نصیب ایران کرد و دوره نسبتاً پررونقی را با شاعران قصیده‌سرا و غزل‌سرای دوره قاجاری پدید آورد.

بی‌شک وجود دربارهایی که مشوق شعر باشند در روی آوردن شاعران به قصاید ستایشی مؤثر واقع می‌شود. بی‌اعتنایی شاهان صفوی به این‌گونه قصاید از عده آنها بسیار کاست. اما بازگشت ادبی، مصادف با سقوط صفویه و ظهور نادرشاه (۱۱۰۰-۱۱۶۰ق/ ۱۶۸۹-۱۷۴۷م)، شاعر توانایی چون هائف اصفهانی (م. ۱۱۹۸ق/ ۱۷۸۴م) و

بی‌اعتنایی مطلق رضا شاه به شعر و شاعری ندرت قصاید ستایشی را در دوران او توجیه می‌کند، هر چند قصاید فصیح ملک‌الشعراى بهار استثنای آشکاری است و باید آن را ادامه قصیده‌سرایی دوره قاجاری شمرد.

ایران‌نامه، سال پنجم،
شماره ۲، زمستان ۱۳۶۵.

ایران‌نامه

مجله تحقیقات ایران شناسی
از انتشارات بنیاد مطالعات ایران

مدیر:
جلال متینی

بخش نقد و بررسی کتاب
زیر نظر: حشمت مؤید
دانشگاه شیکاگو

هیأت مشاوران

پیتر چلکوسکی، دانشگاه نیویورک
راجر سیوری، دانشگاه تورنتو
ذبیح‌الله صفا، استاد ممتاز دانشگاه تهران
محمد جعفر محجوب
سید حسین نصر، دانشگاه جورج واشینگتن
احسان یارشاطر، دانشگاه کلمبیا

بنیاد مطالعات ایران که در سال ۱۳۶۰ (۱۹۸۱م) بر طبق قوانین ایالت نیویورک تشکیل شده و به ثبت رسیده، مؤسسه‌ای است غیر انتفاعی و غیر سیاسی، بمنظور مطالعه و تحقیق درباره میراث فرهنگی ایران و نگاهی از آن و انتقال آن به نسلهای آینده. بنیاد مشمول قوانین «معافیت مالیاتی» امریکاست.

مقالات معرف آراء نویسنده گان آنداست.

نقل مطالب «ایران‌نامه» با ذکر مأخذ مجازست. برای تجدید چاپ تمام یا بخشی از هر یک از مقالات موافقت کتبی مجله لازم است.

تمام نامه‌ها به عنوان مدیر مجله به نشانی زیر فرستاده شود:

Editor, Iran Nameh
4343 Montgomery Ave., Suite 200
Bethesda, MD 20814, U.S.A.

بهای اشتراک

در ایالات متحده آمریکا، با احتساب هزینه پست:
سالانه (چهار شماره) ۲۴ دلار، برای دانشجویان ۱۵ دلار، برای مؤسسات ۴۰ دلار
برای سایر کشورها هزینه پست بشرح زیر افزوده می‌شود:
با پست هوایی ۱۵ دلار
با پست عادی ۶/۸۰ دلار

حروفچینی کامپوزی و تنظیم: مؤسسه انتشاراتی «پیچ»، واشنگتن، دی. سی. تلفن: ۲۲۴۰۱۷۰ (۲۰۲)

سال شمار زندگی دکتر جلال متینی

علی سجادی

روزنامه‌نگار، واشنگتن

Ali Sajjadi

alisajjadi@hotmail.com



- سال شمار
- ۱۳۰۷ تولد، تهران.
- ۱۳۱۳ تحصیل در دبستان‌های امیر اتابک و زند، تهران.
- ۱۳۱۹ تحصیل در دبیرستان دارالفنون، تهران.
- دریافت دیپلم رشته ادبی.
- ۱۳۲۸ دریافت درجه لیسانس زبان و ادبیات
فارسی از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.
- ۱۳۲۹ دریافت درجه لیسانس رشته قضایی از
دانشکده حقوق دانشگاه تهران.
- استخدام در وزارت فرهنگ به عنوان دبیر
دبیرستان‌ها در مهرماه. تدریس در
دبیرستان البرز.
- ۱۳۳۰ دریافت درجه فوق لیسانس زبان و ادبیات
فارسی از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.
- ۱۳۳۵ مأمور خدمت در کمیسیون ملی یونسکو در ایران.
مدیر مجله فرزندان برای دانش‌آموزان
دبستان‌ها، نشریه سازمان جوانان
شیر و خورشید سرخ ایران.
- ۱۳۳۶ مأمور خدمت در دانشکده فنی آبادان
(Abadan Institute of Technology) با
سمت استادیار، بعد دانشیار و رئیس بخش
زبان فارسی.
- ۱۳۳۶ دریافت دکترای زبان و ادبیات فارسی
دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در
اردیبهشت‌ماه. موضوع رساله:
"اختصاصات نثر فارسی در قرن چهارم،"
به راهنمایی استاد بدیع‌الزمان فروزانفر.
- ۱۳۳۹ دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشکده
ادبیات دانشگاه مشهد.
- ۱۳۴۰ معاون دانشکده ادبیات.
- ۱۳۴۴ استاد زبان و ادبیات فارسی دانشکده
ادبیات دانشگاه مشهد.
- ۱۳۴۴ رئیس دانشکده ادبیات.
- عضو وابسته فرهنگستان ادب و هنر ایران.
- ۱۳۴۵ مأموریت مطالعاتی در انگلستان و ایالات

علی سجادی روزنامه‌نگار ساکن واشنگتن است. از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۳ در انتشار هفته‌نامه ایران‌شهر همکاری داشته و از ۱۹۸۶ تا ۲۰۰۳ عضو هیئت مؤسس و تحریریه ماهنامه پر بوده است. آثار او در نشریات خارج از ایران به چاپ رسیده‌اند و چند گزارش مستند رادیویی، از جمله "آتش زدن سینما رکس آبادان" و "در برلین هنوز قاضی هست"، نیز از او منتشر شده است.

ISSN 0892-4147 print/ISSN 2159-421X online/2013/28.2/110-113

۱۳۶۸ مدیر فصلنامه ایران‌شناسی (سال ۱، شماره ۱-
سال ۱۳، شماره ۲)، ویژه پژوهش در
تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و
ادبیات فارسی (تاکنون ۹۷ شماره).



دکتر جلال متینی و نادر نادرپور، یوسی‌ال‌ای.

متحد امریکا به مدت یک سال از مهرماه.
۱۳۴۶ برنده جایزه سلطنتی در رشته تصحیح
انتقادی متون فارسی برای کتاب هدایه
المتعلمین فی الطب.
۱۳۵۰ سفر به اتحاد جماهیر شوروی به مدت
دو ماه بر طبق برنامه مبادلات فرهنگی
ایران و شوروی، به منظور بازدید نسخه‌های
خطی فارسی در لنینگراد، باکو، تاشکند،
دوشنبه، سمرقند و بخارا.
۱۳۵۳ از فرودین‌ماه، معاون آموزشی و پژوهشی
دانشگاه فردوسی (مشهد سابق) در دوره
ریاست دکتر نصرالله مقتدر مژده‌ی.
۱۳۵۴ رئیس دانشگاه فردوسی.
عضو هیئت سیاسی به ریاست امیرعباس
هویدا، نخست وزیر، در سفر به اولان باتور
مغولستان و مسکو.
۱۳۵۶ مأمور خدمت در فرهنگستان ادب و هنر ایران.
عضو پیوسته فرهنگستان ادب و هنر ایران.
نایب رئیس فرهنگستان ادب و هنر ایران
به ریاست پرویز ناتل خانلری.
۱۳۵۸ ”محکوم به اخراج از دانشگاه مشهد“ به
حکم ”شورای انقلابی تزکیه دانشگاه
مشهد“ در اردیبهشت‌ماه.
پس از چاپ این خبر در روزنامه روشنگر
مشهد (سال ۲، شماره ۸، شنبه ۲۹ اردیبهشت
۱۳۵۸)، در اوایل خرداد همان سال از ایران
خارج شد و دیگر نتوانست به ایران بازگردد.
۱۳۵۹-۱۳۶۰ استاد میهمان بخش خاورمیانه
دانشگاه یوتا.
۱۳۶۰-۱۳۶۱ استاد میهمان بخش خاور نزدیک
دانشگاه کالیفرنیا، برکلی.
۱۳۶۱-۱۳۶۷ مدیر ایران‌نامه (سال ۱، شماره ۱-
سال ۷، شماره ۲)، فصلنامه ایران‌شناسی
بنیاد مطالعات ایران (۲۶ شماره).

کتاب‌ها (چاپ اول)

- ۱۳۳۸ نمونه‌هایی از نثر فصیح فارسی معاصر، جلد ۱ (تهران: کتابفروشی زوار).
- ۱۳۴۱ خلاصه ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی (مشهد: باستان).
- خلاصه بیژن و منیژه فردوسی (مشهد: باستان).
- خلاصه لیلی و مجنون نظامی (مشهد: باستان).
- ۱۳۴۴ تصحیح انتقادی هدایه المتعلمین فی الطب، تألیف ابوبکر ربیع بن احمد الخوینی البخاری، تألیفی احتمالاً پیش از ۳۷۱ ق (مشهد: دانشگاه مشهد).
- ۱۳۴۹ تفسیر قرآن مجید: نسخه محفوظ در کتابخانه دانشگاه کمبریج، تألیفی احتمالاً از نیمه اول قرن پنجم هجری (تهران: بنیاد فرهنگ ایران).
- ۱۳۵۲ تفسیری بر عשרی از قرآن مجید: نسخه محفوظ در کتابخانه موزه بریتانیا، تألیف نیمه اول قرن پنجم هجری (تهران: بنیاد فرهنگ ایران).
- ۱۳۵۷ پند پیران، تألیفی احتمالاً از قرن پنجم هجری (مشهد: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷).
- تحفه الغرائب، از مؤلفی گمنام، احتمالاً محمدبن ایوب الحاسب عالم قرن چهارم هجری (تهران: معین).
- نمونه‌هایی از نثر فصیح فارسی معاصر، جلد ۲ (تهران: کتابفروشی زوار).
- ۱۳۷۷ کوش‌نامه، سروده حکیم ایرانشان بن ابی‌الخیر (تهران: علمی).
- ۱۳۸۴ نگاهی به کارنامه سیاسی دکتر محمد مصدق (لوس آنجلس: شرکت کتاب).
- ۱۳۸۵ شریعتی در دانشگاه: خاطرات دکتر جلال متینی رئیس پیشین دانشگاه فردوسی مشهد (استکهلم: آرش).

مقالات

- ۱۳۴۴ ۲۹ مقاله در مجله دانشکده ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد از شماره ۱ (بهار ۱۳۴۴).
- مقاله‌هایی در جشن‌نامه‌ها و یادنامه‌ها.
- ۱۳۶۱ مقاله‌هایی در ایران‌نامه و ایران‌شناسی، از آغاز تا کنون.

دکتر جلال متینی

هدایة المتعلمین فی الطب^{۱۰}
قدیمی‌ترین کتاب طبی فارسی

جلال آقای رشتی، استادان و دانشمندان ارجمند، باوران و آقایان محترم از اتخاری که باین بنده برای سفرائی، درمراستم جشن هزارویکم‌صدمین سال ولادت محمد زکریای رازی داده شدست از طرف خود و دانشگاه مشهد سپاسگزار می‌باشم و امیدوارم آنچه برسانم موجب تسلیع فراوان حاضران ارجمند را فراهم سازد.

سفرائی بنده درباره کتاب حلیه المتعلمین فی الطب^{۱۰} است. این کتاب در قرن چهارم هجری موسی بن یحیی افریقی که استادی از داکتران محمد زکریای رازی بوده است تألیف شده و قدیمی‌ترین کتاب طبی فارسی است که تاکنون دست ما رسیده است.

بنده بار اول در سال ۱۳۳۹ پس از مطالعه ملاحظه مستقلة آقای محیی میرزا استاد دانشمند دانشگاه تهران در مجله بنام از وجود این کتابتیس مطلع گردید. واز دونسخه خطی معرفی شد این کتاب. نسخه محفوظ در کتابخانه پادشاهان آکسفورد شماره ۲۸۶۱ مکتوب سال ۴۷۸ هجری و نسخه کتابخانه فایح استانبول شماره ۳۹۴۶ مکتوب بنام ۱۰۵۹ هجری. نسخه عکس فراهم کرد و خوبخانه نسخه سوم نیز که تاکنون معرفی نشده است در کتابخانه ملی مکتوب تهران دست یافت و سپس با درمست داشتن این سه نسخه تصحیح و چاپ کتاب مورد محبت برداشت.

درباره این کتاب از نظر زبان فارسی، تاریخچه، شیوه‌نامه رسم‌الخط و تلفظ مخصوص به سخانی است که در مراسم جشن هزار و یکصدمین سال ولادت محمد زکریای رازی در فریخ چشم دیار ۱۳۳۲ بر ۲۵۳ از آن سبب دانشگاه تهران ایراد شده است.

جلال متینی، "هدایة المتعلمین فی الطب، قدیمی‌ترین کتاب طبی فارسی"، جستارهای ادبی: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۱، شماره ۱ (بهار ۱۳۴۴)، ۶۲-۴۹.

آثار: نظارت بر چاپ کتاب

۱۳۵۰ تاریخ بیهقی، به تصحیح دکتر علی اکبر فیاض (مشهد: انتشارات دانشکده ادبیات دانشگاه مشهد).

یادنامه ابوالفضل بیهقی، مجموعه سخنرانی های مجلس بزرگداشت ابوالفضل بیهقی، ۲۱ تا ۲۵ شهریور ۱۳۴۹ (مشهد: انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰).

۱۳۵۵ یادنامه ناصر خسرو، مجموعه سخنرانی های کنگره جهانی ناصر خسرو، ۲۳ تا ۲۸ شهریور ۱۳۵۳ (مشهد: انتشارات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، ۱۳۵۵).

شرکت در کنگره های بین المللی

۱۳۴۵ اولین کنگره جهانی ایران شناسان، تهران.
۱۳۴۶ بیست و هفتمین کنگره بین المللی شرق شناسان، ان اربر، میشیگان

(27th International Congress of Orientalists, Ann Arbor, Aug., 1967).
۱۳۴۹ بیست و هشتمین کنگره بین المللی شرق شناسان، کانبرا (28th International Congress of Orientalists, Canberra, January 1971).

۱۳۵۰ مجلس بزرگداشت ابوالفضل بیهقی، مشهد
۱۳۵۱ چهارمین کنگره جهانی ایران شناسان، شیراز
کنگره شرق شناسی به مناسبت صدمین سال تأسیس دانشکده خاورشناسی.

(The University Oriental College) دانشگاه پنجاب، لاهور.
۱۳۵۲ بیست و نهمین کنگره بین المللی شرق شناسان، پاریس

(29th International Congress of Orientalists, Paris, July 1973).

۱۳۵۶ کنگره بین المللی علامه محمد اقبال به مناسبت صدمین سال تولد وی، دانشگاه پنجاب، لاهور.

۱۳۶۹ سمپوزیوم یک هزار و چهارصدمین سالگرد تولد باربد، دوشنبه، تاجیکستان.

۱۳۶۸ کنگره فردوسی، واشنگتن.
کنگره فردوسی، لوس آنجلس.

۱۳۷۰ کنگره نظامی گنجوی شاعر بزرگ پارسی سرای قرن ششم، واشنگتن.

کنگره نظامی گنجوی شاعر بزرگ پارسی سرای قرن ششم، لوس آنجلس.

دکتر جلال متینی

رسم الخط فارسی در قرن پنجم هجری*

کمان بنده آنست که در دوره معاصر بحث علمی و دقیق در باب رسم الخط فارسی در قرون پیشین بیشتر از زمانی مورد توجه قرار گرفته است که مستشرقان به مطالعه نسخ خطی فارسی که از گزیده و کنار بخت می آوردند می پرداختند. چون ایشان بین شیوه معمول نگارش خط فارسی در قرن سیزدهم و چهاردهم هجری (و یا یک دو قرن پیش از آن) که بدان قضایای داشتند. در رسم الخطی که کاتبان ادوار گذشته در نگاشتن متون مختلف رعایت کرده بودند، اختلاف فاحشی مشاهده کردند. در سده برآمدند همچنان که در معرفی نسخ خطی بیعت در باره مؤلف، تاریخ تألیف کتاب، لغات خاص و قواعد صرفی و نحوی آن می پرداختند. مختصات رسم الخط نسخه را نیز بر شماری، چنانکه بعضی از ایشان نیز در چاپ نسخ خطی فارسی کوشیدند حتی انقصور مختصات رسم الخط نسخه خطی را در چاپ متن رعایت کنند و فی الحقیقه بطیبه کاتبان قدیمی حرف دهگانه را بنامه نطق دهگانه و یا همی حرف دهگانه را که سابقاً صدایی بین دهگانه و ده داشته است و کاتبان قرن پنجم و ششم آریانه نطق می نوشتند با همان سه نطق بشکل فوه نشان می دهند (۱). همچنین علاوه بر رعایت احوال و افعال (۲) این مقاله سرعربی و شرح مطالبی است که در دسترس متعین کنگره بین المللی مستشرقان (۱۹۶۹ میلادی) دانشگاه میشیگان، آن آربر و آکسفورد ارائه نمود.

جلال متینی، "رسم الخط فارسی در قرن پنجم هجری"، جستارهای ادبی: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال ۳، شماره ۲-۳ (تابستان-پاییز ۱۳۴۶)، ۱۵۹-۲۰۶.

به نام خداوند جان و خرد

انتشار «ایران نامه» که اکنون نخستین شماره آن از نظر خوانندگان ارجمند می گذرد، پاسخی است به نیاز زمان ما، از طرف کسانی که پاسداری از فرهنگ ایران زمین و ترویج آن را وظیفه اساسی خود می شمارند. هدف ما آن است که در حد امکان، حاصل تحقیقات و تتبعات دانشمندان و صاحب نظران ایرانی را در رشته های مربوط به زبان و ادب فارسی و فرهنگ غنی ایران در این مجله چاپ کنیم و در سراسر جهان به دست محققان و علاقه مندان برسانیم تا بدین ترتیب خلأئی را که در چند سال اخیر به سبب تعطیل اکثریت قریب باتفاق مجله های تحقیقی در ایران بوجود آمده است جبران نماییم.

آغاز

جلال متینی

Jalal Matini

روزگاری بود که مطالعات و تحقیقات مربوط به ایران در زمینه زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایران در انحصار دانشمندان اروپایی بود، و ایشان نیز نتیجه پژوهشهای خود را در چند مجله معتبر که به مطالعات آسیایی یا شرق شناسی اختصاص داشت در اروپا چاپ می کردند. این شیوه، بی استثناء در تمام دوران قاجاریه، که با اوج مطالعات و فعالیت های شرق شناسان اروپایی مقارن بود، ادامه داشت. زیرا در آن سالها ایرانیان نه برآستی از «ایران» و فرهنگ و تمدن کهنسال وطن خود چیزی می دانستند، و نه با اسلوب نقد و تحقیق علمی آشنا بودند. اما رفت و آمد با اروپا که از اواسط دوره قاجاریه آغاز گردیده بود، کم و بیش برخی از ایرانیان هشیارو آگاه و دلسوز را در زمینه های گوناگون سیاسی، اجتماعی و فرهنگی با حقایق آشنا ساخت که تا آن زمان جامعه ایرانی از آن بکلی بیخبر بود. «انقلاب مشروطیت» در سال ۱۲۸۵ (= ۱۳۲۴ هجری قمری) یکی از نتایج بسیار مهم این

بنیاد مطالعات ایران

ایران‌نامه

مجله تحقیقات ایران‌شناسی

در این شماره :

ذبیح‌الله صفا

حماسه‌های تاریخی و دینی در عهد صفویه

جلال خالقی مطلق

فرامرزنامه

سید حسین نصر

رابطه بین تصوف و فلسفه در فرهنگ ایران

جلال متینی

خیابان

حسن جوادی

ایران در قدیمی‌ترین نوشته‌های یونانی

سال اول، شماره ۱، پائیز ۱۳۶۱

آشنایی و بیداری مردم بود. در ضمن در همین سالها بود که افراد معدودی از ایرانیان نیز با آثار ادبی و دیگر نوشته‌های اروپایی آشنا شدند.

و سپس در دوران پهلوی (۱۳۰۴-۱۳۵۷) برای نخستین بار، مطالعات و تحقیقات مربوط به گذشته ایران، و تجلیل از بزرگان علم و ادب ایران زمین بصورت علمی مورد توجه قرار گرفت و با برگزاری «هزاره فردوسی» در سال ۱۳۱۳ با حضور دانشمندان ایرانی و خارجی در تهران گام اساسی در این راه برداشته شد. از طرف دیگر در دوده اول این دوره تنی چند از ادیبان و محققان نامدار ایرانی نیز که با نقد و تحقیق علمی به شیوه اروپایی آشنا گردیده بودند، خود مستقلاً در موضوعهای ادبی و تاریخی به تحقیق پرداختند. ولی حقیقت آن است که تا آن زمان قلمرو تحقیق در زمینه مسائل مربوط به ایران همچنان در دست خارجیان بود. زیرا هم عده محققان واجد شرایط در ایران انگشت شمار بود، و هم وسایل تحقیق و تتبع در داخل ایران فراهم نبود. اما از دهه سوم دوره مورد بحث به بعد تحقیقات مربوط به زبان و ادب فارسی و فرهنگ و تمدن ایران بیش از پیش در ایران مورد توجه قرار گرفت. تأسیس دانشگاهها، مؤسسات تحقیقی، کتابخانهها، موزهها در نقاط مختلف کشور، برگزاری کنگرهها و مجالس بحث علمی و ادبی درباره بزرگان علم و ادب ایران، و نیز حضور دانشمندان و محققان ایرانی در مجامع بین‌المللی، بر رونق مطالعات و تحقیقات مربوط به ایران، در داخل ایران افزود. در همین دوره بود که عده قابل توجهی از محققان ایرانی، با برخورداری از امکانات موجود در ایران و با بکار بردن شیوه تحقیق علمی، در زمینه‌های متنوع فرهنگ ایران: زبان و ادب فارسی، زبان‌شناسی، لهجه‌شناسی، فرهنگ عامه، زبانهای ایرانی پیش از اسلام، ادیان، فلسفه، باستانشناسی، تاریخ، هنر، جغرافیا، جغرافیای تاریخی و کتاب‌شناسی و نظایر آن به پژوهش پرداختند و توجه محافل علمی و شرق‌شناسی جهان را به خود جلب کردند. حاصل تحقیقات

این نسل از محققان ایرانی، که خوشبختانه اکثر ایشان هنوز در ایران و خارج از ایران به تحقیق و تتبع سرگرمند، در آن سالها بصورت کتاب یا مقالاتی که در مجله‌های تحقیقی در ایران چاپ می‌شد در سراسر جهان در اختیار اهل فن قرار می‌گرفت. آثار ارجمندی که وجود آنها اکنون در کتابخانه‌های بزرگ دنیا موجب سرفرازی هر ایرانی است.

امروز به قول ابوالفضل بیهقی روزگار از لونی دیگ‌رست. زیرا خارجیان کماکان به تبذرات و تحقیقات خود در زمینه‌های مختلف ایران‌شناسی مشغولند و نتیجه پژوهشهای خود را در مجله‌های شرق‌شناسی یا ایران‌شناسی که به یکی از زبانهای اروپایی منتشر می‌گردد، چاپ می‌کنند، ولی برای نشر مقالات محققان ایرانی درباره زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایران تقریباً مجله‌ای به زبان فارسی وجود ندارد، و این خود غنای بزرگ است. اینک «ایران نامه» انجام این مهم را، در حد قدرت و توانایی، بعهده گرفته است.

البته این اولین بار نیست که ایرانیان در خارج از وطن خود قلم به دست می‌گیرند و به نشر روزنامه و مجله دست می‌زنند. به یاد بیاوریم پیشاهنگان نامداری را که در حدود یک قرن پیش، در عصر سیاه استبداد، روزنامه‌های سیاسی اختر، قانون، حکمت و حبل‌المتین را در استانبول، لندن، قاهره و کلکته به زبان فارسی چاپ کردند و سالیان دراز برای برقراری حکومت قانون در ایران قلم زدند. و نیز به یاد بیاوریم تنی چند از دانشمندان وطن‌پرستی را که در اوضاع آشفته ایران در جنگ جهانی اول، در برلن گرد آمدند و چند سال روزنامه کاوه سیاسی را منتشر ساختند و پس از جنگ نیز کار با ارزش خود را در دوره جدید کاوه به تحقیقات ادبی و تاریخی محدود کردند. امروز نیز وظیفه هر «ایرانی» است که مشعل زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایران را در خارج از مرزهای ایران فروزان نگاه بدارد. در این راه دانشمندان و محققان ایران که مدافعان راستین زبان و ادب

آغاز

به نام خداوند جان و خرد

انتشار «ایران‌نامه» که اکنون نخستین شماره آن از نظر خوانندگان ارجمند می‌گذرد، پاسخی است به نیاز زمان ما، از طرف کسانی که پاسداری از فرهنگ ایران زمین و ترویج آن را وظیفه اساسی خود می‌شمارند. هدف ما آن است که در حد امکان، حاصل تحقیقات و تتبعات دانشمندان و صاحب نظران ایرانی را در رشته‌های مربوط به زبان و ادب فارسی و

صفحه آغازین ایران‌نامه، سال اول، شماره ۱، پاییز ۱۳۶۲.

فرانسه یا انگلیسی در زمینه‌های مورد علاقه این مجله برای ما بفرستند، این گونه مقاله‌ها را نیز در شماره‌های عادی مجله، یا در هر سال در شماره‌ای جداگانه چاپ می‌کنیم. بعلاوه از شماره بعد، در زیر نظر آقای حمشمت مؤید استاد دانشگاه شیکاگو، صفحاتی از ایران‌نامه به بررسی اهم کتابهایی که در زمینه تحقیقات ایران‌شناسی در جهان منتشر می‌گردد اختصاص خواهد یافت. از طرف دیگر چون بخوبی آگاهیم که نشر چنین مجله‌ای، در سرزمینی بیگانه و با محدودیتهای زیاد، با نقائص بسیار همراه خواهد بود، از هم اکنون چشم به راه راهنمایی صاحب نظرانیم.

و بدین ترتیب صفحات «ایران‌نامه» برای نشر مقالات تحقیقی درباره زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایران در اختیار محققان ایرانی و خارجی است.

فارسی و فرهنگ و تمدن ایران‌اند وظیفه ای سترگ بعهدده دارند، و آن ادامه پژوهش و تتبع درباره گذشته پرافتخار ایران است. اگر «ایران‌نامه» بتواند در نشر این گونه تحقیقات ارجمند دانشمندان و پژوهندگان ایرانی گامی بردارد موجب مباهات مسؤلان آن است.

و اما سخنی کوتاه درباره راه و روش این مجله:

«ایران‌نامه» مجله ای است فصلی که از طرف «بنیاد مطالعات ایران» منتشر می‌گردد. این مجله به چاپ و نشر مقالات تحقیقی در زمینه زبان و ادبیات فارسی و فرهنگ ایران، به معنای عام آن، اختصاص دارد. خلاصه هر یک از مقالات فارسی به زبان انگلیسی در مجله چاپ می‌شود تا مجله برای خارجیان نا آشنا به زبان فارسی نیز قابل استفاده باشد. با آن که هدف اساسی از نشر «ایران‌نامه» چاپ مقاله‌های تحقیقی دانشمندان و پژوهشگران ایرانی به زبان فارسی است، چنانچه دانشمندان خارجی هم مقاله‌هایی به زبانهای

ای نام تو بهترین سر آغاز

دور از ایران عزیز، ولی با یاد ایران اهورایی همیشه جاوید انتشار سال دوم «ایران نامه» را آغاز می کنیم. به یاد سرزمین کهنسالی به کار خود ادامه می دهیم که از دورترین زمانها تا به امروز همواره صحنه نبرد بی امان اهورمزدا و اهریمن، صحنه پیکار روشنایی و نیکی و آبادانی و راستی با تاریکی و بدی و ویرانی و دروغ بوده است. ولی تاریخ ایران گواهی می دهد که در سرزمین ایران هرگز اهریمن بر اهورمزدا چیرگی مطلق نیافته است، چه پس از هر دوره تیره و تار و وحشت و غم و کشتار و ویرانی به همت زنان و مردان ایران بار دیگر آسایش و آرامش و شادی و آبادانی به ایران بازگردانیده شده و ملت ایران رسالت خود را در نگاهبانی و پیشرفت فرهنگ و تمدن قوم ایرانی از سر گرفته است. ایرانی که هجومهای مرگبار و ویران کننده اسکندر گجستگ، تازیان، غزان، مغولان، تیمور لنگ و آل عثمان را با پیروزی در پشت سر گذاشته است بیقین بر حوادث مشابه آنها در هر عصری غلبه خواهد کرد. مگر نه این است که ملتی هستیم با تاریخ مکتوبی بیش از دو هزار و پانصد سال؟ در سر راه هر ملتی با چنین سابقه-ای دور و دراز همچنان که دوره های آرامش و شادی و خوشی و توانایی و امنیت فراوان بوده است، دوره های ناتوانی و تیره روزی و ویرانی نیز کم نبوده است. اگر کسی در پایداری ایرانیان اندک شک و تردیدی دارد، برای اثبات پایداری این ملت بزرگ در برابر همه مهاجمان یونانی و تازی و ترک و تاتار که بر سرزمین ما تاخته اند تنها به یک شاهد بسنده می کنیم. می دانیم که تیمور گورکان در فاصله سالهای ۷۸۲ تا ۷۹۸ با سپاهیان جرار خونخوارش سه بار به ایران یورش برد. حملات وی به کشور ما بار اول

آغاز سال دوم

جلال متینی

Jalal Matini

ایران‌نامه

مجله تحقیقات ایران‌شناسی

سال دوم، شماره ۱

پائیز ۱۳۶۲ (۱۹۸۳ م)

آغاز سال دوم

ای نام تو بهترین سرآغاز

دور از ایران عزیز، ولی با یاد ایران اهورایی همیشه جاوید انتشار سال دوم «ایران نامه» را آغاز می‌کنیم. به یاد سرزمین کهنسالی به کار خود ادامه می‌دهیم که از دورترین زمانها تا به امروز همواره صحنه نبرد بی‌امان اهورمزدا و اهریمن، صحنه پیکار روشنایی و نیکی و آبادانی و راستی با تاریکی و بدی و ویرانی و دروغ بوده است. ولی تاریخ ایران گواهی می‌دهد که در سرزمین ایران هرگز اهریمن بر اهورمزدا چیرگی مطلق نیافته است، چه پس از هر دوره تیره و تار و وحشت و غم و کشتار و ویرانی به همت زنان و مردان ایران بار دیگر آسایش و آرامش و شادی و آبادانی به ایران بازگردانیده شده و ملت ایران رسالت خود را در نگاهبانی و پیشرفت فرهنگ و تمدن قوم ایرانی از سر گرفته است. ایرانی که هجومهای مرگ‌بار و ویران‌کننده اسکندر گجستگ، تازیان، غزان، مغولان، تیمور لنگ و آل عثمان را با پیروزی در پشت سر گذاشته است بی‌یقین بر حوادث مشابه آنها در هر عصری غلبه خواهد کرد. مگر نه این است که ملتی هستیم با تاریخ مکتوبی، بیش از دو هزار و پانصد سال؟ در سر راه هر ملتی با چنین سابقه‌ای دور و دراز همچنان که دوره‌های آرامش و شادی و خوشی و توانایی و امنیت فراوان بوده است،

شش سال، بار دوم سه سال و آخرین بار پنج سال ادامه یافت و در تمام این سالها او آنی از تخریب شهرها و کشتار بی دریغ مردم بیگناه بی‌پناه و غارت و تاراج شهرها غفلت نوزید. چنان که در یورش به شهرهای هرات و اسفزار و فجایی که در این دو شهر مرتکب گردید مورخان زمانش نوشته‌اند چنان فاجعه هولناکی در هیچ زمان و مکان بوقوع نیپوسته بوده است. مردم اصفهان هم که اخبار قتل و غارت‌های تیمور از دور و نزدیک به گوششان رسیده بود چاره‌ای جز تسلیم و رضا ندیدند و از در صلح درآمدند. تیمور بر ایشان مالیات سرانه هنگفتی تحمیل کرد که پرداخت آن در توان اصفهانیان نبود، واسطه‌ها انگیختند، سودی نبخشید، ناچار به کشتن تنی چند از مأموران اخذ مالیات دست زدند. تیمور چون از این گستاخی آگاه شد فرمان داد اهالی اصفهان را از کودک و پیر و زن و مرد قتل عام کند و چنین کردند، هنوز هفته‌ای نگذشته بود که سپاهیان تیمور هفتاد هزار تن از اصفهانیان را کشته و به فرمان تیمور صاحبقران از سر آنان مناره‌ها بر پا ساخته بودند. در ضمن این موضوع را نباید ناگفته گذاشت که همه مورخان نوشته‌اند: تیمور برخلاف چنگیز مردی مسلمان بود، به دینداری تظاهر می‌کرد، به خاندان رسالت و سادات ارادت می‌ورزید و زاهدان و مشایخ صوفیه را نیز تکریم می‌نمود! سرانجام مرگ در سال ۸۰۷ بسراغ تیمور رفت و جهانیان را از شر وجود وی آسوده ساخت. سپس بمرور زمان مردم اصفهان و همه ساکنان ایران زمین بار دیگر زندگانی را از سر گرفتند. هنوز بر آن قتل و غارت‌ها و کله‌منارسازیهای تیمور در شهرهای مختلف ایران زمان درازی نگذشته بود که اصفهان نصف جهان، انظار جهانیان را به خود جلب کرد. مسجد شیخ لطف‌الله با گنبد زیبایش سر به آسمان نیلگون اصفهان سود و کاخهای عالی قاپو و چهل ستون و دهها بنای باشکوه دیگر و خیابان چهارباغ که همه نشانه زندگی پر رونق و مرفه مردم اصفهان است در آن سرزمین بهشتی بر پا گردید. مقصود آن است که مردم ایران در طی تاریخ پر فراز و نشیب خود بارها

گرفتار تیره‌روزی شده‌اند ولی هرگز از حرکت و کوشش باز نایستاده‌اند، مدتی افتان و خیزان به حرکت بطیء خود ادامه داده‌اند، و بدیهی است که مشعل تابان علم و دانش و فرهنگ قوم ایرانی نیز در این دوره‌های رکود از پرتو افشانی در ابعاد وسیع بازمانده ولی هرگز خاموش نگردیده است چنان که هرگز نیز خاموش نخواهد شد. ما به یاد ایران و وطن عزیزمان کار خود را در نشر «ایران نامه» ادامه می‌دهیم.

از این سخن بگذریم. شرایطی که ما را در یک سال پیش به نشر «ایران نامه» در دیار غربت واداشت همچنان به قوت خود باقی است. دشمنان ایران و تمدن و فرهنگ ایران و زبان و ادب فارسی و بطور خلاصه دشمنان سربلندی ایران همچنان از دو سوی ایران و ایرانیان می‌تازند: یک دسته فرهنگ ایران و تاریخ ایران و زبان و ادب درخشان فارسی را یادگار دوران کفر و زندقه می‌شمارند و از این که «ایران» پس از چهارده قرن که از ظهور اسلام می‌گذرد هنوز به نام «ایران» بر سر پاست و مردم ایران هنوز به فرهنگ و تمدن خود و زبان فارسی و فردوسی و خیام و سعدی و مولانا جلال‌الدین و حافظ عشق می‌ورزند و به گذشته خود مباهات می‌کنند سخت خشمگین‌اند. دسته دیگر به شیوه چهل ساله گذشته خود تا فرصتی بدست می‌آورند، ندایی در می‌دهند و به خیال خود بر روی کاغذ «ملیت ایرانی» را از چند میلیون مردم ایران سلب می‌کنند و بموازات آن زبان فارسی را هم از بخشی پهنور از سرزمین ایران می‌رانند و زبان دیگری را بجای زبان فارسی زبان رسمی آن منطقه اعلام می‌کنند! بدین جهت ما ناچاریم در چنین شرایطی، و با وجود مشکلات گوناگونی که در سر راهمان هست همچنان به راه خود که دفاع از فرهنگ ایران و زبان و ادب فارسی است با نشر «ایران نامه» ادامه بدهیم.

اگر «ایران نامه» در مدتی کوتاه منشأ خدمتی ولو ناچیز شده باشد، این توفیق مرهون علاقه-مندی و ایران دوستی بی‌شائبه کسانی است که

سپاسگزاری از ایشان در اینجا بر ما فریضه است. نخست باید از همکاری استادان گرامی عضو «هیأت مشاوران» مجله، و سرپرست بخش «نقد و بررسی کتاب» سپاسگزاری کنیم. از طرف دیگر وظیفه ماست که تشکر و امتنان خود را به حضور نویسندگان دانشمند و گرامی «ایران نامه» تقدیم بداریم که هر یک از ایشان با وجود گرفتاریها و اشتغالات گوناگون که نتیجه زندگی در سرزمینهای بیگانه است، حاصل تحقیقات ارجمند خود را فقط و فقط از راه عشق به ایران برای چاپ در «ایران نامه» مرحمت می-فرمایند و خوانندگان ما را در سراسر جهان اعم از ایرانی و غیر ایرانی از آثار خود بهره‌مند می-سازند. و سرانجام از هموطنان عزیز و ارجمند و ایرانشناسان و ایراندوستان گرامی و دانشگاهها و کتابخانه‌های عمومی جهان نیز ممنونیم که «ایران نامه» را از دور و نزدیک مورد تأیید قرار داده‌اند.

با این همه اقبال و توجه، باید به این حقیقت اعتراف کنیم که «ایران نامه» هنوز با یک مجله تحقیقات ایرانشناسی آن چنان که منظور نظر ماست فاصله دارد و این امر معلول عللی است که اهم آنها نشر چنین مجله‌ای است در کشوری بیگانه و عدم دسترسی به همه دانشمندان ایرانی متخصص در زمینه‌های مختلف ایرانشناسی. از طرف دیگر کوشش ما آن است که بر تنوع مقاله-ها بیفزاییم و به همین جهت تا کنون چند بار در «ایران نامه» نوشته ایم که مقاله‌های تحقیقی در همه زمینه‌های مربوط به فرهنگ و تمدن و تاریخ ایران در دوران پیش از اسلام و دوران اسلامی و نیز زبان و ادب فارسی در دوره اسلامی و از جمله دوران معاصر در «ایران نامه» چاپ می‌شود. ذکر این موضوع نیز لازم می‌نماید که ما در این مدت هرگز از پیروی یک اصل منحرف نگردیده-ایم گرچه برخی از خوانندگان گرامی بجد از ما خواسته‌اند که راه خود را تغییر بدهیم. ما گفته‌ایم که «ایران نامه» مجله‌ای سیاسی به معنای خاص و مصطلح این کلمه نیست و به این امر معتقدیم زیرا اهمیت مبارزات فرهنگی را در شرایط موجود

کمتر از مبارزات سیاسی نمی‌دانیم. در همین زمینه هموطنی شریف بصراحت از ما خواسته است مجله را تعطیل کنیم و «تفنگ» بدست بگیریم و به راه ابومسلم‌ها برویم. تقاضای ما از این خوانندگان عزیز آن است که اجازه بفرمایند ما به دنبال کاروانی گام برداریم که پیشاهنگان آن ابن مقفع‌ها و فردوسی‌ها هستند. زیرا در این سالها هم روزنامه‌های سیاسی متعددی در خارج از ایران چاپ می‌شود و هم مجله‌هایی با مطالبی ساده‌تر.

و اما در بخش انگلیسی مجله نقائصی بچشم می‌خورد که سعی می‌کنیم حتی‌المقدور از آنها بکاهیم. از آن جمله با آن که علاقه‌مند بوده-ایم برای نگارش کلمات شرقی به الفبای لاتین شیوه کتابخانه کنگره آمریکا را بکار ببریم که در واحدهای بزرگ علمی آمریکا و کانادا نیز بکار برده می‌شود، ولی از یک طرف چون هر یک از نویسندگان در این موضوع شیوه‌ای خاص بکار می‌برند و از طرف دیگر بسبب آن که چاپخانه هم حروف مخصوص لازم برای این کار را در اختیار ندارد، در نگارش این گونه کلمات ناهماهنگی بچشم می‌خورد و نشانه‌های خاص را نیز ناچاریم با دست اضافه کنیم که البته مطلوب نیست. ضمناً از این شماره به بعد دو بخش فارسی و انگلیسی «ایران نامه» هر یک با شماره صفحات مستقل شماره گذاری خواهد شد. از طرف دیگر با آن که کوشیده ایم «ایران نامه» بی غلط چاپی به دست خوانندگان برسد و چاپخانه نیز در این امر با ما همکاری بسیار کرده است گاه گاه در مجله غلطهای چاپی بچشم می‌خورد بخصوص در شماره چهارم آن. بدین جهت از خوانندگان عزیز تقاضا می‌کنیم اغلاط شماره‌های اول تا چهارم را بر اساس یادداشتی که در این شماره (ص ۲۲۱) افزوده‌ایم تصحیح فرمایند؛ اینها اغلاطی است که از زیر چشم «غلط گیر» مجله رد شده است.

در خاتمه بار دیگر از خوانندگان گرامی که ما را در ادامه راهی که در پیش گرفته‌ایم صمیمانه و با محبت تأیید می‌فرمایند سپاسگزاری می‌کنیم.



ENCYCLOPÆDIA IRANICA

Edited by
Ehsan Yarshater

Center for Iranian Studies
Columbia University

Volume XV JOČI—KĀŠĠARI

Published by
ENCYCLOPÆDIA IRANICA
FOUNDATION
New York

Distributed by
EISENBRAUNS INC.
P.O. Box 275 Winona Lake, IN 46590
eisenbrauns.com
(574) 269-2011

Please visit our new website at
www.iranicaonline.org



ENCYCLOPÆDIA IRANICA

مجموعه مقالات گیلان در دانشنامه ایرانیکا زیر نظر کریستین برومبزه*

از چند سال پیش، به منظور تسهیل بهره‌گیری محققان از مقالات دانشنامه ایرانیکا طرح تازه‌ای در مرکز ایران‌شناسی دانشگاه کلمبیا آغاز شده است و همه مقالاتی که در یک زمینه خاص -چه به صورت چاپی و چه به صورت الکترونیکی- منتشر شده‌اند، در یک مجموعه در اختیار علاقمندان قرار می‌گیرند. نخستین جلد این مجموعه که به مقالات دانشنامه ایرانیکا در زمینه دانش پزشکی در ایران و سرزمین‌های ایرانی و همچنین شرح حال پزشکان نامدار ایرانی و سهم آنان در پیشرفت دانش پزشکی زمان اختصاص دارد در سال ۲۰۰۴ و جلد دوم آن، که مقالات مرتبط با یهودیان ایرانی از قدیم‌ترین دوره‌های تاریخی تا امروز، لهجه‌های گوناگون‌شان و نقش آنان در فرهنگ و هنر و موسیقی ایران را در بر می‌گیرد، در سال ۲۰۱۱ منتشر شده است.

سومین جلد این مجموعه کتابی است شامل ۵۴ مقاله تحقیقی مستند به منابع موثق که تا امروز در دانشنامه ایرانیکا درباره گیلان منتشر شده است. این کتاب ۶۱۰ صفحه‌ای در چهار فصل تنظیم شده است.

- **فصل اول** شامل جغرافیا، تقسیمات اداری، جمعیت‌شناسی و ترکیب قومی و زبانی استان گیلان و ۲۱ شهر و ولایت استان است که در مقاله‌های جداگانه به آنها پرداخته شده است.
- **فصل دوم** به سرگذشت گیلان در طول تاریخ می‌پردازد و از حفاری‌های مارلیک تا یکایک دوره‌های تاریخی گیلان، اطلاعات سودمندی به دست می‌دهد. سپس، آثار تاریخی گیلان در مقاله‌های تفصیلی معرفی می‌شوند.
- **فصل سوم** شرح ساختارهای اقتصادی و اجتماعی استان، محصولات و چون ابریشم و برنج و چای و زیتون، فرآورده‌های شیلات و تولید خاویار و نیز صنایع دستی و خانه‌سازی است.
- **فصل چهارم** شرح آداب و رسوم خاص گیلان، از جمله آداب ازدواج و فولکلور و بازی‌ها و پوشاک و خوراک و شیوه‌های طبخ غذای رایج در میان روستاییان و شهرنشینان گیلان است. این فصل با مقاله‌ای درباره هویت و خویش‌نگری اهالی گیلان پایان می‌یابد. فهرست تفصیلی اعلام و اماکن در پایان کتاب آمده است.

This volume is
published by the
Encyclopaedia
Iranica Foundation
& Institut Français
de Recherche en
Iran, 2013.

* پروفیسور کریستین برومبزه استاد دانشگاه پروانس در فرانسه و از مدیران شورای موزه تمدن در اروپا و کشورهای ساحل مدیترانه و صاحب تالیفات متعدد درباره گیلان و فرهنگ آن است که نمونه‌هایی از آن عبارت‌اند از مقاله‌های مستند و مفصلی که به دعوت دانشنامه ایرانیکا درباره فولکلور و آداب زیستی مردم گیلان تدوین کرده است که در این مجموعه هم گنجانده شده‌اند.

Encyclopaedia Iranica Foundation

450 Riverside Drive

New York, NY 10027 USA

(212)851-9161 ey4@columbia.edu

www.iranicaonline.org

کتابفروشی پگاه * مجموعه‌ی بی‌نظیر از

بهترین کتاب‌های فارسی و انگلیسی مربوط

به ایران * هفت روز هفته * دوشنبه تا شنبه

ساعت ۱۱ تا ۲۱ (یکشنبه ساعت ۱۲ تا ۱۸)

باستان‌شناسی * فرهنگ و هنر * لغت‌نامه

اقتصاد * آموزش * جغرافیا * تاریخ * قانون

سخنرانی * ادبیات * خاطرات و زندگینامه

اسطوره‌شناسی * رمان و داستان * فلسفه

سیاست * روانشناسی * دین * جامعه‌شناسی

تصوف و عرفان * کودکان و تقویم . . .

شماره‌ی ۵۵۱۳ خیابان یانگ، تورنتو ۰۸۵۰-۲۲۳ (۴۱۶)

PEGAH . PERSIAN MAGAZINE & BOOK

5513 Yonge Street, Toronto, ON M2N 5S3 CANADA

T (416) 223-0850 * F (416) 223-3706

E pegahbookshop@yahoo.ca * www.pegahfarsibook.com

**The first comprehensive and accessible
introduction available to modern Iran**

Iran

A Beginner's Guide

Homa Katouzian

**"A must-read... it could only have been written
by a doyen of Iranian studies."**

Fariba Adelhah – author of *Being Modern in Iran*

**"The most lucid, engaging, and authoritative introduction
to the study of Iran available in any language today."**

Ali Banuazizi – Professor of Political Science and Director,
Program in Islamic Civilization & Societies, Boston College



**Order directly from Oneworld using the
discount code Nameh to save 30%**

us.oneworld-publications.com/books/iran

Iran
A Beginner's Guide
Homa Katouzian

Paperback
\$14.95
9781780742724

Beginners
GUIDES



NOGHTEH BOOKS

نشر نقطه منتشر کرده است:

<p>جان باختگان به بوی فردایی نو سعید یوسف با طرح‌های اردشیر محمص، آلمان، تابستان ۱۳۸۲</p> <p>و هنوز قصه در یاد است (خاطرات زندان مشهد سال‌های ۶۰ تا ۶۶) حسن درویش، آمریکا، ۱۳۷۶</p> <p>لرزه‌ها فریده زبرجد، بهار ۱۳۸۶</p> <p>گریز ناگزیر، سی روایت گریز از جمهوری اسلامی، جلد اول و دوم به کوشش: میهن روستا، مهناز متین، سیروس جاویدی، ناصر مهاجر، چاپ یکم، آلمان، ۱۳۸۷</p> <p>نقشی از یک دوست، نقشی از یک دوستی حامد شهیدیان، ویراستار ناصر مهاجر، آلمان، بهار ۱۳۸۷</p> <p>از کجا تا ناکجا (خاطرات تبعید) کیان کاتوزیان (حاج‌سیدجوادی)، آلمان، زمستان ۱۳۸۸</p> <p>زنان در سایه گفتگو و تدوین‌کننده: فریبا ایرج، چاپ اول، آلمان، ۱۳۸۸</p> <p>مجله‌ی پیک سعادت نسوان (۱۳۰۷ - ۱۳۰۶) رشت، ایران به کوشش بنفشه مسعودی، ناصر مهاجر، چاپ یکم، کلن/ آلمان، زمستان ۱۳۹۰</p>	<p>گذار از برزخ، یادمانده‌های یک توده‌ای در تبعید ناصر زربخت، چاپ اول، آلمان تابستان ۱۳۷۳</p> <p>در تبعید، ۲۳ داستان کوتاه ایرانی به کوشش ناصر مهاجر، چاپ یکم، ایالات متحده آمریکا، زمستان ۱۳۷۴</p> <p>کتاب زندان (۱) ویراستار ناصر مهاجر، چاپ یکم، ایالات متحده آمریکا، ۱۳۷۷</p> <p>جنایت و مکافات (پیرامون قتل‌های سیاسی در ایران) ناصر مهاجر، فروردین ماه ۱۳۷۸</p> <p>بازبینی تجربه اتحاد ملی زنان (۱۳۶۰ - ۱۳۵۷) گردآورنده و ویراستار مهناز متین، چاپ یکم، ایالات متحده آمریکا، ۱۳۷۸</p> <p>از تهران تا استالین‌آباد محمد تربتی، ویراستار ناصر مهاجر، چاپ یکم، ایالات متحده آمریکا، تابستان ۱۳۷۹</p> <p>کتاب زندان (۲) ویراستار ناصر مهاجر، چاپ یکم، ایالات متحده آمریکا، ۱۳۸۰</p> <p>از اصلاحات تا براندازی: تنگناها و چشم‌اندازها مهرداد باباعلی، ناصر مهاجر، آلمان، بهار ۱۳۸۳</p>
---	---

... در دست انتشار

خیزش زنان ایران در اسفند ۱۳۵۷

دفتر اول: تولدی دیگر . دفتر دوم: همبستگی جهانی

مهناز متین - ناصر مهاجر

نشر نقطه

نشر نقطه در اروپا و ایالات متحده‌ی آمریکا:

Noghteh

P.O. Box 8181

Berkeley, CA, 94707-8181

USA

Noghteh

B.P.157

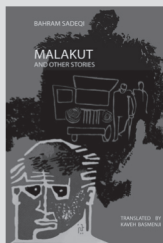
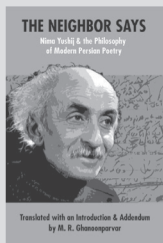
94004 Créteil, Cedex

France

e-mail: nashrenoghteh@yahoo.fr

Recent Titles from Ibx Publishers

English and Persian Books about Iran since 1979



MALAKUT AND OTHER STORIES BY **BAHRAM SADEQI**
translated and introduced by Kaveh Basmenji
foreword by Ehsan Yarshater
cloth • 292 pages • 978-1-58814-084-5

THE MEMOIRS OF ARDESHIR ZAHEDI
English • forthcoming • cloth • 978-1-58814-073-9

DISTANT MELODIES: AN ANTHOLOGY OF POEMS BY
SHADAB VAJDI
translated by Lofjali Khonji
softcover • 136 pages • 978-1-58814-078-4

OUT OF THE GRAY
a novel by Manoucher Parvin
softcover • 296 pages • 978-1-58814-079-1

THE CANNON [TUP]
a novel by Gholam-Hossein Sa'edi
translated and introduced by Faridoun Farrokhi
softcover • 184 pages • 978-1-58814-068-5

AWKWARDLY DO I WALK
poems by Soheila Amirsoleimani
softcover • 182 pages • 978-1-58814-090-6

THE NIGHBOR SAYS: THE NEIGHBOR SAYS:
NIMA YUSHIJ AND THE PHILOSOPHY OF MODERN
PERSIAN POETRY
translated by M.R. Ghanoonparvar
cloth • 208 pages • 978-1-58814-063-0

خاطرات اسکندر فیروز
cloth • 512 pages • 978-1-58814-088-3

چنگیدن آخر
یک رمان از ترانه جفرودی
softcover • 172 pages • 978-1-58814-089-0

عذرای خلوت نشین
آخرین رمان تقی مدرسی
softcover • 480 pages • 978-1-58814-076-0

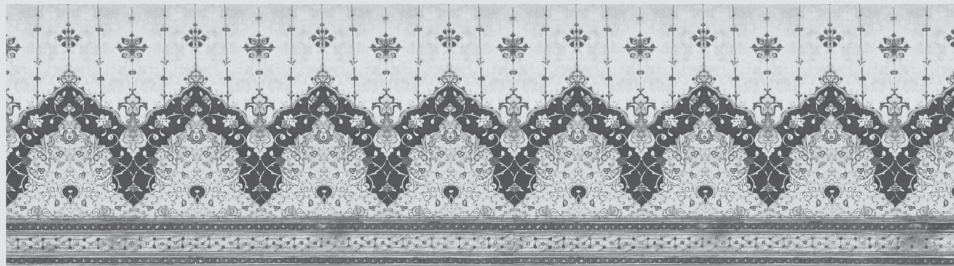
مارکسیسم، حزب توده و گروهها چپ در ایران
از مهدی هروی
cloth • 424 pages • 978-1-58814-082-1

خاطرات عبدالرضا انصاری
با مقدمه جمشید آموزگار
softcover • 326 pages • 978-1-58814-075-3

شمع می سوزد که تا نوری باطرافش دهد
اشعار از آذر وکیلی گیلانی (مافی)
cloth • 148 pages • 978-1-58814-070-8

یادداشتهای علم، جلد هفت
ویرایش علینقی عالیخانی
cloth • forthcoming • 978-1-58814-072-2

Ibx Publishers, Inc. • Post Office Box 30087 • Bethesda, MD 20824
tel 301-718-8188 • fax 301-907-8707 • www.ibxpublishers.com



IRAN NAMEH

A Persian Quarterly of Iranian Studies

Editor-in-Chief, Mohamad Tavakoli
editor@irannameh.org

Published regularly since 1982

ISSN 0892-4147 (print)

ISSN 2159-421X (online)

فصلنامه ایران شناسی

ایران نامه

سردبیر، محمد توکلی

“مجله‌ای چنین سنگین و معتبر و آموزنده و ارزنده”

امیر پیشداد

“a serious and objective scholarly journal”

Encyclopædia Iranica

SUBSCRIPTION RATES

VOLUME 28, No.1-4 (2013)

Student \$80 . Individual \$120 . Institution \$160

Subscription Details

Institution:

First Name:

Last Name:

Email:

Website:

Mailing address:

It's easy easy to subscribe!

Please visit:

www.irannameh.org

Join *Iran Nameh* on facebook

<http://www.facebook.com/irannameh>

Foundation for Iranian Studies

Department of Near and Middle Eastern
Civilizations

University of Toronto

4 Bancroft Avenue

Toronto, ON M5S 1C1, Canada

با اشتراک و هدیه دادن ایران نامه ما را در انتشار این فصلنامه آموزنده و ارزنده ایران شناسی یاری رسانید.

Subscribe to *Iran Nameh* and recommend Iran Nameh to your librarian!



History of Literary Criticism in Iran (1866–1951). In the field of the history of literary criticism in Iran his volumes concerning Parviz Natel Khanlari, Ali Dashti, Ehsan Tabari, Nima Youshij, Fatemeh Sayyah, Mohammad-Taghi Bahar, and Abdolhossein Zarrinkoub have been published.

Fazlollah Reza (b. 1915) is a prominent scientist in the field of electrical engineering and telecommunications, who has made significant contributions to network and information theory. He received his BS, MS and PhD respectively from the University of Tehran (1938), Columbia University (1946) and Polytechnic Institute of New York University (1950). He has been a professor at Massachusetts Institute of Technology (MIT), McGill University, the Polytechnic Institute in Zurich, Syracuse University, Sorbonne University, and the University of Copenhagen. He also served as the Chancellor of Sharif (formerly Aryamehr) University of Technology, the President of University of Tehran, Iran's ambassador to Canada, and Iran's ambassador to UNESCO. In addition to over 200 articles, he is the author of several books including: *Linear Spaces in Engineering* (1971); *An Introduction to Information Theory* (1961); and with Samuel Seely, *Modern Network Analysis* (1959).

Ali Ashraf Sadeghi is a PhD graduate in General Linguistics, University of Paris-Sorbonne and Manager of the Lexicography Committee at the Academy of Persian Language and Literature, and has presented four successive titles in the field of literature.

Ali Sajjadi is a Washington-based journalist. He worked with the *Iranshahr* weekly from 1979 to 1983 and was a founder and member of the Editorial Board of *Par Monthly* from 1986 to 2003. His articles have appeared in many Persian diasporic journals. In addition he has produced several radio documentaries, including “The Burning of the Cinema Rex in Abadan,” “There is Still a Judge in Berlin,” and “Naser Khosrow Footsteps.”

Ehsan Yarshater is a PhD graduate in Persian Language and Literature, University of Tehran, PhD in Iranian Studies, University of London, Chair of Iranian Studies, Columbia University, and the founder and editor-in-chief of *Encyclopedia Iranica* and founder of the Center for Iranian Studies at New York University. Besides many cultural and literary activities, he is noted for founding Bongah Tarjome va Nashr (The Translating and Publishing Company) as well as the publication of *guide books*. An anthology of Iranian Studies, a catalogue of books printed in Persian, and foreign literature have been among his major accomplishments in Bongah Tarjome va Nashr. Among his numerous works are *Persian Poetry in the Second Half of the Fifteenth Century A.D.*, *Southern Tati Dialects*, *Persian Literature*, and the editing of forty translated volumes of the *History of Al-Tabari* as well as collaboration in the compilation and editing of *The Cambridge History of Iran*.

Iranian Studies. The Flower of Ancient Sufferings and *Ancient Sentences* are two anthologies from his featured articles. The most important of his achievements is a critical edition of Ferdowsi's *Shahnameh* in eight volumes.

Ahmad Mahdavi Damghani (b. 1926) holds PhD degrees in both Persian Literature and Islamic Theology from the University of Tehran, where he was a Professor at the School of Literature and the School of Theology between 1966 and 1985. Since 1987 he has been teaching courses in Islamic Sciences, Islamic Literature, Islamic Philosophy, and Advanced Arabic and Persian Sufi Texts at Harvard University and the University of Pennsylvania. In addition to numerous scholarly articles, he has authored several books, including: *Kashf al-Haq'iq [Unveiling the Truths]*, *Al-Majdi [On the Genealogy of the Prophet Muhammad's Family]*, *Nasmat al-Sahar [A History of Arab Shi'a Poets]*, *The Sources of Arabic Poems in the Kalilah wa Dimna*, *The Garden of Light: An Anthology of Sana'i's Hadiqah*, *The Noble Princess Shahrbanu*, and *Yadeh Yaran va Qatreh hayeh Baran [In the Memory of Companions and Rain Drops]*.

Heshmat Moayyad is a PhD graduate in Middle Eastern Studies, University of Frankfurt and formerly has been a Professor of Persian Literature at the Universities of Harvard, Naples, and Chicago. He has compiled and translated several books and numerous articles in English, German, and Persian and his book, *Heshmat's Itinerary*, is soon to be published. In addition, over the years he has held the position of consultant as well as book critic and reviewer for *Iran Shenasi*.

Mohammad-Husain Mustafavi-Jabbari holds a 1969 PhD in Persian Language and Literature from the University of Tehran. He has taught at Damavand College and at both the University of Tehran School of Fine Arts and the School of Economics. Among others publications, he is the editor of the critical edition of Mahmud Sajzi's 15th century Arabic-Persian dictionary, *Muhazzab al-asma fi murattab al-huruf va al-ashya* (Tehran, 1985)

Mahmoud Omidshar is a PhD graduate in Persian Language and Literature, University of California at Berkeley, 1984. In 1990, he was a Consultant to *Encyclopedia Iranica* and in 2006, on the Higher Scientific Council of the *Great Islamic Encyclopedia Center* in Tehran. From 2001, with colleagues Iraj Afshar and Nader Motallebi Kashani and the financial support of the Society for Promotion of Persian Culture in Indiana, a collected manuscript edition of translated Persian texts was released and from 2008, with the assistance of Reza Bonabi, the publication of an Iranian medical manuscript collection has proceeded. So far eight volumes of Persian historical, literary, and medical manuscripts in these two collections have been published. Omidshar has written in scientific cooperation with the Academy of Persian Language and Literature and also with the Heritage Center.

Iraj Parsinejad is a PhD graduate in Comparative Literature, Oxford University and was a Professor of Persian Language and Literature at Tokyo University of Foreign Studies from 1985 to 2002. The book, *Iranian Intellectuals and Literary Criticism*, is among his writings that have been published in English translation with the title of *The*

and 1979 he was Professor of Politics and until 1974 was Associate Dean of the College of Economics and Political Science at the National University of Iran.

Hadi Bahar is a Doctor of Medicine at the University of Geneva, the Mayo Clinic, and George Washington University and a Faculty Member of Johns Hopkins University and George Washington University. The books *The Human Body in Persian Proverbs*, *Bahar's Prose of the Heart* and *A Medical Guide for the Public* (two volumes) are among his works.

Mohammad Estelami is a PhD graduate in Persian Language and Literature, University of Tehran, Professor at the University of Tehran, lecturer during periods of study in India, the United States, and Canada, a scholar and researcher of mystical and literary texts, and an expert on Mowlana and Hafez. His redaction of *Tazkir-e al-Awliya* (Biographies of the saints) is most famous. His interpretation concerning the Hafez's *Divan* is entitled *The Lesson of Hafez* and his research about the Karamati sect with the title *Hadiths of Karamat* has been published. He has received the Best Book Award of the Year 1364 for his seven-volume interpretation on the Spiritual Masnavi.

Bahram Grami is a PhD graduate in Plant Sciences, University of Manitoba, Canada. He is Consulting Editor of *Encyclopedia Iranica* on the subject of flowers and plants and author of the book, *Flowers and Plants in a Thousand Years of Persian Poetry* (simile and metaphor), along with a description and meaning of all lines pertaining to flowers and plants in the poetry of Hafez, which have been

published with an introduction by Iraj Afshar from public talks in Tehran. From them, the article, "Flowers and Plants in the *Shahnameh* of Ferdowsi" in *Iran Nameh* and five related articles about plants of the Quran in Iran have been published.

Mohammad-Reza Shafiee-Kadkani is a PhD graduate in Persian Language and Literature, University of Tehran, a Professor at the University of Tehran, and a poet. His amendments of *Asrar al-Tawhid*, *Musibatnameh* (Book of disaster); *Alhinameh* (The divine book), *The Logic of Altair*, and others such as the *Sonnets of Shams-e Tabrizi* are excellent critical editions of these texts. In addition to his collected works of poetry, some of his other poems are *Imagery in Persian Poetry*, *The Music of Poetry*, *Persian Psalms*, *Scourges of Conduct*, *In the Climate of Lighting*, *The Poet of Mirrors*, and *The Social Context of Persian Poetry with Lights and Mirrors*.

Jalal Khaleghi-Motlagh is a PhD graduate in Oriental Studies, Anthropology, and Ancient History, University of Cologne, a scholar, researcher, and *Shahnameh* expert, and a Professor of Persian Language and Literature and Iranian Culture at the University of Hamburg. He is a Board Member of the International Scientific Congress of the *Shahnameh* Millennium and a Board Member of the Trustees of the Ferdowsi Foundation. The results of his research in the field of Iranian epic literature and the *Shahnameh* have been published in *Simurgh* and the *Journal of the Department of Literature and the Humanities*, *Ferdowsi University*; *Iran Nameh*; *Iran Shenasi*; *Kelk*; and the *International Journal of Ancient*

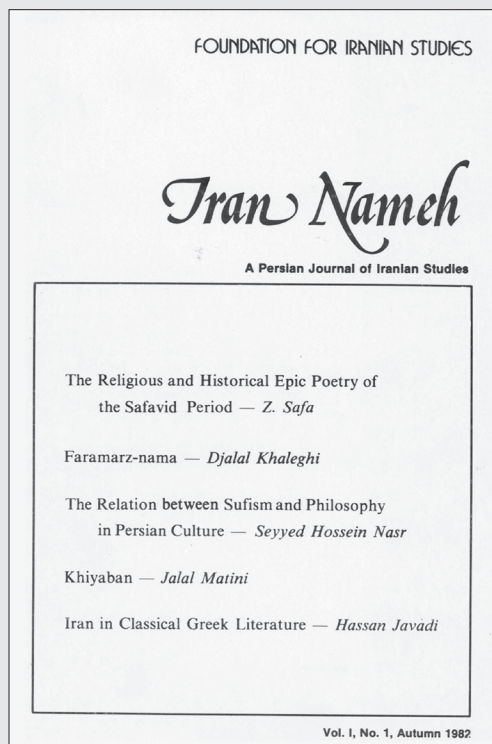
Contributors

Gholam Reza Afkhami is Senior Scholar, Director of Social Science Research and International Studies, and Chair of the PhD Dissertations Award Committee at the Foundation for Iranian Studies. He is editor of “A Series in Iran’s Economic and Social Development, 1941–1978” in Persian, of which *Khuzistan’s Development* (1995); *Iran’s Atomic Energy Program* (1997); *The Evolution of Iran’s Oil Policy* (1998); *Ideology, Process and Politics in Iran’s Development Planning* (1999); *The Evolution of Iran’s Gas Industry* (1999), *The Evolution of Iran’s Petrochemical Industry* (2001), *Ideology, Politics and Process in Iran’s Economic Development, 1960–1970* (2001), *Women, State, and Society in Iran*, 2 vols. (2002, 2003) have been published. With Vali Reza Nasr, he also edited *The Oral History Collection of the Foundation for Iranian Studies* (1991). He is the author of *The Iranian Revolution: Thanatos on a National Scale* (1985) and *The Life and Times of the Shah, 1919–1980* (University of California Press, 2009). Among others, he is the author of several articles in *Iran Nameh*. Dr. Afkhami was formerly a visiting scholar at the Hoover Institution at Stanford University (1980–1983). Before the 1979 Revolution, he was Secretary General of Iran’s National Committee for World Literacy Program (1975–1979) and Deputy Minister of Interior, 1974–1975. Between 1967

and Ehsan Yarshater. The Academic Biography of Dr. Matini was prepared by Ali Sajjadi, a close publishing consultant of Dr. Matini during the past three decades. The Archive section includes Matini's editorials for the inaugural issues of the first and second years of *Iran Nameh's* publication.

I have benefited greatly from the collaboration of Dr. Bahram Grami who played a critical role in the compilation of this issue in a very short period of time. I am also grateful to all of the colleagues who have contributed to the honoring of Dr. Matini in this issue.

With this issue, we have made a few minor changes to the layout of *Iran Nameh*. To accommodate the requests of our readers, we have used slightly larger fonts. To simplify the design, we have also changed the footnotes into endnotes. With the increased reliance of our readership on the digital edition of *Iran Nameh*, we are exploring various options for the most elegant and economical delivery of the journal in both print and digital editions. With a more active online presence, we anticipate further changes to the layout and design of the journal. Please assist us in this process by providing suggestions and recommendations on how to enhance the accessibility and the visual pleasure of reading *Iran Nameh*.



Editorial Note

Mohamad Tavakoli-Targhi

editor@irannameh.org

This issue celebrates the scholarly career of *Iran Nameh's* founding editor, Dr. Jalal Matini (b. 1928/1307). A well-established and prolific scholar of Persian literature prior to the 1979 Revolution, Dr. Matini played a pivotal role in establishing an accomplished academic board of editors and advisors for this Persian quarterly of the Foundation for Iranian Studies. During his tenure as the managing editor of *Iran Nameh* from Autumn 1982 to Winter 1988 (Vol. 1, No. 1-Vol. 7, No. 3), Dr. Matini helped to establish *Iran Nameh* as the most reputable Persian journal of Iranian Studies. Coinciding with the intense purging of social science and humanities faculty in post-revolutionary Iran, *Iran Nameh* began to provide a scholarly forum for Iranian academics dispersed throughout the world.

The Jalal Matini Festschrift includes four sections: Recollections, Literary Research, Biography, and Archive. The Recollections section include brief contributions by Gholam Reza Afkhami, Mohammad Estelami, Sadr al-Din Ilahi, Hadi Bahar, Iraj Parsinejad, Jalal Khaleghi-Motlagh, Fazlollah Reza, Ali Sajadi, Mohammad-Husain Mustafavi-Jabbari and Heshmat Moayyad. The Literary Research section includes scholarly contributions by Mahmoud Omidsalar, Mohammad-Reza Shafiee Kadkani, Ali Ashraf Sadeghi, Bahram Grami, Ahmad Mahdavi Damghani

If Your Tree Bears the Fruit of Knowledge	36
Heshmat Moayyad	

Literary Research

Considerations on the Development of Persian Literature until the Samanid Era	38
Mahmoud Omidshalar	

A Hyperbolic Structure in the Old Persian	54
Mohammad-Reza Shafiee Kadkani	

Verses of Classical Poetry in Asadi's <i>Lughat-i Furs</i>	60
Ali Ashraf Sadeghi	

Plants in the Old Testament	68
Bahram Grami	

Long Live Love: All Things Considered	98
Ahmad Mahdavi Damghani	

Explaining Poetic Transformations	106
Ehsan Yarshater	

Biography

Matini Biography	110
Ali Sajjadi	

Archive

Beginnings	114
Jalal Matini	

Commencing of the Second Year	118
Jalal Matini	

English Section

Editorial Note	III
Mohamad Tavakoli-Targhi	

Contributors	V
---------------------	---

Table of Contents

Iran Nameh: A Persian Quarterly of Iranian Studies
Volume 28, Number 2 (Summer 2013)

Jalal Matini Festschrift

Persian Section

Editorial Note	
Mohamad Tavakoli-Targhi	3
Recollections	
Jalal Matini and the Foundation for Iranian Studies	4
Gholam Reza Afkhami	
Jalal Matini: The Singualr and Unique!	8
Mohammad Estelami	
The Definition of Endurance	12
Sadr al-Din Ilahi	
Wednesdays with Dr. Jalal Matini	18
Hadi Bahar	
Matini's Hab al-Matin	22
Iraj Parsinejad	
Salutations Like the Pleasant Scent of Jasmine	24
Jalal Khaleghi-Motlagh	
The Praising of Iranian Teachers	26
Fazlollah Reza	
Jalal Matini: A Sincere Scholar of Iran	28
Ali Sajjadi	
Jalal Matini: A Truth-Seeking Scholar	32
Mohammad-Husain Mustafavi-Jabbari	